

دنيا



۳

۱۳۵۸

نشریهٔ سیاسی و تئوریک
کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی

پروترهای جهان متحد شوید

دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی
حزب توده ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی
شماره سوم، سال اول، دوره چهارم
آبان ۱۳۵۸



انتشارات حزب توده ایران

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی

سین

مجله علمی و تحقیقاتی
در زمینه فلسفه و ادبیات

تأسیس ۱۳۱۳
شماره ۶۸

بنیادگذار: دکتر تقی ارانی
تأسیس ۱۳۱۳

زیر نظر شورای نویسندگان
نشریه ماهانه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
شماره سوم. سال اول، دوره چهارم
آدرس: تهران، خیابان شانزده آذر، شماره ۶۸

در این شماره میخوانید:

صفحه	
۵	پیش بسوی " جبهه متحد خلق "
۱۰	سده پانزدهم هجری آغاز میشود
۱۴	"اقتصاد اسلامی" از دیدگاه آیت الله سید محمود طالقانی
۳۱	امپریالیسم آمریکا بزرگترین دشمن انقلاب ایران
۴۳	چهار شعر
۴۶	ضرورت تحول بنیادی در نظام پولی و ارزی کشور
۶۱	مردی که شب به سلام آفتاب رفت
۸۰	شورای انقلاب در برابر وظایف بزرگ
۸۴	به مردم فردا
۸۵	انقلاب برومند خلق را استوارتر سازیم
۹۰	" زمین " از دیدگاه سه شاعر
۹۴	برابری حقوق زنان و انقلاب بزرگ ما
	در باره دو بینش بزرگ خرد گرایانه در تاریخ
۱۰۴	(بینش ارسطویی و بینش مارکسیستی)
۱۲۰	بازرگانی خارجی ایران باید دگرگون شود
۱۲۶	شعر امروز و راه و رسم آن
۱۳۲	جهانی که در آن زندگی می کنیم
۱۳۷	انسان نو و جامعه نو
۱۴۲	پرسشها و پاسخها
۱۴۵	نقد و معرفی کتاب
۱۵۲	رویدادهای ایران
۱۵۷	رویدادهای دنیا

پیش بسوی ((جبهه متحد خلق))!

۱- یک یادآوری سودمند

مجله "دنیا" در نخستین شماره خود، طی یک تحلیل مقدماتی از انقلاب ایران، که در نیمه تیرماه تهیه شده بود چنین نتیجه گیری کرد: "دیگ حوادث در کشور ما سخت می جوشد و هنوز بسی چیزها در این دیگ خام و ناپخته است و لذا هنوز حوادث بسیاری در پیش است. حزب ما، با وجود نگرانی های جدی که از فعالیت ضد انقلاب در جامعه های "چپ" و راست دارد، با آنکه به خطرات گوناگون از سمت راست و از سمت "چپ"، به پیدایش اعوجاج ها، به پیش آمدن دورانهای غیرمترقب منفی، آیدا کم بها نمیدهد، در مجموع، باخوش بینی به آینده انقلاب ایران می نگرد... آیا بکدام سو میرویم: بسوی یک نظام سرمایه داری پارلمانی؟ بسوی یک نظام خلقی ضدامپریالیستی با ایده ثلویزی اسلامی؟ بسوی یک کودتای نظامی راست-گرا؟ بسوی یک هرج و مرج تجزیه طلبانه که وحدت ملی ما را تهدید کند؟ بنظر میرسد که محتمل ترین حالت یک نظام خلقی ضدامپریالیستی با ایده ثلویزی مترقی اسلامی است که در عین حال آزادی های دمکراتیک را محترم شمرد. این وضع، در عین حال، در درون امکانات داخلی موجود، بهترین احتمال است که راه را برای تعمیق و اعتلاء و فراروئی انقلاب ایران گشوده نگاه میدارد."

پس از انتشار این تحلیل و تصادف آن با دوران تاسف آوری که حزب ما آنرا در اسناد رسمی خود دوران "چرخش به راست" نامیده (مرداد- شهریور ۵۸)، بنظر کسانی چنین میرسید که زمانه نادرستی این خوش بینی را بشکل مقتعی نشان داده است ولی سیر بعدی امور محدودیت و گذرا بودن این چرخش را ثابت کرد و معلوم شد این همان "دورانهای غیرمترقب منفی" است که در تحلیل "دنیا" تصریح شده بود و نه یک تحول کیفی پایدار وضع بسمت ارتجاعی، انقلاب به سیر خود ادامه داد.

تصریح نکات فوق از آن جهت لازم است که به کسانی که در شناخت حزب ما نسبت به اوضاع کشور تردید دارند، رابطه تجربه زمان و این شناخت را در یک نمونه مشخص نشان دهیم وبعلاوه این نکته را تصریح کنیم که توضیح ما در مورد فاز کنونی انقلاب ایران بعنوان فاز گذار (گذار از مرحله سرنگونی استبداد به مرحله نو-سازی نظام نوین) که طی آن، نیروها از هم جدا میشوند و نبرد بین آنها سرانجام

منحر به پیروزی یک مشی، بمثابة شرط ضرور برای " تعیین تکلیف جامعه " بدل میگردد، تشخیصی است موافق واقعیت .

آیا این دوران گذار اکنون که این سطور را می نویسیم خاتمه یافته است؟ آیا روند " که برکه چیره میشود؟ " (یا بطور خلاصه و بعنوان یک اصطلاح علمی " روند که بر که ") بی پایان رسیده است؟ پاسخ منفی است . هم ضد انقلاب (نیروهای دست نشانده و وابسته به امپریالیسم ورژیم سرنگون شده) وهم نیروهای راست گرا (بورژوازی لیبرال و متحدین دانسته یا ندانسته اش در بین عناصر فراطبی و چپ نما) ، کماکان مواضع مهمی را در دولت ، احزاب ، مطبوعات ، ارتش ، روحانیت ، اقتصاد در دست دارند . هنوز نبرد بزرگی لازم است تا " روند که بر که " به نحوی از انحاء پایان پذیرد . ولی از هم اکنون خطوط روشنتری از پایان این نبرد در افق ترسیم شده وصف بندیها مشخص تر و تناسب نیرو بین دو صف عمده مبارزه ، روشنتر گردیده است .

طبیعی است که حزب ما خواستار است این نبرد با سایش و برخورد و تلفات (حتی تلفات معنوی) هرچه کمتر و در نزدیکی و تفاهم هرچه بیشتر نیروها ، حل شود . حزب ما میدانند که برخوردهای شدید اجتماعی اگر از طرفی حلال سریع مشکلات است ، از طرف دیگر دشواریها و عوارضی ایجاد میکند . رهبر انقلاب کنونی ایران امام خمینی نیز ، هم در فاز اول و هم در فاز کنونی ، در عین حفظ قاطعیت ، هرگز از تلاش برای " وحدت کلمه " نیروهای انقلابی باز ناپستاده و از ابراز تمایل به نفاق پرهیز کرده و در این زمینه گاه شکیب و تحمل نظرگیری نیز از خود نشان داده است . ما با این اسلوب مواقیم . انقلاب باید موضع حق را برای خود حفظ کند . بگذار ضد انقلاب و عناصر راست گرا مسئول فاجعه هائی باشند که بوجد میآورند ! جامعه و تاریخ قاضی عادل است .

۲- وظایف نوی مطرح میشود

حزب ما پیوسته در تحلیلهای خود یادآوری کرد که تا فاز کنونی انقلاب بسرانجام منطقی خود نرسد ، سخن از نوسازی جامعه ، نوعی پیش دوییدن است . زیرا نوسازی به اراده واحد و تصمیم روشن درباره نوع و کیفیت نظامی که باید بوجود آید ، نیازمند است و تا زمانیکه اراده ها و تصمیم ها یکدیگر را فلج می کنند و ابهام پدید می آورند ، کدام نوسازی ممکن است ؟

سیر آینده امور ، باتکاء یک سخن امام خمینی ، آنست که باید طرح قانون اساسی سرانجام یابد ، انتخاب مجلس شورا تحقق پذیرد ، دولتی " مستمر و مستقر " پدید آید ، تا آن دولت بتواند با نگاه داشتن قدرت و برنامه عمل دست به کارهای بزرگی بزند . این تصریحاتی است که امام در یکی از گفتگوهای خود در آبان ماه کرده است .

ضد انقلاب و نیروهای راست درست همین سیر را میخواهند معشوش کنند و با ایجاد انواع اشکالات در حل مسائل موجود (از آنحمله در مجلس خیرگان و در مذاکرات حل مسالمت آمیز اختلاف در کردستان و غیره) ، سعی دارند روند انتقال را چندان بدرازا بکشانند که شاید برای آنها امکانات تازه ای پدید آید (مانند

تشدید مشکلات اقتصادی، خستگی و ناخرسندی مردم، ایجاد دشواریهای ولو گذرادر منطقه، آشفتگی در استانهای ملی و غیره.)

ماههای آینده شاهد آن خواهد بود که تاجه اندازه انقلاب خواهد توانست تلاشهای متنوع وموذبانه ضد انقلاب و نیروی ذخیره آن، صفبندی راست و "چپ" افراطی را خنثی کند و به وظایف دوران گذار سرانجام بخشد.

در هر پیشبینی تاریخی سخن بر سر "اقرب احتمالات" است وطبیعی است که نمیتوان این پیشبینی را محتوم وی بربرگرد دانست، ولی تصور میرود که انقلاب به اجزاء این وظیفه دشوار موفق گردد. این خواست ما، امید ما و برآورد ماست.

بدینسان، ما بتدریج بسوی پایان دوران گذار میرویم وباتوجه به فاصله نگارش این سطور و انتشار شماره کنونی "دنیا"، میتوان گفت که خوانندگان ما در قیاس با نویسنده باز هم تصور روشن تری از نتایج مبارزات بهار، تابستان و پائیز ۱۳۵۸ و "روند که بر که" بدست خواهند آورد. آرزومندیم که هیچ اعوجاجی، ولو موقت، بر این مسیر سایه نیافکند.

اگر مطلب چنین باشد، پس با اطمینان میتوان مدعی شد که دیگر ازهم اکنون وظایف نوین مطرح میشود. ما بطرف فاز سوم انقلاب یا فاز نوسازی میرویم، بطرف فازی که طی آن باید تثبیت تازه ای بوجودآید، رژیم اجتماعی تازه ای برقرار گردد.

این رژیم تنها باید یک رژیم ضد امپریالیستی، و دمکراتیک و خلقی باشد تا بتواند به خواستهای انقلاب ومردم پاسخ گوید. کسانی بیم دارند که رهبری اسلامی وروحانی طی زمان بتدریج به مواضع راست تر و راست تر کشانده شود ونسخه بدل تازه ای از: رژیمهای استعمارزده و استثمارری را منتها با تظاهرات مذهبی بوحود آورد. اگر احیاناً چنین مسخی در جریان رخ دهد، آنوقت باید مطمئن بود که رژیم تازه، در عصر طوفانی مانخواهد توانست دیری دوام آورد. زیرا مردم ایران به انقلابی با آن عظمت از جهت فداکاریهای حماسی وفرآگیری اجتماعی دست نزدند که از چاه در آیند و به جاله دیگری بیافتند. در ایران رژیمی پایدار خواهد بود که به خواستهای خلق و زمان پاسخ بدهد. اگر سردمداران پس از انقلاب، از "مشی خمینی" (یعنی از مسیر ضد امپریالیستی، ضد استثماری و ضد استبدادی) خارج گردند، بسی زودتر از رژیم گذشته، از طرف نیروهای اجتماعی عصر ما رفته خواهند شد. این مطلبی است که بسیاری از آنان نیک میفهمند و با بلاغت بیان میدارند. ما بنوبه خود تصور نمی کنیم چنین مسخی دارای شانس زیاد برای وقوع و تحقق و یا دوام باشد و در این زمینه دچار بیم وبدبینی زائد نیستیم.

۳- شرط ضرور نوسازی جامعه

اگر درست است که انقلاب بتدریج به فاز دوم (گذار) پایان میدهد و وارد مرحله نوسازی میشود، اگر درست است که در این مرحله وظایف نو مطرح میگردد، باید دید که شرط ضرور تحقق و اجراء این وظایف برای نوسازی جامعه چیست؟ این شرط ضرور عبارتست از اتحاد خلق وتامین این اتحاد از راه اتحاد عمل

همه سازمانهای دمکراتیک در جبهه متحدی زیر رهبری امام، حزب ما طی تلگرامی که در روز عید قربان به امام فرستاد تاکید کرد که بعثت مشی ضد امپریالیستی، دفاع از مستضعفین در قبال مستکبرین، محکوم کردن استبداد و دیکتاتوری بعنوان یک شیوه ضد اسلامی، دعوت خلق به " وحدت کلمه "، حزب ما مشی امام را تأیید میکند و از آن پشتیبانی و از رهبری امام تقویت بعمل میآورد. لذا قبول رهبری امام خمینی بمعنای قبول مشی اوست که در نکات چهارگانه ذکر شده خلاصه میشود. محتوی این عمل شخصی نیست، سیاسی و اجتماعی است.

در جبهه متحد خلق بنظر ما باید آن احزاب و جمعیتها و سندیکاها و دیگر نهادهای اجتماعی گردآیند که در مسیر انقلاب حرکت کردهاند، اعم از آنکه دارای کدام جهانی بینی یا سازمان یا برنامه باشند.

در این جبهه هر سازمانی که موافق اساسنامه جبهه پذیرفته میشود، با حق یکرای مساوی با آراء دیگران، وارد میگردد و به همراه دیگر اعضاء جبهه در تنظیم برنامه مشخص نوسازی جامعه و نظارت اجتماعی بر اجزاء آن شرکت می کند. این جبهه، بعنوان یک نهاد پایدار، ستاد شور دمکراتیک درباره کلیه مسائل مربوط به حیات سیاسی و اقتصادی جامعه است که موافق اساسنامه جبهه، جز اختیارات اوست.

این جبهه مظهر دمکراسی خلق است. یعنی در وراء این جبهه، جامعه ماکه نیاز مبرم به نظم و انضباط و آرامش برای نوسازی خود دارد. نیروهای دیگر را به رسمیت نمی شناسد. " نیروی دیگر " یعنی آن نیروئی که حاضر به شرکت در جبهه نیست، یعنی حاضر بقبول مشی انقلاب نیست. در مورد این نیروها جبهه در واقع ارگان تحمیل قدرت از جانب اکثریت مطلق مردم علیه یک اقلیت کوچک است که استثمارگر یا استعمارزده و یا هرج و مرج طلبند. خیرجامعه در اینکار است.

بدین ترتیب جبهه به آئینه تمام نمای " دمکراسی ملی " که با رژیمهای لیبرال سرمایه داری فرق اساسی دارد، بدل میشود. این نظام، نظام " حـزب واحد " نیست. حزب ما نظام حزب واحد را برای جامعه ما بروشنی رد میکند و قابل قبول نمیداند. در کشورهای سوسیالیستی نیز نظام حزب واحد وجود ندارد. تنها در اتحاد شوروی نظام چند حزبی اولیه انقلاب (اتحاد بلشویکها، تروودویکها، اسارها و جناحی از آنارشیستها) در اثر پیوستن احزاب خورده بورژوازی به ضد انقلاب، علی رغم تمایل شدید و اصرار و تلاش بلشویکها، پا نگرفت. لنین هرگز خواستار و طرفدار حزب واحد نبود. این امر در پایان بی اعتبار شدن شدید این احزاب که در جنگهای داخلی ضد انقلابی شرکت جستند، رخداد. لذا این شایعه کذبی است که گویا مارکسیستها خواستار حزب واحدند.

ما به ایقاء احزاب و سازمانها و سندیکاهائی با بینش و برنامه و سازمان و مطبوعات مستقل، معتقدیم. تنها ضرور میدانیم که این احزاب و سازمانها اولاً با صداقت در مسیر انقلاب خلق گام بردارند و بانحاء مختلف با ضد انقلاب پیوند نیابند، ثانیاً " با صداقت حاضر بهمکاری متشکل و سازنده با دیگر سازمانها در درون یک جبهه واحد و متحد خلقی باشند.

این یک استنباط نوین از دمکراسی، تحزب و تنوع سازمانهاست که با استنباط

بورژائی تفاوت کیفی دارد .

مادعوت امام به " وحدت کلمه " قرار گرفتن در مسیر انقلاب " را فقط به این معنی می فهمیم و چنان نمی فهمیم که همه سازمانهای دمکراتیک و خلقی موجود باید بینش، برنامه، سازمان و مطبوعات خود را یکی کنند. امام و دیگر سخنگویان پیرو راه او اصل " حزب واحد " و اصل " دیکتاتوری حزب واحد و شخص واحد " را بارها بروشنی رد کرده اند. در این زمینه روشنی کامل وجود دارد و سخن مخالفان از نوع " مکابره با عیان " است .

بدین ترتیب اگر ما از سوئی خواستار " وحدت کلمه " و " قرار گرفتن در مسیر انقلاب " هستیم و از سوئی به وجود گروهها و سازمانهای سیاسی متنوع معتقدیم، حل این مسئله را جز در " جبهه متحد خلق " درهیچ فرمول دیگری نمی توانیم بیابیم . حزب ما مسئله ضرورت " جبهه متحد خلق " را مدت ها ست مطرح می کند. این یکی از اجزاء اصلی سیاست اجتماعی اوست . ما هرگز طرفدار تفرقه نیروهای دمکراتیک و انقلابی نبوده ایم، ما هرگز در فکر انحصار قدرت و ایده ثولوژی نیستیم . زیرا هم تفرقه نیروهای مترقی و هم انحصار قدرت و ایده ثولوژی را برای تکامل جامعه مضر میدانیم .

برخی ها برای سهل کردن استدلال " ردیه " خود، نسبت هایی به ما میدهند که گویا مارکسیستها خواستار " حزب واحد " و استقرار " دیکتاتوری " هستند و یا معنویات و فضایل انسانی را منکراند و فقط در اطراف تا مین خورو خواب بشر می اندیشند، نه بیش . این سخنان را اگر جدی می گویند که عجب گمراهی است ! و اگر شوخی می کنند که باید گفت در سیاست و انقلاب که اموری سخت جدی است شوخی ابدا " مجاز نیست . این انتسابات بهمان اندازه بی پایه است که انتسابات " دنباله روی از فالتانزیم آخوندی " که از جانب " چپ " نثار ما میشود . علی رغم این شیوه های زشت (که از جانب ما نظایر آن شیوه ها بکار نمی رود و نباید هم بکار رود) ما خواستار وحدت عمل با تمام نیروهای مترقی و انقلابی هستیم . خود زندگی بیشتر روشن خواهد کرد که آن نیروها که به هدفهای اصیل انقلاب بزرگ مردم وفادارند، کدامند . چهره سازمانها و رجال سیاسی طی مسیر بی امان این انقلاب دمدم روشن تر خواهد شد و این رجال سازمانها حتی اگر درباره خود پندارهای پلائی باطلی داشتند و دارند، خود را در آئینه بی رحم تاریخ، عریان خواهند دید . روشن است که آغوش ما برای اتحاد صمیمانه بر پایه استقلال فکری و سازمانی و در چارچوب نوسازی جامعه برای همه نیروهاست که در مسیر انقلاب با آنها سرخط انقلابی بودن و انقلابی ماندن بدهد، گشاده است . ما از تعصبات و محدودیت های جاهلانه ای که بزیان جامعه و تکامل آنست بکلی بری هستیم .

" که من باب علمم ، علیم دراست"
درست این سخن گفت پیغمبر است
شاهنامه ، فردوسی طوسی

سده پانزدهم هجری آغاز میشود

سده پانزدهم هجری در کشور ما در آغاز محرم ۱۴۰۰ (چهارشنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۸ مطابق با ۲۱ نوامبر ۱۹۷۹) ، در شرایط انقلاب مردم و فوران پیکار ضد امپریالیستی و تجدد معنوی اسلام به برکت رهبری امام خمینی ، آغاز شده است . شاید هرگز آغاز یک سده در اسلام در کشور ما با چنین جوّ شگرف و والائی روبرو نبوده است .

سنت ابراهیم خلیل و " حنیفانی " که طبق این سنت ، اعراب بت پرست رابه توحید میخواندند و از پرستش طاغوت برحذر میداشتند پیش از ظهور محمدنیز وجود داشت . محمد بن عبدالله در جناح فقیر قریش در سال ۵۷۰ میلادی ، در " عام الفیل " ، یعنی سالی که ابرهه حبشی به مکه یورش برد ، متولد شد و در چهل سالگی (سال ۶۱۰ میلادی) در شهر مکه مردم رابه دین نوین " اسلام " دعوت کرد و در شصت و سه سالگی (سال ۶۳۳ میلادی) درگذشت . محمد از فرهنگ غنی دینی عصر خود (مانند ادیان یهود و نصاری و مجوس و نظریات فلسفی گنوستیک ها) بهره گرفت و سنت ابراهیم را در قیاس با حنیفان قبل از خود در سطحی بمراتب بالاتر احیاء کرد . شرایط تاریخی مانند ستم و تفرع سادان یا پرده داران معبد " کعبه " و ربا خواری و سود جوئی اشراف قریش از تیره بنی کلاب ، زمینه اجتماعی را برای قیام و انقلاب محمدی فراهم ساخت . فلسفه بعثت محمدی در قرآن چنین بیان شده است : " هو الّذی بعث فی الامیین رسولا منهم ، یتلووا علیهم آیاته ، و یرکبهم ، و یرسلهم الکتاب والحکمه ، ان کانوا من قبل لقی ضلال بین " یعنی : " اوست (خداست) که در میان مردم عادی و عوام (امیین) از میان خودشان فرستاده ای را برانگیخت ، برای آنکه این فرستاده برآن مردم نشانه های خداوند را تلاوت کند و آنها را مزکی و پاکیزه گرداند و بآنها کتاب و حکمت را بیا موزد . و حال آنکه قبل از آن در گمراهی بوده اند . " بدینسان رمز رسالت و بعثت خداشناسی ، تزکیه اخلاقی و آموزش علمی و فلسفی کسانی است که در گمراهی بسر می بردند . این اسلام می بایست نمونه ای نیک (أسوة حسنه) برای راهنمائی انسان پدید آورد .

محمد پس از آنکه مجبور میشود از مکه به یثرب (مدینه) هجرت کند طیالیان دراز به مبارزات مسلحانه ای دست میزنند که " غزوات و سرایا " نام دارد و سرانجام بمثابه فاتح وارد مکه میشود و مقاومت خانواده بنی سفیان را درهم میشکند . زندگی و پیکار محمد در بسیاری از جزئیات خود همانند زندگی پیشوایان انقلابی است که راه

نوی را با عزم آهنین و در اتحاد با توده‌ها و بان‌شان دادن عناد در ادامه راه گشوده‌اند و بسی آموزنده است. پس از مرگ محمد دامنه پیروزیها یا "فتوح" اسلام چندان بسط می‌یابد که دوامپراطوری شرقی و غربی (ایران و روم) سقوط میکند و عملاً در تاریخ چنانکه شادروان شریعتی میگوید تمدن نوظهور اسلامی به "واسطه‌العقدتمدنیا" مبدل میگردد و شناخت این تمدن، باز به سخن شریعتی "مقدمه واجب" برای شناخت تمدن ایرانی است.

اسلام در ایران راه پرپیچ و خمی را گشوده ولی از همان آغاز ایرانیان روش علی و خاندان او را با روحیات خود سازگارتر یافتند و مبارزه طولانی و دردناک فرزندان علی با خلفاء غالباً "فاسد اموی و عباسی در نزدشان مطبوع و مفهوم بوده است. بویژه که از زمان فرزندان حسین در آمیزی خونی و نژادی نیزبین ائمه و ایرانیان روی داده بود. پیروان علی (تشیع علوی) در کشور ما غالباً "نقش اپوزیسیون انقلابی ایفاء کردند.

دین اسلام را طی چهارده قرن هرکس بنحوی تعبیر کرد و در دست روحانی نمایان مزور (از قماش بلعم یا عور) که در خدمت فرعونان زمان بودند، این دیانت مخدر توده‌ها و دشنه ستمگری در دست قدرتمندان بود و حال آنکه در قرآن ذم "ملاء" (اشراف) و "مترفین" (ثروتمندان) و زراندوزان (الذین یکنزون الذهب والفضة) و کم فروشان (مطفغین) و مستکبران و ثنای مردم ناتوان (مستضعفین) جابجا وجود دارد.

روح آموزش قرآن با خردگرایی سازگار است. مثلاً میگوید: "هل یستوی اللذین یعلمون والذین لا یعلمون" و "ایها الناس اعقلوا عن ربکم و تواصوا بالعقل" و "قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین" و "و جادلهم باللتی هی احسن" و "اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لانا اعمالنا و لکم اعمالکم، سلام عیلمک لانبتنی الجاهلین" در این آیات تصریح میشود که دانا و نادان در نزد اسلام یکسان نیست و باید به شیوه خرد راه رفت و در سخن به برهان و حکمت توسل جست و از سخن بی پایه و لغو روی گرداند و جاهلان را پیروی نکرد.

زندگی این جهانی و احترام از رهبانیت و تلاش برای بهبود معاش در اسلام توصیه میشود و از جمله میگوید: "ولاتنس نصیبک من الدنیا"، "المال والبنون لذینته حیات الدنیا" و "من لامعاش له لامعاده".

پیکار در راه حق و عدالت در قرآن بکرات توصیه شده و جاهل‌دازان را کاندین قرار گرفته است و از آن جمله میگوید: "فَلَّ اللهُ المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً". یعنی "خداوند آنکسی را که نبرد میکند بر آنکسی که در خانه خود می‌نشیند برتری بسیار مینهد" و یا میگوید: "ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون"، یعنی "کسانی را که در راه خدا وندگشته‌اند، مرده‌نشانماید، بلکه زندگانی هستند که در نزد پروردگار خویش روزی خوارانند".

مقام انسان در قرآن از فرشته و سراسر جهان بالاتر است و وی خلیفه خداوند در روی زمین است و بین "الله" و "الناس" پیوندی است سرشتی و دست خداوند با مردم است. در قرآن آمده است: "انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال، فابیین

ان یحملنها و اشفقن و حملها الانسان ، انه كان ظلوما جهولا. "یعنی: " امانت خود را (به بیان امروزی نمایندگی خود را) به آسمانها ، به زمین ، به کوهها ، عرضه داشتیم ، از بردن این بار ربا کردند و ترسیدند ولی انسان این بار را برد ، پس از آنکه نادان و ستمگر بود. " و وعده میدهد که انسانهای ناتوان را در روی زمین جانشین خود سازد و میگوید: " ونریدان من اللذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم وارثین ، یعنی : " اراده ما بر آن قرار گرفته است که بر ناتوانان روی زمین منت گذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان خویش گردانیم. " این آیه اخیر بر روی پرچم قرمطیان نقش بود و امروز شعار انقلاب ماست . اگر دو آیه یاد شده در فوق را در کنار هم گذارید حاصل چنین میشود که انسان نماینده خدادر روی زمین است . و ناتوانان آنها (مستضعفین) جانشینان و وارثان خدا در روی زمینند . الحق آیاتی است سرشار از روح انسانی و انقلابی و سخت مطبوع و دل انگیز . در همین زمینه باز میگوید " وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات ، یتخلفنهم فی الارض کما استخلف من قبلهم. " ، یعنی : " خداوند به آن کسانی که از میان شما ایمان آوردند و کارهای نیک کردند وعده داده است که روی زمین خلیفه او باشند . چنانکه از این پیش چنین بوده است . " و معنای " کار نیک " تنها اجراء مناسک عبادی نیست و به شهادت قرآن ، اسلام از کار نیک خدمت فداکارانه به نوع و پاکسی سرشت و دوری از هوای نفس آثاره را می طلبد و عبادت اصلی را در همین میدانند . پیغمبر اسلام خود را انسانی چون همه انسانها معرفی کرد و در قرآن آمده است : " سبحان ربی ! هل کنت الابرأ رسولاً " . وقتی از پیغمبر معجزات خارق عادت میخواستند ، پاسخ میآید که " پروردگار مرا نیایش باد آ یا من جز انسانی فرستاده از سوی خدا چیز دیگری هستم. " و صریحا " میگوید که غیب نمیداند و اگر غیب میدانست نیکی ها را بر خود فزون میساخت و بدی بوی نمیرسید . و این صراحت و سادگی و نفرت از عوامفریبی در محمد بن عبدالله در خورد هرگونه ستایشی است . اگر این نکات مانند زندگی گرائی ، خردگرائی ، انسان گرائی ، بیکار دوستی ، دشمنی با اشراف و مال اندوزان و عشق به ناتوانان روی زمین را در اسلام و قرآن برجسته کنیم ، از آن تعبیری اصیل و انقلابی پدید میشود که میتواند پاسخگوی خواستهای امروزی باشد . اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظهریست می یابد ، در این سبیل پویان است و سنن دمکراتیک اسلام مانند شورا و بیعت و اجتماع را مورد تاکید قرار میدهد و باین دین که در زیر غبار قرون جلوه خود را از دست داده بود ، جلای نو می بخشد . اگر سنت گرایان قشری امور را منحرف نکنند این نوزائی میتواند اهرم خدمت بجامعه باشد .

چنین آموزشی در نظر ما مارکسیست ها که به مضمون بمراتب بیش از شکل ، به عمل کرد تاریخی ، بیش از الفاظ اهمیت میدهیم ، آموزشی است که میتواند به جنبش خلق و پویائی تاریخ یاری رساند .

مفسران امروزی اسلام انقلابی که بینش توحیدی را بمعنای ایجاد امت واحد انسانی ، رها از امتیازات و تقابل طبقاتی و ملی و نژادی درک میکنند با اندیشه سوسیالیسم قرابت می یابند و آنچه که به وظایف روز مربوط میشود ، ما باین بینش با نظر مثبت مینگریم ، گرچه متاسفانه برخی از آورندگان این بینش ، تنگ نظرانه

نمیخواهند این قرابت با سوسیالیسم را ببینند یا در " مصلحت " خود ندانند و دمبدم اختلاف انگیزی کنند ! محمد در عمر خود با آنچه که وی " احزاب " مینامید وادیان آن دوران بودند از در همکاری و سازگاری درآمد و " شریعت سمحه و سهله " اسلام را جایگاه همزیستی نیروها ساخت و پیروان راه او نیز باید چنین کنند ، اگر به بهترین سنن این دین عقیده راسخ دارند واصل " لاکراه فی الدین " را محترم می شمرد . ما اکیدا " خواستاریم که این قرابت دوبینش (بینش توحیدی اسلامی و بینش سوسیالیسم علمی) در مسائل اجتماعی با حفظ استقلال کامل خود (سازمان ، مطبوعات ، ایده‌ولوژی ، تبلیغ) ، دز نبیرد مقدس علیه سرمایه و سیطره امپریالیستی برای ایجاد ایرانی توانا و شکوفا ، در کنار هم قرارگیرند تا بتوانند " اُسوة حسنه " را در همه زمینه ها و از آنجمله در زمینه اتحاد نیروها بوجود آورند و بر جاذبیت اسلام انقلابی با زهم بیافزایند .

در آنصورت سده پانزدهم میتواند سده نوزائی بزرگی برای اسلام باشد و انقلاب محمدی* را در سطحی بالاتر تجدید کند . ا . ط . آبان ۱۳۵۸



ساعات های ستاره گون

شتیفان تسویگ (۱۹۴۲ - ۱۸۸۱) نویسنده معروف آلمانی در مقدمه داستانهای تاریخی خود موسوم به " ساعات ستاره گون انسانیت " می گوید : لحظاتی در تاریخ است که من آنها را " ساعات ستاره گون " مینامم ، زیرا میلیونها ساعت میگذرد تا آن ساعات تدارک میشود و سپس آن ساعات قرنها بر تارک بشریت نور میپاشد و در آسمان تاریخ غفلتها برای ابد درخشان است . ساعات انقلاب بزرگ خلق ما از شمار چنین ساعات هاست . کسانی به حقیقت زیسته اند که برای طلوع چنین ساعاتی کوشیده‌اند و الا زندگی آنها بخشی خواهد بود از شب تاریک فراموشی .



«اقتصاد اسلامی» از دیدگاه آیت الله سید محمود طالقانی

ف. م. جوانشیر

۹۸ درصد از مردم ایران و از حمله اعداء و هواداران حزب توده ایران به جمهوری اسلامی رای داده‌اند. این رای در مسائل اجتماعی و اقتصادی به چه معناست؟ اقتصاد جامعه اسلامی چگونه خواهد بود؟

روشن است که این پرسش پاسخ واحدی ندارد. هر طبقه‌ای خواست خود و منافع طبقاتی خود را در قالب جملات و کلمات فقه اسلامی میریزد و موافق میل خویش اجتهادی را میپذیرد.

یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های اسلامی که در دهه‌های اخیر روی "اقتصاد اسلامی" کار کرده و از بسیاری جهات پیش‌گام و راهگشای دیگران است، شادروان آیت‌الله سید محمود طالقانی است که از اسلام درکی ضامپریالیستی و ضد قدرتمندان و ثروتمندان دارد. ما در زیر عقاید سید محمود طالقانی را بر مبنای کتاب "اسلام و مالکیت" که شامل‌ترین نوشته او در این زمینه است بررسی می‌کنیم.

۱- نفی سرمایه‌داری

یکی از برجسته‌ترین خصوصیات اقتصاد اسلامی از دیدگاه آیت‌الله طالقانی طرد مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری است. طالقانی از نظام سرمایه‌داری، از نظام طبقاتی که در آن گروه کوچکی از صاحبان امتیاز بر توده کثیر مردم حکم می‌راند، محرومیت در قطب اکثریت و جلال و شکوه و تن پروری در قطب اقلیت متراکم میشود، از ته دل نفرت دارد. او جوانب گوناگون اقتصاد سرمایه‌داری را از نظر میگذراند، ادعاهای مداحان سرمایه‌داری را در این باره که نظام سرمایه‌داری گویا "مبتنی بر آزادی فطری و طبیعی" است به محک میزند و به این نتیجه میرسد که:

"اصول سرمایه‌داری را برخلاف سوسیالیسم نمی‌توان بعنوان اصول علمی پذیرفت" (ص ۹۰)*، "با دقت و بررسی در روشهای اجتماعات سرمایه‌داری این مطلب مشهود است که آزادی و مقررات در نظامات سرمایه‌داری چون آزادی صوری و فاقد ضمانت و مسئولیت میباشد منشاء سلب آزادی و محدود شدن اکثریت میگردد." (ص ۹۱)

*همه جا شماره صفحات ذکر شده در متن مربوط است به کتاب آیت‌الله طالقانی، "اسلام و مالکیت در مقایسه با نظامهای اقتصادی غرب". تکیه در اینجا و همه جا از مولف است.

" در محیط سرمایه داری آزادی بدون مسئولیت راه را برای حکومت و قدرت نامحدود افرادی که امکانات بیشتر برای آنها فراهم است باز میکند... هرچه اصول و نظریات و مقررات سرمایه داری دقیق و مستدل باشد، باز در چهار دیوار روح سرمایه داری و در بندهای آن میباید که نیروهای فکری و عملی انسان را در خدمت افزایش سرمایه داری به بند میگذرد و محدود میسازد... " (ص ۹۱)، " نظام سرمایه داری بی بند و بار نمیتواند هدفی جز استثمار و استعمار دیگران داشته باشد. " (ص ۹۲)، " در این نظام تا آنجا که میسر است از قدرت معنوی و مادی کارگران و دهقانان تا رفق دارند استفاده میشود و همینکه بی ثمر و غیرقابل استفاده شدند آنها را مانند کالای فاسد شده و اثاث فرسوده بیرون میریزند. در چنین نظام... اخلاق و کرامت انسانی و تعاون و تضامن به افسانه نزدیکتر است. " (ص ۹۳).

آیت اله طالقانی استثمار سرمایه داری یعنی " تجاوز سرمایه از حدود داخلی و " استثمار دیگران " را توسط انحصارات بزرگ سرمایه داری بررسی میکند و با نفرت و کینه ای جوشان از این تجاوز خون آلود به حقوق ملل تحت استعمار سخن میگوید :

حکومت‌های متجاوز سرمایه داری با تکیه به قدرتهای نظامی جنگال شرکتها را هرچه بیشتر بر پیکر ملل ضعیف فرو میبرند هرچه شکار حرکت کند و بیشتر دست و پا بزند، پنجه و دندان این درندگان بیشتر بر پیکرش فرو میرود و تا آخرین قطره خون حیاتی او را می‌کند و تنها لاشه فاقد حس و حرکتی باقی میگذارند. " (ص ۸۴)

جنگ، تباهی، انحطاط فکری و اخلاقی، رواج فحشاء، زندگی انگلیک مشقت بی مصرف - همه و همه اینها " از لوازم همین حکومت‌های استعماری و سرمایه داری است" (ص ۸۵)

آیت اله طالقانی در بیان مظللم سرمایه داری و شمارش جنایات بیشمارش به اینجا میرسد که : " جنایات این آزمندان رسواترین و پردردترین جنایات تاریخ است. " (ص ۹۲)

در ابراز این حقیقت دردناک، طالقانی با صداقت تمام مسلمان نمایانی را هم که خود را در خدمت سرمایه داری گذاشته‌اند، افشاء میکند و در نبرد درون مسلمانان، آنجا که عده‌ای میکوشند بنام اسلام پایه‌های قدرت نامردمی استثمارگران را محکم کنند، اباذوار قد علم میکند. تصویری که طالقانی از اباذر بدست میدهد در واقع تصویر خود اوست. طالقانی میگوید: " اباذر که از مسلمانان صدر اول و گزیده اصحاب رسول خدا بود از ظاهر این آید " والذین یکتزون الذهب والفضه جنین فهمیده بود و عقیده راسخ داشت که یک فرد مسلمان حق ندارد بیش از رفع احتیاج مال - اندوزد، ولی رانده شدگان عرب که از روح اسلام و تعالیم آن ناآگاه بودند... آیات قرآن را تاویل کردند تا آنجا که کعب‌الاخبار... در مجلس رسمی فتوا داد که هر فرد مسلمانیکه زکات مال خود را بدهد، میتواند خشتی از طلا و خشتی از نقره روی هم بگذارد... اباذر و همفکران او حق داشتند... زیرا که آیات قرآن با قلب و روحشان آمیخته شده بود... امثال کعب‌الاخبار نیز حق داشتند، زیرا بخلست نفسانی خود، دین را تا آنجا حق میدانستند که با تاملات قدرتمندان و شروتمندان

موافق باشد! " (ص ۱۹۶-۱۹۴)

طالقانی به حق معتقد است که این دو برداشت متقابل از اسلام، امروز نیز در برابر هم ایستاده اند: " هنوز هم مسلمانان در میان صراحت قرآن و فتوای پیروان کعب الاخبار متحیرند " (ص ۱۹۷) .

ولی خود طالقانی متحیر نیست . او در قبال این قدرتمندان موضع روشنی دارد . فتوای پیروان کعب الاخبار را - که در زمان ما حتی در مقامات والای روحانیت نیز جا دارند - نمی‌پذیرد و از اسلام معنائی ضد سرمایه‌داری درک میکند و به این مفهوم اباذر زمان ماست .

۲- تردیدی دوستانه درباره سوسیالیسم علمی

برخورد آیت‌اله طالقانی به اندیشه‌های مارکسیستی و اصول سوسیالیسم علمی نشانه‌ای از سلامت روح و صداقت علمی اوست . چنانکه میدانیم در زمان ماکم نیستند جوجه دانشمندانی که از تخم بیرون نیامده به همه بزرگان علم و دانش میتازند تا مردم گمان کنند که حضرات برتر از مارکس و لنین تشریف دارند . هستند کسانی که چیزی جز بریده‌هایی از اندیشه مارکسیستی ندارند ولی نمک خورده نمکدان میشکنند و برای اینکه مطالب پیش پا افتاده خود را با طمطراق توخالی، تئوری نوینی جلوه دهند به مارکسیسم بد میگویند و خود را " مستقل " جا میزنند .

آیت‌اله طالقانی با این گونه افراد زمین تا آسمان فاصله دارد . او مردی با گوار است و میدانند که " بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد . " درست‌تر نوشته‌های او کلمه‌ای توهین آمیز نسبت به مارکس و مارکسیست‌ها نمیتوان یافت . برعکس او در برابر نبوغ مارکس و علاقه آتشین او برای خدمت به زحمتکش‌ان احساس احترام میکند . آنجا هم که مخالفتی دارد در بحث و گفتگو را باز میگذارد . و با فروتنی یک دانشمند میگوید: " نظرهای انتقادی خود را عرضه میدارم و انتظار دارم اگر اشتباهی در فهم و نقد پیش‌آید هدایتم کنند . مورد نظر همان مباحث اقتصادی و اجتماعی مارکسیسم است . " (ص ۵۴)

طالقانی بهیچوجه قشری و متعصب نیست . او آماده بحث است . تکفیر را از جانب هر کسی که باشد غلط میدانند و از روی صداقت اعتراف میکند که " این غرور فکری و تعصب در عموم طبقات عامی و عالم با هر مسلک و روحیه و اندیشه‌ای که دارند مشهود است "

ولی از مارکسیست‌ها انتظار دارد که از این غرور و تعصب بدور باشند و حرفهای او را گوش کنند . او میگوید: " اگر طرفداران متعصب نظریه مارکسیسم اجازه دهند و در فرود آوردن این چماق تکفیر " خیالیاف ، ایده‌آلیست ، ناواقع بین " تعجیل نکنند ، نظرهای انتقادی خود را عرضه میدارم ... " (ص ۵۴) و پس از بیان برخی از انتقادهای میگوید: " جواب روشن محققین جهان بینی مارکسیست را انتظار دارم . " (ص ۵۶) .

چقدر جای تاسف است که " پدر طالقانی " در میان ما نیست تا دوازده سوره تعصب و تکفیر در کنار هم بنشینیم و برای سازماندهی درست و علمی جامعه ایران مشترکا " چاره اندیشی کنیم و بگوئیم که بسیاری از آنچه که به مارکسیسم و مارکسیست‌ها نسبت میدهند و مورد انتقاد اوست اصولاً " مارکسیسم نیست ، ضد آنست .

آیت‌اله طالقانی برخی نظریات مکانیکی و برداشتهای نادرستی را که ساده-اندیشان از مارکسیسم کرده‌اند، ویا دشمنان مارکسیسم به آن نسبت داده‌اند بحساب مارکسیسم میگذارد. از جمله گمان میکند که مارکسیسم "شرایط اقتصادی" رایگانه علت و سبب "پیدایش و اطوار حکومت‌ها" میدانند (ص ۶۷) ویا چنین میپندارد که بنظر "مارکس علت اصلی تحولات تاریخ تضاد طبقاتی است و انسان هیچ تاثیر و تبدیری در این علل قاهر و جابر ندارد و اتفاق و تصادفی هم در کار نیست" (ص ۵۵) وگویا مارکسیسم این نتیجه بقول او "تاسف‌آور" را گرفته است که: "انسان از استنتاج و نظر کلی دادن ... باید چشم ببوشد و با اتکاء و انتظار جبر تاریخی از هر عمل و اقدامی باید باز ایستد" (ص ۵۷).

ما متاسفیم که طالقانی در میان ما نیست تا سرفرصت از اذنی که خود داده استفاده کنیم و "جواب روشن" مارکسیسم را به این پرسشها بدهیم و یسآوری کنیم که مارکسیسم هرگز شرایط اقتصادی را یگانه علت و سبب "پیدایش و اطوار حکومت‌ها" نمیداند و تضاد طبقاتی را تنها عامل تکامل نمی‌شناسد تا در چنین بن بست بی معنائی گیرکند، که اگر جامعه کمونیستی بی طبقه بوجود آمد - کسه مارکسیسم خود کاشف علمی آن و راهنمای ایجاد آنست - راه تکامل بسته خواهد شد! مارکسیسم دانشی است بمراتب عمیقتر و وسیع تر از اینگونه مطلق گرائیها. مناسبات اقتصادی یگانه علت نیست، زیر بناست که در ارتباط دیالکتیکی با روبنا قرار دارد. مارکس ضمن صحبت از خصومت دو فراقسیون اورلثا نیست و لژیونیست در فرانسه میگوید: "کیست که منکر شود که در عین حال این دو فراقسیون را خاطرات گذشته، دشمنی‌های خصوصی، بیم‌ها و امیدها، خرافات و پندارها، حب و بغضها، معتقدات، اصول دین و پرنسیبها به این یا آن خاندان سلطنتی پیوند میداد؟ اشکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را روبنای جامعی از انواع احساسها و پندارها و شیوه‌های ویژه تفکر و جهان بینی پوشانده است" (۱) چقدر جای تاسف است که پدر طالقانی با ما نیست تا پیرامون منطق دیالکتیک مارکسیستی با هم بحث کنیم و نظر مارکسیسم را درباره پیوند دیالکتیکی ضرورت و تصادف، جبر و اختیار و مقوله‌های دیگر توضیح دهیم و رابطه‌ای را که دیالکتیک مارکسیستی میان جبر و اختیار، ضرورت و تصادف کشف کرده بیان کنیم و بگوئیم که نقش تلاش آگاهانه و مختار انسانها در جبر تاریخی کدامست و چگونه بگفته انگلس "جبر شناخته شده" به آزادی بدل میشود و چرا (بقول هم او) گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم "جهش از وادی جبر به سرزمین اختیار" است. آنچه که بعنوان ضروری مستقر میشود، از تصادفات صرف تشکیل یافته و آنچه که تصادف شمرده میشود، شکلی است که در پس آن ضرورت نهان است" (انگلس)

از اینجاست که حرکت تاریخ با وجود سمت کلی مشخص که دارد توام با اینهمه اشکال متفاوت، اینهمه بغرنجی و بوالعجبی است.

باری آیت‌اله طالقانی در اینگونه مسائل نسبت به درستی نظر مارکسیسم تردید دارد، ولی احساس میکند که قاعدتا "باید مطلب غیر از آن باشد کسه در

کتابهای ساده شده و گاه کتابهای ضد مارکسیستی به مارکسیسم نسبت داده اند؛ لذا در بسیاری از مقوله‌های اساسی اندیشه‌های مارکسیستی را بکار میگیرد. از جمله تکامل و تحول جامعه را تقریباً " بهمان صورتی که مارکسیسم کشف کرده میپذیرد. اشتراک اولیه، بردگی، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم را با کمی تفاوت در ظواهر امر، آنچنانکه مارکسیست‌ها گفته اند قبول میکند و درباره نقش وسایل تولید در این تحول معتقد است که: " مالکیت در اثر پیشرفت وسایل تولید و افزایش مال و مشتری و تمدن متشاء از میان رفتن توازن و تعادل و جنگ طبقات گردید و حتی و آسایش بشری را سلب نمود." (ص ۹). او از " ادوار تکامل و پیشرفتی که مالکیت و اموراتصادی پیموده" (همانجا) سخن میگوید و درباره تقسیم جامعه به طبقات متخاصم و پیدایش سرمایه داران، با آنکه اینجا مطالب متفاوتی گفته و گاه به نقش غریزه انسانی تکیه کرده، سرانجام به این اعتقاد میرسد که: " آزادی بی قید و حد در علاقه و مالکیت که قوانین بر طبق آن تدوین میگردد، اگر یگانه‌منشاء نباشد موثرترین منشاء بروز طبقات ممتازه میباشد" (ص ۳۱۲).

طالقانی این نظام طبقاتی را بشدت طرد میکند و " مجتمع طبقاتی" را " غیر طبیعی و منقور" (ص ۲۷۶) میدانند و لذا بر مبارزه محرومان علیه ستمگران قدرتمند صحنه میگذارد و مارکسیسم را نیز لااقل در همین حدود تأیید میکند.

بنظر طالقانی "مانیفست کمونیست"، "متضمن بیان اصول و دستوری برای اقدامات است. در این اعلامیه جنگ طبقات میان سرمایه‌دار و کارگر ورنجیر را بر پایه تاریخی بیان نموده و پیروزی محرومین را پس از بدست گرفتن وسایل تولید پیش‌بینی کرده و آنگاه آنها را به اتحاد و گسستن زنجیرها دعوت کرده" (ص ۴۹-۴۸) آیت‌اله طالقانی نظریه مارکس درباره ارزش مبادله و اضافه‌ارزش را نادرست میدانند و بسیار تعجب میکنند که: " مارکس با آن قدرت تحقیق و شخصیت نادر و همفکران او چرا برای اثبات این نظریه اینهمه پافشاری کرده‌اند" (ص ۱۰۶) ولی با اینحال مارکس را در پیش‌کشیدن نظریه اضافه‌ارزش لااقل بنا به ضرورت بیدار کردن کارگران محق میدانند و میگوید: " در آن شرایط چاره‌ای جز این نبود که نخست این طبقه به حقشان آشنا و مستشعر شوند و سپس با همفکری و اتحاد برای از میان بردن وضع موجود قیام نمایند. مارکس با آشنائی کامل بوضع زمان و نیوغ ذاتی خود بخوبی ریشه ظالمانه عصر خود را دریافت و انگشت‌فکر خود را روی اعصاب دردمند و آماده تحریک گذارد. بررسی ارزش‌کار و کارگر... یگانه‌وسيله اتحاد و تمرکز و اتکاء به حقشان بود" تا " با هم بیاخیزند و زنجیرهای رسوم و مقررات ظالمانه را پاره کنند." (۱۱۱-۱۰۷).

چنانکه می‌بینیم طالقانی اتحاد و قیام کارگران را برای پاره کردن زنجیرهای رسوم ظالمانه تأیید می‌کند و اگرچه نظر مارکس را به شرایط زمانی و بی‌زوه ای محدود میدانند، اما در اصل مطلب که نبرد طبقاتی پرولتاریا و همه محرومین جامعه علیه طبقات ممتاز است با مارکسیسم تفاهم دارد. بررسی که طالقانی را بخود مشغول میکند اینست که " آیا علاج قطعی و همیشگی برای رفع این مشکل (جنگ طبقاتی و سلب آسایش بشری) میتوان یافت؟" (ص ۹).

بنظر او سوسیالیسم علمی با وجود اینکه " بر پایه قوانین عینی بنا شده و

مستند بواقعیات تاریخی است و نه بفرضیات و مقدمات ذهنی" (ص ۵۵)، در وعده هائی که داده موفق نبوده و از آنجا که مالکیت را "دولتی کرده" و مبتنی بر "سلب مطلق مالکیت شخصی" است، سبب پیدایش بوروکراسی و "طبقات تازه" دولت - مداران میشود.

متاسفانه بحثی (ویا بهتر بگوئیم اشاراتی) که آیت اله طالقانی در باره جامعه سوسیالیستی دارد، بیشتر ماخوذ از نوشته های دانشمندان نمایان ضدکمونیست است که حقایق جامعه سوسیالیستی را وارونه جلوه میدهند. کمترین تردیدی نمیتوان داشت که اگر طالقانی فرصت می یافت با واقعیت جامعه سوسیالیستی از نزدیک آشنا شود به نتایج دیگری میرسید. او اگر میدانست که در جامعه سوسیالیستی مالکیت شخصی بهیچوجه بطور مطلق سلب نمیشود و مالکیت بمعنائی که با گفته اند "دولتی" نمیشود، قطعاً "نظر دیگری میداشت. طالقانی در یک جا از اینکه در کشورهای سوسیالیستی مجبور شده اند "عملاً" مالکیت های فردی را در حدود حوائج و ضروریات مانند مسکن و مزارع محدود را آزادکنند" (ص ۲۲۶) سخن میگوید و این نشانه آنست که اطلاعات درست و کافی در اختیار ایشان قرار نداشته است. در جامعه های سوسیالیستی مالکیت وسایل تولید از افراد سلب شده است و نه مالکیت "حوائج و ضروریات" شهروندان جامعه های سوسیالیستی همواره حق داشته اند و حق دارند که مالک وسایل شخصی خود از قبیل مسکن و یاغچه و ویلا و اتوموبیل و اثاث منزل و کتابخانه و ... باشند. موافق قانون اساسی اتحاد شوروی: "بنیاد مالکیت شخصی شهروندان اتحاد شوروی درآمد حاصله از کارآنانست. مالکیت شخصی میتواند عبارت باشد از اشیاء مورد استفاده زندگی روزمره، اشیاء لازم برای مصرف شخصی و رفاه و اشتغال فرعی، یک خانه مسکونی، پس اندازهای حاصله از کار. مالکیت شخصی شهروندان و حق وراثت بر آن مورد حمایت دولت است. قطعه زمین هائی که به ترتیب مقرر در قانون برای بهره برداری فرعی (و از آنجمله دامداری و مرغداری، برای باغداری و جالیزکاری و نیز برای ساختن خانه شخصی و اگذار میشود میتواند برای استفاده در اختیار شهروندان باشد. شهروندان موظفند از قطعه زمینهاثی که بدانها واگذار میشود به شیوه معقول استفاده کنند. دولت و کلخوزها شهروندان را در امر بهره برداری فرعی یاری میکنند" (۲)

قانون اساسی شوروی در قبال حمایت از مالکیت شخصی و یاری دادن به شهروندان برای بهره برداری از آن فقط این شرط اساسی را میگذارد که این مالکیت شخصی "نباید برای بدست آوردن درآمدهائی که حاصل کار خود فرد نیست و یا به منافع جامعه لطمه میزند، مورد استفاده قرارگیرد" (۳)

اینها عدول از مارکسیسم نیست. شیوه های درست ساختمان سوسیالیسم است. کسانی که غیر از این میگویند - انواع گروهک های مائوئیستی و "پول یوتی" ضد مارکسیست اند.

درباره دولتی شدن "مالکیت در کشورهای سوسیالیستی"، چنانکه میدانیم واقعیت غیر از آنست که جنرال گران بورژوائی مینویسند. مالکیت سوسیالیستی

وسایل تولید - ونه وسایل شخصی مورد نیاز - الزاماً " دولتی نیست . مالکیت سوسیالیستی میتواند شکل تعاونی داشته باشد . و این نوع مالکیت هنوز در کشورهای سوسیالیستی بخش قابل ملاحظه‌ای را تشکیل میدهد . قانون اساسی شوروی در این باره میگوید : " بنیاد سیستم اقتصادی اتحاد شوروی عبارتست از مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید . دو شکل مالکیت سوسیالیستی عبارتند از : مالکیت دولتی (همه خلقی) و مالکیت کلخوزی و تعاونی " (۴) . ملاحظه میکنید که مالکیت سوسیالیستی فقط مالکیت دولتی ویا " دولتی کردن " همه مالکیت نیست . وتازه مالکیت دولتی بمعنای مالکیت همه خلق است ونه مالکیت دولتی جدا از خلق و بسودقشرهای محدود .

باری اگر طالقانی اطلاعات دقیقتری از " سوسیالیسم واقعی " و واقعیات جامعه سوسیالیستی میداشت قطعاً " نظر دیگری ابراز میکرد .

۳- راه سوم

طالقانی در مقابل نفی قاطع سرمایه‌داری و تردید در پیروزی سوسیالیسم علمی ، " اسلام راستین " را که تعبیر ویژه‌ای از آن دارد مطرح میسازد . اسلام - آنطور که طالقانی از نص قرآن درک میکند - بکلی غیر از آنست که در طول تاریخ هزار و چهارصد سال ، در کشورهای اسلامی دیده و شنیده ایم . این اسلام بگفته طالقانی فقط در زمان کوتاه رهبری بنیانگذار اسلام و علی بن ابی‌طالب وجود داشته که آنهم بسته به شرایط آنروز پیاده شده است . از زمان عثمان ، از وقتی که اشراف شکست خورده قریش و بنی امیه جان گرفتند ، انحراف از " اصول انقلابی " اسلام شروع شد و با آنکه علی بن ابی طالب در زمان خلافت خویش دست به انقلاب علیه تیولداران زد ، پس از او باز کار بر مدار دیگری گشت (ص ۱۶۴-۱۶۳) . اسلام راستین ، بگفته طالقانی باید مبتنی بر نص قرآن و سنت باشد . اصول اقتصادی دین اسلام راستین بشرح زیر است :

۱- مالکیت مطلق خدائی - اساس اقتصاد اسلامی بنا به گفته طالقانی بر مالکیت مطلق خدا استوار است : " آیات قرآنی باصراحت حق مالکیت مطلق تصرف ، تسخیر ، جعل و وضع را برای خداوند وحق بهره‌گیری (تصرف محدود) را برای همه خلق اعلام نموده است " (ص ۱۲۲) و " مالک مطلق فقط خداوند است ... آدمی مالک مطلق و تام‌التصرف در زمین و منابع آن و فرآورده‌های آن نیست ... در واقع مال مال الله و انسان خلیفه الله وبنده اوست " (ص ۱۴۵) .

مالکیت خدائی که در اینجا از آن سخن میرود مالکیت بر طبیعت و بویژه زمین و آب است . البته در برخی موارد طالقانی از مالکیت عمومی بفرآورده‌های اجتماعی نیز سخن میگوید و اعلام میدارد که : " چه سرمایه‌های طبیعی و چه فرآورده‌های اجتماعی از آن همه است و باید در میان و در دسترس همه باشد " ولی مالکیت خدائی بطور عمده شامل طبیعت است . طرق اعمال مالکیت خدا موافق فقه اسلامی - آنطور که طالقانی بیان میکند - بر سه قسم است : ۱- اراضی که در اصل از آن همه مسلمانان است (انفال) ... ۲- اراضی که مستقیماً مال امام و تحت

تصرف اوست و مصرف اداره امور شخصی و یا مصالح عمومی میشود (فیئلی)
 ۳- اراضی که در آن هیچگونه مالکیت شخصی نیست و تحت نظارت ولی در میان مسلمانان و ساکنین تقسیم میشود. مانند اراضی مفتوحه" (ص ۱۶۱-۱۶۰).
 درباره منابع طبیعی و معادن، طالقانی معتقد است که آنها نیز "تابع زمین است". در حق آنها همان حکمی را باید صادر کرد که در حق زمین.
 ۳- حق بهره گیری محدود فرد از طبیعت

انسان خلیفه خداست و از جانب او حق تصرف محدود و بهره گیری از طبیعت را دارد. ولی نمی تواند مالک زمین و منابع طبیعی باشد. بعلاوه خلافت انسان و حق تصرف او متعلق به یک فرد نیست: "خلافت برای همه است. فرد وکیل و نایب جمع میباشد و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت عموم باشد. با این نظر مالکیت محدود، مفید، عاریتی و تفویضی است... افراد در حد تصرفات مفید و عمل مثمر دارای حق خاص و محدود در تصرف زمین و منابع طبیعی آن و حق مالکیت در منتوجات و کالاهای میشوند" (ص ۱۴۶)

۳- مالکیت نسبی و محدود فرد بر محصول کار - فرد میتواند مالک محصول کار خود باشد ولی این حق او نیز محدود و نسبی است، چرا که قرآن گنحینه کردن زروسیم را منع کرده و "اگر فرآورده اشخاص از نقد و جنس به حد نصاب معین رسید... مالیات مستقیم و ثابت (زکوه و خمس) به آن تعلق میگیرد... (ص ۱۴۷) بعلاوه "سرپرست اسلامی (امام، ولی امر، نواب) بر حسب مصلحت عمومی حق تصرفات در اموال... را دارند" (ص ۱۴۷).

طالقانی این اندیشه را که اگر کسی زکوه مالش را داد حدی بر مالکیتش نیست ضد اسلامی میدانند و معتقد است که مسلمانان به نسبتی که شروتمند شدند از ایمان شان کاسته شد (ص ۱۹۷). بنظر طالقانی "آنچه برای مصرف زندگی باشد، نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود... بحسب صریح آیه... حرام است" (ص ۱۸۷)

۴- حاکم و دولت اسلامی ناظر بر همه امورات. طالقانی بارها و بارها بسوسوئالیسم بخاطر نقشی که برای دولت در اداره امور اقتصادی قائل شده انتقاد میکند و آنرا سلب کننده آزادی انسان میدانند و با آنکه با اندیشه مارکسیستی زوال دولت در جامعه کمونیستی آشناست و از آن یاد میکند، ولی بهر صورت به "دولتی شدن" همه امور و تصویری که خود در این باره از سوسوئالیسم دارد، میتازد. اما عجب آنکه خود میدان عمل دولت اسلامی را - که زوال یافته هم نیست - بسیار وسیع میگیرد: "حاکم (عادل اسلامی) هم حق تصرف در منابع عمومی دارد و هم بحسب مصالح مرسله در اموال خصوصی میتواند تصرف کند... زیرا حاکم اسلامی که مستقیم و غیر مستقیم و با شرایط خاص، ولی امر و واجب الاطاعه است، قدرت تصرف بیش از حق مالکیت فردی و حق حاکمی است که فقط برگزیده مردم باشد" (ص ۲۰۷) حاکم اسلامی که بیش از حکومت های برگزیده مردم قدرت دارد، برای اقامه قسط و عدل اولویت در عموم تصرفات دارد: "حکومت اسلام که با امام و ولی و خلیفه خدا یا منبعت از او است چون اولی به تصرف و برای اقامه قسط است از جهت مصلحت و رحمان منافع اجتماع بر منافع افراد در صورت تعارض حق فرد با حق اجتماع اختیار

دارد که تصرف و مالکیت افراد را بیش از آنچه قانون تجویز کرده محسوس نماید" (۲۲۹)

۵- مناسبات کارگر و کارفرما "آزادانه" است - در نوشته طالقانی نیز مانند نوشته‌های همه کسانی که از "اقتصاد اسلامی" سخن میگویند درباره روابط و مناسبات تولیدی چیز کمی میتوان یافت. گوئی آنها این مقوله را جدی نمیگیرند و بی‌خوش‌ندارند از آن سخن گویند. درحالیکه اصل مسئله اقتصاد همین مناسبات تولیدی است که کمیت و کیفیت (نوع) مالکیت جزء مهمی از آنست.

بهرصورت طالقانی وجود کارگر و سرمایه‌دار را در جامعه اسلامی طبیعی میدانند، تنها سرمایه‌دار باید بزرگ نباشد، آزمند نباشد اما سودجویی نکند! مناسبات این سرمایه‌دار که "تعالیم معنوی ریشه‌دار اسلامی"، "خوی پلیس جمع مال" را در او خشکانیده مناسبات "آزادانه‌ای" با کارگر دارد. کارگر مزد بگیر آزاد و میدان عمل برای آن باز است. اینها در شرایط متساوی و متعادل میتوانند مزد بگیرند یا شریک در سود باشند یا در اصل سرمایه" (ص ۲۵۲)

قالبی که در چارچوب آن "مزد بگیر آزاد" بر مبنای "تساوی حقوق" با کارفرما معامله میکند احکام بنحکانه زیر از فقه اسلامی است: مزارعه، مزارعه، مساقات و جعاله و اجاره (همانجا)

مزارعه: عقد قرار عامل (کارگر) با سرمایه‌دار است. در این قرارداد در سود حاصله با قرار و تراضی طرفین هردو شریکند.

مزارعه (کشتکاری): قراردادی میان متصرف در زمین و عامل است. آب و کود و دیگر لوازم و همچنین بذر (بقول راجح) بعهده زمیندار میباشد.

مساقات (آبیاری): نیز مانند مزارعه است. در این قرارداد عامل شریک در سود میشود.

جعاله: قرار یکجانبه (یا اعلام) بیاداش در انجام کاری است که لازم نیست مدت آن معلوم باشد، چنانکه کسی گوید هرکس در این زمین آبی استخراج کرد یا سنگهای آنرا برچید یا حاصل گمشده را یافت، اینقدر پاداش دارد یا در سود آن شریک است.

اجاره شخص: تعهد انجام عملی و یا عمل در مدت معین میباشد. (ص ۲۵۲)

۶- ساعات و روش کار و محصول کار دهقانان محدود نیست - طالقانی نسبت به دهقانان و کسانی که مستقیماً با طبیعت سروکار دارند علاقه ویژه‌ای احساس میکند. و معتقد است که: "کسانی که در آغوش طبیعت میکاوند حق دارند که خود را فرزند ارشد و علاقمند به آن و دیگران را عائله و نان خور خود دانند" (ص ۲۳۶)

گفته طالقانی دهقانان "در محیط خود به طبیعت و محصولات آن مانند طفل به پستان و دامن مادران و علاقه دارند، با توجه به این جهات و خصوصیات زندگی و اخلاقی، کار و وضع کارکنان در دامن طبیعت شباهتی به کارگران و مزدبگیران کارخانجات ندارد." (ص ۲۳۷)

کارگران مزدبگیر بقول طالقانی "چنان رابطه و علاقه بکارخانه دستگاه تولید ندارند و ساعات کار و مزد و اصول کارشان محدود است. کلیه کارخانه و اختیار کارشان بدست دولت یا سرمایه‌دار است" (همانجا).

بنظر طالقانی اینگونه دخالت‌ها که در کار کارگران مزدگیر وجود دارد در مورد دهقانان و کشاورزان اشتباه و زیان‌آور است. دخالت در کار آنها فقط در حد دادن حشاش و قطع دست متجاوزین و کمک به پیشرفت کارشان محاز است. به این دلیل باید نه قدرت حکومت را از پشت سر مالکیت‌های غاصبانه و تیولداری برداشت و به دهقانان کمک مالی کرد.

۷- تجارت محدود مشروع است - طالقانی با این نظر اقتصاد مارکسیستی موافق است که تجارت " اثر مستقیم و ثابتهی در ارزش‌دادن یا مفید ساختن اشیاء ندارد " (ص ۲۰۲). ولی بازرگانی را به صورت کار ضرور و سودمندی می‌شناسد: " تجارت در حقیقت وساطت است میان تولید و توزیع . " (ص ۱۹۷). بنابراین تجارت فقط در حدی که سود جامعه باشد، آزاد است. تجارت " آزاد و نامحدود " مانده " مالکیت آزاد و نامحدود " پدید آورنده تضاد طبقاتی و محرومیت اکثریت است (ص ۱۹۸). و بسیاری از بازرگانان " خوی ستمگری و سنگ‌نظری خارج از حد و حرص به جمع ثروت و سود و ... احتکار و تعدی و زورگوئی ... دارند (ص ۲۰۵). لذا " نظارت دولت در همه امور " لازم است.

۸- ربا حرام است - طالقانی در باره ربا بحث تفصیلی دارد و بطوریکه مقوله ربا را از حدود متعارف در فقه اسلامی فراتر می‌برد. طالقانی درباره پول نظریه مارکسیستی را بطور کلی می‌پذیرد و مینویسد که پول در آغاز جامعه بشری وجود نداشته، از زمانیکه مبادله کالا پدید آمده ابتدا کالا به کالا مبادله می‌شده و بر اثر " توسعه احتیاجات و تولید و برای تسهیل مبادلات " پول پدید آمده و نقش " سنحاشیاء متفاوت و تعیین قدر مشترک ارزش‌ها " را بعهده گرفته (ص ۱۲۰). ولی " نقش آن در همین حد متوقف نشده است " (ص ۱۷۱).

طالقانی در باره قدرتی که پول در جامعه کسب کرده و زیانهای ناشی از آن توضیحات مفصلی میدهد و به اینجا میرسد که: تمرکز پول " اصل و ریشه بیشتر با همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی است " (۱۷۳) تمرکز پول در دستهای محدود رفته رفته ربا خواری را بوجود آورد که بلائی بزرگی است. و قرآن " هیچ عمل منکرو حرامی را شدت ربا منع نکرده است. " اما ربا چیست؟ چنانکه میدانیم ربا در عرف یعنی " فروش چیزی بیهان چیزی فزونتری از همان جنس " که بیشتر ربا در قرض با بیع پول به پول است. ولی طالقانی معنا را وسیع تر می‌گیرد و میگوید: " ربا بمعنای افزایش و تورم است ... معامله ربوی به آن دسته از معاملات اطلاق میشود که سرمایه خود بخود و بدون عمل افزایش یابد. " (ص ۱۸۴).

در عصر ظهور اسلام معاملات ربوی اغلب یا منحصر " از راه قرض پول بوده ولی " سنت‌گذاران اسلام که مفسر نظر قرآن اند " قسمتی از معاملات را عنوان ربا داده‌اند. بنابراین " نظر اسلام درباره ربا منحصر به قرض با صرفه مبادله پول با ربح است، نمی‌باشد " (ص ۱۸۵).

۹- انحصار و احتکار محکوم است - طالقانی در سرتاسر نوشته‌اش نسبت به انحصار تولید و توزیع ابراز انزجار میکند و آنرا مخل نظم جامعه، ایجادکننده و تشدیدکننده فاصله طبقاتی، عامل فقر و غیره و غیره مینامد. تا حائیکه حتی دولت را از انحصار منع میکند: " از نظر اسلام انحصار تولید و توزیع بدست گروه و طبقه

خاص چه سرمایه‌داران و چه طبقه حاکمه نامشروع و غیر عادلانه است. (۲۰۸). لذا "آزادی فردی" باید مراعات شود" این غیرطبیعی است که نتیجه کار و محصول کوشش افراد که آزاد آفریده شده‌اند در اختیار سرمایه‌دار یا دولت قرار گیرد" و "مالک باید در تصرف و توزیع فرآورده و ملک خود آزاد باشد" (ص ۲۲۹)

ولی این اصل با تمام محدودیت‌هایی که خود طالقانی ضرورت آنهارا تاکید کرده بود در تناقض قرار می‌گیرد و لذا بدنبال اعلام آزادی حدود آنرا نیز بیان می‌کند این حدود را دو قاعده "لاضرر" و "حرمت تصرف به باطل" تعیین می‌کند. هیچ کس حق ندارد حقوق خود را چنان گسترش دهد که به ساریین و به مصلحت عامه ضرر بزند هیچ کس حق ندارد بنا بر اینکه مالک چیزی است در آن به باطل تصرف کند. "فقه اسلامی با الخاء مالکیت خصوصی منابع عمومی و طبیعی و تحریم ربا و منع گنجهینه (به نص قرآن) و شرایط و حدودیکه برای بایع و مشتری و ثمن و مثن قرارداداشته تجارت را درمرز محدود حقوقی آزاد گذارده و انحصار تولید و توزیع را به طبقه خاص و یا دولت جز در موارد خاصی که مصلحت عامه اقتضا نماید ممنوع کرده است" (ص ۲۵۵)

طالقانی آیه ۲۹ سوره نساء را "ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال خود را میان خود ساطل نخورید..." اینطور تفسیر می‌کند که اموال از آن همه است و باید در دسترس همه باشد. اینکه قرآن می‌گوید "اموالکم"، "بینکم" به عمومی بودن این اموال اشاره می‌کند و منع می‌کند از اینکه کسی در این اموال تصرف خصوصی و فردی به باطل کند. "بقریه" اموالکم و "بینکم" رضایت عموم و اجتماع مورد نظر است. هر معامله و تجارتیکه بزبان اجتماع و عدم رضایت عامل باشد نامشروع است" (ص ۲۱۲)

۱۰- اقامه عدل و حق و قسط - بعقیده طالقانی اساس احکام حقوقی و روابط اقتصادی آیات قرآن و احادیث اسلامی دعوت به اقامه عدل و قسط است. و قسط یعنی مقدار و سهم و نصیب عادلانه. طالقانی نظر مارکسیستی را درباره طبقاتی و تاریخی بودن مفیوم قسط و عدل نمی‌پذیرد و قبول ندارد که آنچه سرمایه‌دار "نصیب عادلانه" خود میداند با آنچه که کارگر می‌اندیشد متفاوت است. آنچه در جامعه بردگی "عادلانه" جلوه می‌کند در جامعه سوسیالیستی باور نکردنی است. طالقانی عدل و حق را مطلق، همیشگی و همه جایی میدانند و تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید پیدایش طبقات "ضرورت تاریخی نیست"، نتیجه انحراف افراد و اجتماع از حق و عدل است (۲۶۱). ولی سرانجام نمی‌تواند از این واقعیت مسلم که حق و عدل در هر شرایطی خاص پیدا می‌کند، بیرون رود و لذا تعیین حدود و حقوق را بعهده علماء و مجتهدین می‌گذارد تا در هر شرایطی "اهل اجتهاد و استنباط، احکام فرعی و مسائل مستحدثه را از روی آیات قرآن و سنت متقن ترسیم نمایند." (ص ۲۵۸)

۱۱- مالیات اسلامی - در اقتصاد اسلامی حقوق مالی بردونوع است: ثابت و متغیر، حقوق ثابت ذکات و خمس است و حقوق غیر ثابت خراج و جزیه و کفارات است. ذکات مالی است که از سرمایه‌های تولیدی و نقد بحساب نصاب معینی اخذ می‌شود و شامل محصولات کشاورزی و دامپروری است (غلات چهارگانه: گندم، جو، سویز، خرما - انعام سه گانه: گوسفند، گاو، شتر، نقدین: طلا و نقره)

خمس بطور عمده به سود و بازیافت تعلق میگیرد (بازیافت ها مانند یافتن گنج ، غواصی ، استخراج معادن ، غنائم جنگی) .

طالقانی این شیوه دریافت مالیات را میستاید و میگوید که اگر مالیاتها و نفقات اسلامی غیرقانونی مینماید ، علت آنست که اقتصاددانان کنونی که قانون مالیاتها را مینویسند از طبقات خاصی هستند وگرنه مالیاتهای اسلامی، بنظر او ، " دارای یک نوع تحرک وتنوع خاصی است که تحول اوضاع اقتصاد عمومی یا تغییر امکانات " از میزان آن نمیگاهد. (ص ۲۲۰) .

بنظر طالقانی مالیاتهای اسلامی نه فقط درآمد ضرور را برای حکومت اسلامی تامین میکند ، بلکه از وسایل استقرار عدل است .

۱۲- " از هرکس بقدر استعداد و برای هرکس بقدر احتیاج " - طالقانی میگوید که " این جمله شعار اولی اسلام و آخرین شعار سوسیالیستهاست " (ص ۲۲۳) . بگفته طالقانی از مجموع احکام و تعالیم اسلام این اصل محرز است و " این مراتب در آیات قرآن و احکام اسلامی و عمل مسلمانان مشهود است . " (ص ۲۲۴) .

۴- نکات قوت و ضعف اقتصاد اسلامی.

با توضیح تفصیلی که پیرامون اقتصاد اسلامی از گفته‌های طالقانی آوردیم بروشنی دیده میشود که " راه سومی" مطرح نیست . " اقتصاد اسلامی" را نمیتوان شیوه خاصی از تولید اجتماعی تلقی کرد که گویانه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی . با کمی اغماض میتوان گفت که این اقتصاد همان چیزی است که برای دوران گذار در نظر گرفته میشود و بسیاری از نکات اساسی آن در برنامه حزب توده ایران برای حکومت ملی و دموکراتیک و همچنین برنامه پیشنهادی شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران برای تشکیل جبهه متحد خلق قید شده است . همه کشورها شیکه در آن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فراروئیده از این مرحله گذشته‌اند و همه کشورها شیکه هم اکنون در مرحله تحول ملی و دموکراتیک قرار دارند و راه رشد با سمت گیری سوسیالیستی پیش گرفته اند ، اقتصادی کم و بیش شبیه همان چیزی دارند که طالقانی اقتصاد اسلامی مینامد (موارد تفاوت را در زیر ذکر خواهیم کرد) .

این فکر که فرد حتی جمع نمیتوانند مالک زمین و طبیعت شناخته شوند - که طالقانی تحت عنوان خدا مالکی بیان میکند - با دقت تمام از طرف مارکس و لنین بیان شده و یکی از ارکان ساختمان سوسیالیسم در کشورهای سوسیالیستی است . مارکس میگوید :

" از دیدگاه فرماسیون اقتصادی - اجتماعی بالاتر ، مالکیت خصوصی افراد جداگانه بر زمین ، همانقدر سخیف جلوه خواهد کرد که مالکیت انسانی بر انسان دیگر . حتی تمام یک جامعه و یک ملت و حتی تمام جوامعی که در آن واحد موجودند در مجموع خویش مالک زمین نیستند ، بلکه فقط آنها در اختیار دارند و از آن استفاده میکنند و موظفند که مانند پدران مهربان خانواده آنها آبادتر از پیش برای نسل بعدی باقی گذارند . " (۵)

عناصر مترقی مذهبی - نه فقط اسلامی - در کشورهای دیگر نیز که دشمن مالکیت‌های بزرگ فئودالی و مدافع حقوق دهقانان بودند، همین فکر مارکس را با بیانی مذهبی عنوان کرده و گفته اند که هیچکس نمیتواند مالک زمین باشد، چراکه مالک-زمین خداست .

قابل ذکر است که در ماه آوریل ۱۹۱۷، زمانی که حزب بلشویک تدارک انقلاب اکتبر را میدید لنین به این نکته توجه کرد، چنانکه میدانیم لنین هوادار ملی کردن اراضی بود ولی برخی از مسئولین و رهبران حزبی درستی نظر لنین را درک نمی کردند و روی تثبیت مالکیت دهقانی اصرار میورزیدند. لنین برای اثبات نظر خویش به این افراد توضیح میدهد که خود دهقان صاحب زمین، مالکیت را مال خدا میداند و این همان چیزی است که ما ملی کردن زمین مینامیم. لنین در کنفرانس هشتم حزب بلشویک ها (آوریل ۱۹۱۷) میگوید:

" دهقان صاحب زمین تمایل غریزی دارد که بگوید زمین مال خداست. زیرا زندگی در شرایط زمین داری سابق برایش قابل تحمل نیست." (۶)

و:

"دهقان همین مطالب را بخوبی درک میکند ولی البته طور دیگری بیان میکند. این درک دهقان اساس مادی تلاش برای ملی کردن زمین را تشکیل میدهد." (۷)

حزب توده‌ای ما نیز با همین روح به " مالکیت مطلق خدائی" برخورد میکند. ما فکر میکنیم که نظریات سید محمود طالقانی درباره مالکیت زمین و منابع طبیعی و طرز استفاده از آن، بیان دیگری است از آنچه که در برنامه حزب ما در این باره قید شده است .

بهترین دلیل این تشابه حسن نظری است که مجلس خبرگان به مادهٔ پیشنهادی حزب ما درباره مالکیت نشان داد و این ماده را تقریباً " بدون تغییر در قانون اساسی وارد کرد .

مخالفت صریح طالقانی با سرمایه داری بزرگ و انحصاری نیز با برنامه حزب ما تطبیق میکند. در این برنامه پیشنهادهای دقیق و روشن در این زمینه وجود دارد. حزب ما در مرحلهٔ ملی و دمکراتیک انقلاب لغو مناسبات سرمایه داری را در تمام سطوح طلب نمیکند. برای سرمایه داری کوچک و متوسط چه در عرصه تولید و چه در عرصه بازرگانی داخلی جایی و نقشی قائل است.

توجهی نیز که طالقانی در "اقتصاد اسلامی" به دهقانان و پیشه‌وران دارد با برنامه حزب ما منطبق است. در این مرحله از تکامل اقتصاد ایران این قشر از تولید کنندگان نقش مهمی در تولید محصولات کشاورزی و نیازهای مردم دارند. در عین حال این قشر بخش بزرگی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند و توجه به رفاه آنان در حل مسائل اجتماعی اهمیت فراوان دارد.

(۶) لنین. مجموعه آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۲۴، ص. ۲۵۵. (تکیه از ماست)

(۷) همان کتاب، ص. ۲۵۶. (تکیه از ماست)

عنايت به جمع در مقابل فرد، برتر شمردن منافع جمع در قبال نفع فرد، از قوی ترین جوانب اندیشه های طالقانی است. وقتی او از مجموع احکام اسلامی بهمان شغاری میرسد که کمونیسیم علمی کشف و اعلام کرده، وقتی او میگوید که "از هر کس بقدر استعداد و بهر کس به قدر نیاز" همان شعار اسلامی است، زمینه ای برای همکاری وسیع ترین قشر مبارزان انقلابی - چه اسلامی و چه مارکسیستی - فراهم میکند تا جامعه آینده را بر اساس جمع گرائی و بدور از غرض های تنگ فردی بنا کنند.

در قبال این نکات قوی در "اقتصاد اسلامی" طالقانی، نکات ضعف جدی نیز بچشم میخورد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- دست کم گرفتن صنعتی شدن و ضرورت تولید بزرگ،
 ۲- عدم توجه کافی به ضرورت تغییر مناسبات تولیدی،
 در دنیای امروز، در جهانی که در کار انجام "انقلاب علمی و فنی" است، زمانی که موسسات کوچک تولیدی ناتوانی خود را برای همراهی با گسترش و تکامل آشکار می کنند با سرمایه داری محدود، تجارت کوچک، قطعه زمین کوچکی که یک دهقان میتواند "حیازت" کنند راه درازی نمیتوان پیمود. ما کشور عقب مانده ایم و نیاز به تکامل سریع و صنعتی شدن سریع داریم.

تکرار میکنیم که سرمایه داری محدود زراعت سنتی کوچک در دوران گذار ضرور و سودمند است. ما از قماش نامارکسیست های دوآتشی ای که بقصد خرابکاری در جنبش انقلاب فرمانهای "جهش" میدهند و بقصد پرواز از مراحل تنوره میکشند نیستیم. ما میدانیم که مراحل را باید با حوصله و دقت طی کرد. ولی طی مراحل باید ستم داشته باشد. امروز نمیتوان سیستم اعتباری مدرن و سیستم بانکی را که "شکل حسابداری اجتماعی" است با مقوله "حرمت ربا" حل کرد، ایجاد کشاورزی مدرن و کشت زارهای وسیع مکانیزه را بحساب اینکه دهقان بزمین علاقه عاطفی دارد، از دستور خارج کرد.

تولید، اعم از سرمایه داری یا سوسیالیستی بسوی بزرگ شدن میرود. خصوصیت "بازتولید گسترده" چنین است. ما نمیتوانیم هوادار آن باشیم که موسسات تولیدی در مقیاس کوچکی باقی بمانند و بزرگ نشوند. اگر چنین فکر کنیم جلوی تکامل را گرفته ایم. در موسسه و کارگاه کوچک نمی توان هیچ یک از فراورده های صنعتی امروز را تولید کرد. اتوبوس، هواپیما، لوکوموتیو، تلویزیون و ... همه و همه نیازمند صنعت بزرگند. پالایشگاه نفت و تاسیسات پتروشیمی نمیتواند کارگاه کوچکی باشد. حتی کالاهایی که زمانی در کارگاه های کوچک تولید میشد - مانند پارچه و کشفاف و ... امروز در موسسات بزرگ تولید میشود، چرا که تولید کوچک گرانتر است و صرف نمی کند. البته در کشوری مثل کشور ما هنوز برای مدتی میتوان باید به این تولید کوچک میدان داد. اما فقط برای مدتی. آینده از آن تولید بزرگ است. "رمانتیسیم" تولید کوچک و "روستای باصفا" که از قنات رکن آباد مشروب میشود و هر قدر هم که جذاب باشد، در جهت تکامل جامعه نیست. بشریت به طبیعت بر میگردد ولی نه از راه بازگشت به گذشته. بلکه از راه تکامل و حرکت به آینده.

ما برای اینکه بسوی چنان جامعه ای برویم باید تولید بزرگ صنعتی ایجاد کنیم و کشاورزی مدرن صنعتی بوجد آوریم و این مقدر نیست مگر از راه انباشت هر چه

بیشتر سرمایه. طالقانی راست میگوید که ثروت در دست افراد نباید جمع شود، اما ثروت در دست جامعه حتماً باید جمع شود. نمیتوان هر آنچه را که تولید میشود مصرف کرد. لذا انباشت اجتماعی - و نه گنجینه سازی فردی - ضرور است، تا جامعه‌ای با صنعت و کشاورزی بزرگ و تولید ارزان وسیع پدید آید.

در "اقتصاد اسلامی" طالقانی به ضرورت تغییر مناسبات تولیدی و اصولاً به اهمیت تعیین دقیق کیفیت مناسبات تولیدی توجه کافی نمی‌شود. به نظر طالقانی، اباذر ضد سرمایه داری بود، در حالیکه در زمان اباذر هیچکس تصوری از مناسبات سرمایه - داری نداشت. هر پولداری سرمایه دار نیست. تقسیم کلی جامعه به دارا و ندار، مستضعف و مستکبر البته در مجموع خود نادرست نیست، ولی زمانیکه سخنبر سراسول مناسبات اقتصادی باشد دیگر با کلیات نمیتوان کار کرد. فقط توجه به کمیّت ثروت کافی نیست. فقط محدود کردن کمیّت زمین داری کافی نیست، بلکه باید کیفیت - زمین داری تغییر کند، باید مناسبات تولیدی در عرصه تولیدات کشاورزی از ریشه عوض شود.

مناسبات تولیدی صدر اسلام از قبیل مزاربه، مزارعه، مساقات و اجاره و غیره بدون تردید برای اداره اجتماع و اقتصاد کنونی و آینده کافی نیست. مناسبات چند هزار کارگر پالایشگاه نفت آبادان یا شرکت ملی نفت چگونه باید باشد؟ مزاربه؟ اجاره؟ در کارخانجات نساجی اصفهان چه مناسباتی باید میان کارگر و کارفرما موجود باشد؟ دریافت اجرت المثل؟ اجاره؟

نیازی به توضیح نیست که با این مقولات نمیتوان مناسبات تولیدی امروز و فردا را تنظیم کرد. قالب‌های نوئی لازم است با ماهیتی نو.

این واقعیت که حتی در صدر اسلام برده داری وجود داشته و در کشور ما تا چند دهه قبل برده‌فروشی آزاد بود، باید که هر مسلمان متعهد و هرانقلابی صدیق رابه تفکر وادارد. تنها با توصیه‌های اخلاقی از این دست که با بردگان خوش رفتاری کنید یا آزادی برده اجر جمیل دارد نمیتوان دردی را دوا کرد.

در "اقتصاد اسلامی" طالقانی محدود کردن مالکیت تا حد آنکه هرکس فقط مالک محصول کار خود باشد آغاز بسیار خوبی است برای تغییر مناسبات تولیدی. ولی در همین جا نباید ایستاد. باید مناسبات نوین تولیدی را بطور مشخص و تا پایان تغییر داد و تنظیم کرد.

شعار "از هر کس بقدر استعداد و بهر کس بقدر نیاز" اساس مناسبات تولیدی بسیار متعالی کمونیستی است. این شعار اگر با اقدامات مشخص توأم نباشد، اگر با تغییر ماهیت مناسبات تولیدی توأم نشود، فقط بصورت شعار باقی خواهد ماند. در جامعه‌ای که هنوز سخن از مزارعه و مساقات باشد شعار فاز دوم جامعه کمونیستی غیر قابل تصور است. تردیدی نیست که تغییر فرهنگ جامعه، تربیت و آموزش، ایجاد روحیه جمع گرائی یکی از ارکان ساختمان سوسیالیسم است ولی تربیت سوسیالیستی تنها زمانی میتواند موثر باشد که بر زیربنای اقتصادی سوسیالیستی اتکاء کند. بر مبنای کفارات و نفقات نمی‌توان فرهنگ نوین جمع‌گرائی پدید آورد. تا وقتی کارفرمائی باشد و مزدبگیری، فرهنگ بورژوازی تنگ نظرانه جامعه جای برجسته ای

خواهد داشت.

تحول بنیادی در مناسبات تولیدی ضرورتی اجتناب ناپذیر است .

۵- اجتهاد زنده - راه برون رفت

سید محمود طالقانی خود بدرستی احساس میکند که احکام اسلامی خواه ناخواه متأثر از زمان و شرایط روز بوده و عین آنها در زمانهای دیگر قابل اجرا نیست . آشکار ترین نمونه غیر قابل ردّ اینکه، در صدر اسلام و درست در زمانیکه محمد بن عبدالله و علی بن ابی طالب رهبری اسلام را بدست داشتند، برده داری مجاز بود و هنوز هم هیچیک از مراجع عالی اسلامی برده داری را منع نکرده است . بعبارت دیگر در آن اقتصادی که بقول طالقانی انسان حق ندارد که مالک زمین باشد، مالکیتش بر فرآورده های تولیدی نیز مشروط و محدود است. مالکیت انسان بر انسان وجود داشته است .

این تناقض را چگونه باید حل کرد؟ طالقانی آنرا با مراجعه به اجتهاد حل میکنند و میگویند که اسلام دو نوع اصل دارد: اصول ثابت و اصول متغیر . اصول ثابت در واقع کلیات است که در زمان و محیط تغییر نمیکنند مانند کمال یابی ، حق جوئی علمی و عملی، عواطف بشری ...

اما اصول غیر ثابت ، نفسیات انسانی و کیفیت ترکیب آنست که " بحسب وضع محیط اجتماعی و اقتصادی و مواردی و مواردی ، متغیر و غیر ثابت میباشد " (ص ۱۱۶) با چنین توضیحی ، طالقانی وجود برده داری را در صدر اسلام ، اسلامی که استقرار موازین آن آرزوی نهائی خود اوست ، توجیه میکند و میگوید که در آن زمان تحریم صریح بردگی ، مانع پیشرفت اصول دعوت اسلام میشد (ص ۳۲۹) و " هیچ پیغمبر عالیقدر و مصلح نافذ الحکمی نمیتوانست بردگی را در یک کشور و یا همه جا با یک حکم و قانون از میان ببرد . " (ص ۳۲۷) .

چنانکه میبینیم پیامبر اسلام برای پیشبرد هدفهای اصلی خود شرایط و محیط زمان را مراعات کرده و لذا امروز که شرایط تغییر یافته و فردا که شرایط تغییر بیشتری خواهد یافت باید بخشهایی از احکام " اقتصاد اسلامی " تغییر کند . طالقانی به ضرورت ایجاد این تغییر معتقد است و آنرا بعهدده مجتهدین و علماء میگذارد که موافق نیاز زمان تصمیم بگیرند . " اسلام ... راه اجتهاد را برای شکفته شدن فکر در راه استنباط و تطبیق باز کرده است . " (ص ۱۴) .

و: " با اتصال عقل دراک به این منابع * و اجتهاد زنده (بخصوص بحسب نظر امامیه که پیروی از مرده را جائز نمی دانند و معتقدند که مجتهد باید زنده و ناظر به حوادث و مشکلات روزافزون و وقایع روز باشد) فقه اسلامی پیوسته رو به تطوّر و تکامل بوده و باید باشد . " (ص ۱۴۱)

چنانکه میدانیم در عمل هزار و چهار صد ساله کشورهای اسلامی این اجتهاد کار

* منظور از " این منابع " اشاره به اصول و مبادی و نصوص و عرفیات مستحسن و منطبق و اهالت و حاکمیت عقل است که در سطرهای پیش از آن آمده است .

بزرگی از بیتنبرده جز آنکه فقه اسلامی را موافق شرایط روزو برای توجیه مناسبات استثماری - برده داری ، فئودالیسم و سرمایه داری - بکار گرفته است . امروز اسلام ضد امپریالیستی اعلام میکند که آماده است این اجتهاد را در جهت دیگری و بسود توده ، زحمت بکار اندازدو موافق نیاز روز جامعه از سرچشمه اسلام مایه گیرد . این نوع اجتهاد البته راه برون رفتی است .

حزب توده ای ما که همکاری و اتحاد وسیع ترین قشرهای مردم زحمتکش ایران را در یک جبهه متحد خلق بعنوان ضرورتی غیر قابل اجتناب میشناسد ، از صمیم قلب امیدوار و علاقمند است که اجتهاد زنده مسلمانان مبارز ، کسانی که راه توده های مستضعف را برگزیده اند ، راهگشا باشد .

دَتی ، دَژی ، بَلدی ، اِسمی

خونم ، راهم ، شهرم ، نامم
 نشانم : عرب فلسطینی !
 من شعله ای هستم از آتش شورش ،
 من حربه ای هستم که فرو میکوبد ،
 من خزانه ای هستم انباشته از باروت ،
 من دستی هستم آماده بر توپ .
 در " قدس " ، در " یافا " ، در " رمله " ،
 من شورش سرزمین اشغال شده ام .
 اینست آن راه آزادی
 که چریک های ما میگزاینند .
 دشنه بردست می رزمیم ،
 با کارد ، با بیل ،
 با موشک ، با توپ ، با ناخن .
 شورش مسیر خلق است
 راهم ، روحم ، شهرم ، نامم ،
 نشانم : عرب فلسطینی !

از ترانه های رزمی خلق فلسطین . ترجمه از ا . ط . نقل از

مجله " دنیا " ، سال ۱۳۵۲ ، شماره ۲

امپریالیسم آمریکا بزرگترین دشمن انقلاب ایران

ر. نامور

مصالح انقلاب ایجاب میکند که دوست را از دشمن بازشناسیم

میهن ما با انجام نخستین مرحله انقلاب و از هم پاشاندن بساط فاسد دوهزار و پانصدساله سلطنتی فقط نخستین مانع والبته عمده ترین و اساسی ترین مانع آزادی و استقلال ملی و پیشرفت و تعالی خویش را در عرصه های مختلف زندگی از میان برداشت ، و اکنون در میان دریای طوفانی و متلاطمی از توطئه و تحریکات و حادثه آفرینی ها دوران دشوار و خطیر گذار را از روزهای خونین و مرگبار اختناق بسوی دوران سازندگی از سر میگذرانند .

طراحان این توطئه ها میکوشند تا با جاری ساختن سیل خون و بهای از هم پاشاندن هزاران خانواده در هر گوشه و کنار کشور ، اگر بتوانند در درجه اول آب رفته را بجوی بازآورند و اگر نتوانند حداقل از سرعت سیر انقلاب بکاهند و بر روی هم آنها از مسیر اصیل خویش منحرف سازند و در مسیری که " کمتر انقلابی " و بیشتر با منافع و خواسته های آنها سازگار باشد ، به پیش برانند .

برای وصول بدین هدف ، دشمن راههای گوناگون در پیش دارد . یکی از این راهها که آنها با پیگیری دنبال میکند تلاش بدون گسستی است که برای ایجاد سردرگمی و آشفته فکری در شناخت دشمن واقعی مبذول میدارد . اگر نیروهای انقلابی سیمای دولت را از دشمن ، یار را از اغیار ، متحد را از منافق باز شناسند ، و آنچنان جوی بوجود آید که قشرهایی از مردم حتی دوست را بجای دشمن بگیرند ، و در نتیجه نتوانند عمده نیروهای خود را در عرصه ای اصلی پیکار متمرکز سازند ، راه ضدانقلاب بس آسان هموار خواهد شد .

آثار این تلاش مزورانه که دانسته و فهمیده و از روی یک نقشه ی محاسبه شده انجام میگردد ، بطور ناخودآگاه در اثر بی بندوباری و عدم توجه به منطق حوادث گاه در رسانه های گروهی ایران نیز منعکس میگردد و همه اینها مجموعاً " در پیشبرد همان هدف اصلی ، یعنی ایجاد سردرگمی در بین مردم در شناخت دوست از دشمن مورد استفاده قرار میگیرد .

دشمن کین توز و آشتی ناپذیر انقلاب بزرگ رهائی بخش ما امپریالیسم است که این انقلاب بزرگترین ضربه را بر آن وارد آورده دست تاراجگر آنها از منابع ثروت مابریده است . بداهت موضوع تا بدان حد است که حتی منافق ترین سفسطه گران

نیز جرات‌آظهار هیچگونه تردیدی در آن ندارد و تنها راهی که بروی آن بازمی‌اندازد کاستن از امکان شناخت این دشمن یعنی امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم آمریکاست.

امپریالیسم بزرگترین دشمن خلق‌ها

امپریالیسم بقولی فرزند برومند و آگاه استعمار است که تمام وظایف پسر در مطابقت با شرایط تازه و تازه تر جهان بنحو احسن انجام میدهد. اگر استعمار کهن شکل عربیان و بی‌حجاب، و بدین جهت کاملاً شناخته شده‌ی غارت و تاراج و بیه‌بردگی مزدوری گرفتن صدها میلیون ستمکشان ساکن مستعمرات و نیمه مستعمرات بوده، و استعمارگران با مباشرت مستقیم بومیان خود فروخته کشورهای آسیا و آفریقا را در این نیم کره و امریکای لاتین را در دنیای جدید در قید اسارت نگه‌میداشتند تا دست سوداگران سودجو در غارت‌هست و نیست آنها باز باشد، استعمار نو همان وظیفه‌ی نامیمون را با شیوه‌ای ظریفتر ولی در عمل خونین‌تر و شقاوت‌آمیزتر انجام میدهد.

آنگاه که شرایط و مقتضیات زمان تحت تاثیر انقلاب کبیر اکتبر در معرض یک تحول بنیادی قرار گرفت و با تشکیل نخستین دولت نماینده‌ی زحمت و کار نخستین حلقه زنجیره‌ی نظام سرمایه‌داری درهم شکست، و بموازات آن نهضت‌های رهائی بخش دوران اوج خود را آغاز کردند، تاراج مستقیم و عربیان جای خود را بتاراج سرپوشیده داد. امپریالیسم صلاح خود را در آن دید که در برابر قدرتمندان بومی وابسته بخود و آنهایی که خود بقدرت میرساند، بعنوان یک داروی مسکن به گذشت‌هایی تن در دهد و جلو هرگونه تحول بنیادی را با دست‌آنها بگیرد و در عین حال خود را از زیر ضربه‌های مستقیم نهضت‌های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه خارج سازد. طبعاً این تغییرات میبایست بنحوی صورت‌پذیرد که موقعیت انحصارات اقتصادی و مالی و خارجی دچار هیچگونه تزلزلی نگردد و منافع گسترده آنها در ابعاد مختلف اقتصادی و مالی نقصان نیابد.

علاوه بر این، قدرتی که بروی کار می‌آید لزوماً میبایست دارای خاصیت ضد شوروی باشد. برای اجرای این هدف که از خاصیت بغایت غارتگرانه، و بحد اعلی ارتجاعی امپریالیسم سرچشمه میگرفت، یک نوع توافق، یکنوع معامله‌ی متقابل با سیاهترین و عقب‌افتاده‌ترین و مرتجع‌ترین طبقات بالای این سرزمین‌ها ضرورت می‌یافت. از بین این طبقات و قشرهای وابسته بآنها عناصری که از همه خونخوارتر، از همه جبارتر، و از همه نسبت بهرگونه فضیلت انسانی بیگانه‌تر، و دارای روحیه و طرز تفکری غیرانسانی و بیمارگونه بودند انتخاب، و بر آریکه‌ی قدرت قرار داده میشدند. محتوا و مضمون اتحاد بین این دو قطب ارتجاعی داخلی و خارجی آن بود که برای حکومت‌های دست‌نشانده در میدان‌های فرعی و غیرعمده اختیاراتی بعنوان نشان استقلال قائل شدند و میدان عمل کمابیش گسترده‌ای بآنها واگذار کردند، و دست‌آنها را در چنین محدوده‌ای در امور داخلی بازگذاشتند و حتی آنها را مجاز شناختند که در این ویا آن مرصه فرعی، علیه ولینعمت‌های خود سینه سپر کنند تا همه بدانند دامنه سیاست "مستقل ملی" آنها چه گستردگی دارد! این نیرنگ، خلق‌های اسیر را در تنگنای بیشتری قرار داد. آنها اگر

در برابر سلطه‌ی تحاوزکارانه‌ی مستقیم استعمارگران می‌توانستند صدائی با اعتراض بلند کنند و برای تامین استقلال واقعی خود مبارزه برخیزند، و صدای اعتراض آنها علیه جباران خارجی می‌توانست در محافل بین‌المللی زمان انعکاسی یابد و مورد پشتیبانی یکتا قدرت سوسیالیستی در دوران پیش‌از جنگ جهانی دوم قرار گیرد، با این تدبیر، می‌توان گفت تا حدی و در جهتی خلع سلاح شدند: زیرا برحسب ظاهر حاکمیت در دست خود آنها بود و بدیگران نمی‌رسید که در امور داخلی " یک کشور مستقل " دخالت کند.

این روند بتدریج وسعت یافت و پس از جنگ جهانی دوم باوج خود رسید و در حقیقت در بسیاری از کشورها که اینک عنوان " جهان سوم " با آنها اطلاق می‌شود، دور دیکتاتورهای دست‌نشانده شد، دیکتاتورهایی که در برابر قدرتهای بوجود آورنده خود آدمکهای حقیر، ولی در برابر مردمان خودی جلادانی دم‌منش بودند. در سراسر دوران طولانی سیطره استعمارگران که تا بعد قدرتهای امپریالیستی تکامل یافت بتدریج قسمت عمده‌ای از آسیا و آفریقا تحت سیطره قدرتمندان اروپائی حافظ منافع انحصارات سرمایه داری بزرگ قرار گرفت، و امریکای مرکزی و جنوبی بطور عمده بحولانگه بلامنازع انحصارهای امریکائی میدل شد. پای این انحصارات بهر جا می‌رسید سلطه نظامی و سیاسی قدرتهای امپریالیستی مربوطه را بدنبال داشت و متقابلاً از برکت سیطره این دولت‌ها جای پای انحصارات غارتگر استوارتر می‌شد.

چنانکه اشاره کردیم رژیم‌هایی که در اثر توطئه‌های امپریالیستی بر کشوری مسلط می‌شد (این روند در زمان ما در انطباق با شرایط نوین همچنان ادامه دارد) معجونی بود با دو خصلت‌بظاهر متفاوت و جدا از هم، ولی در حقیقت دارای ارتباط استوار و ریشه‌ای: یکی خصلت خودکامگی و استبداد مطلق با پشتوانه‌ی شرور و اختناق و نظام پلیسی با شکنجه‌گاهها و تبعیدگاههایش، و دیگری خصلت شوروی ستیزی شدید که سراسر دستگاه بوروکراتیک دولتی از آن اشاع شده و هست.

این شوروی ستیزی خصلتی است که راهزنان بین‌المللی و انحصارهای تاراجگر و قدرتهای امپریالیستی نماینده این انحصارات فوق‌العاده بآن اهمیت می‌دهند. زیرا این قدرتها از طرفی سیمای آشتی ناپذیرترین و مضمحل‌ترین خصم خود را در وجود کشورهای سوسیالیستی می‌یابند و از طرفی استقرار دیکتاتوری و سرکوب هر نیروی مقاوم بدون تشدید شوروی ستیزی و جلوگیری از انعکاس " اندیشه‌های زیانبخش و مخرب سوسیالیستی " امری است نشدنی، زیرا بین تمام نیروهای مقاوم و مردمی که اسیر چنگال دیکتاتورهای دست‌نشانده هستند و بالطبع در صف مقابل امپریالیسم قرار می‌گیرند، جامعه کشورهای سوسیالیستی که بعلت ماهیت خلقی و بنیاد اقتصادی و سیاسی خود عمده‌ترین قدرت ضد امپریالیستی است، اشتراک منافع وجود دارد و این آن نکته‌ی مرکزی است که باید از چشم توده پنهان بماند و آنهم مستقل از تشدید خصلت شوروی ستیزی است.

ایران در اسارت امپریالیسم

ایران کشوری بود نیم مستعمره که در دوران تزارها نیمه‌شمالی آن عرصه

تاخت و تاز دولت جبار تزاری و سررشته اقتصاد و مالیه آن بطور عمده در دست سرمایه داران بزرگ روس، و قسمت جنوبی آن عملاً "تحت اشغال بریتانیای کبیر" بود. قرارداد معروف ۱۹۰۷ با این تقسیم بندی که تقریباً "از یک قرن پیش از آن آغاز شده بود، جنبه رسمی دارد و با این توافق دست هر دو طرف در کوبیدن نهضت آزادیخواهانه و انقلاب مشروطیت کاملاً باز شد که عواقب مصیبت بار آنرا تا سرکوب مشروطیت در سال ۱۹۱۱ میدانیم. در نتیجه‌ی فجایع مرتکبه از طرف دولتین مزبور بود که حزب بلشویک روسیه در کنفرانس پراگ که برهبری لنین تشکیل شد، ضمن اعلامیه‌ای این بتدویست تبهکارانه را شدیداً "محکوم کرد. در این اعلامیه گفته میشد:

"حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه سیاست غارتگرانه‌ی راهزنان تزاری را که تصمیم گرفته‌اند آزادی خلق ایران را خفه کنند و در این راه از وحشیانه‌ترین و نفرت انگیزترین اقدامات روگردان نیستند، محکوم میکند. کنفرانس برایین نظراست که هرگونه اتحاد دولت روسیه با دولت انگلیس که از طرف لیبرال‌های روسیه پشتیبانی میشود، پیش از هر چیز علیه جنبش انقلابی و دموکراتیک آسیا متوجه است و همین اتحاد بهترین گواه شرکت حکومت لیبرال انگلستان در وحشیگری‌های تزاریسم است. کنفرانس همدردی کامل خود را با مبارزه‌ی خلقهای ایران بویژه با مبارزه حزب سوسیال دموکرات ایران که در مبارزه با زورگویان تزاری اینقدر قربانی داده است ابراز میدارد."

پنجسال بعد بود که انقلاب کبیر اکتبر سیاست تجاوزکارانه و راهزنانه‌ی تزاری را با تمام محتوای استعمارگری و امپریالیستی آن برای همیشه بگورستان تاریخ سپرد و حکومت شوراها را که حکومت کار و زحمت بود جانشین حکومت قلدری و زر و زور کرد و بعمر سرمایه‌داری که سنگ بنای امپریالیسم است خاتمه داد. در این زمان بود که بانک اعتراض حزب بلشویک روسیه مبدل به فرش رعدآسای دولت انقلابی سوسیالیستی روسیه شد و در سراسر جهان طنین افکند، و عمل جای اعتراض را گرفت و به مردم ایران اعلام شد:

"ما اعلام میداریم که قرارداد تقسیم ایران ازهم‌دریده و نابود شده است. از جانب دولت روسیه و دولت انقلابی وی اسارت در انتظار شما نیست. بلکه از جانب درندگان امپریالیستی، یعنی از جانب آشنائی است که میهن شما را به مستمره‌ی توهین شده و بتاراج رفته و خون آلود مبدل ساخته‌اند."

در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸ شورای کمیسرها‌ی ملی که لنین در رأس آن قرار داشت رسماً اعلام کرد که:

"کلیه‌ی قراردادهائی که علیه استقلال ایران و از جمله قرارداد ۱۹۰۷، از طرف روسیه تزاری بسته شده ملغی و بی اعتبار است"

در ۲۹ ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی ضمن اعلامیه‌ای خطاب به مردم و دولت ایران اعلام داشت که از کلیه حقوق و مطالبات و امتیازات دولت و اتباع روسیه (سرمایه داران و انحصارات غارتگر) در ایران صرف نظر کرده و حقوق برون مرزی "کاپیتولاسیون" را ملغی الاثر اعلام میکند. در این اعلامیه همچنین گفته میشود:

"مردم روسیه ایمان دارند که خلق پانزده میلیونی ایران نخواهد مرد، زیرا

دارای سابقه‌ای بسافتخار آمیز و سرشار از قهرمانی است. و بر صفحات تاریخ و فرهنگش نامهایی ثبت است که جهان متمدن بحق در برابر آن سر تکریم فرود می‌آورد.

در یادداشت دیگری گفته میشود:

" اصول سیاست شوروی در مورد ایران عبارتست از رد هرگونه قراردادی که علیه آزادی و استقلال ایران باشد، عدم مداخله در امور داخلی ایران، تخلیه کامل ایران از قوای تزاری و سایر دولتهای امپریالیستی، بازگرداندن بمردم ایران تمام آن چیزهایی را که تزاریسم و مستخدمینش بزور از ایران گرفته‌اند... دولت کارگری دهقانی روسیه می‌خواهد با ایران مناسبات دوستی و حسن همجواری داشته باشد."

اگر در این جهت بدوران طولانی سیاست جبرانه‌ی یک دولت قهار و متجاوز و دشمن آزادی خلقهای آسیا خاتمه داده شد، در مقابل، هیئت حاکمه ایران که از اشرافیت تا مغز استخوان مرتجع فئودالی و عناصر وابسته به لژ فراماسونری ترکیب میشد، بمقتضای ماهیت و موقعیت طبقاتی خویش بجای آنکه از شرایط مساعد نوین بسود تاملین استقلال ایران و کوتاه کردن دست تجار و زکرا امپریالیسم بریتانیا استفاده کند، از ترس گسترش اندیشه‌های رهایی بخش و سوسیالیستی خود را در دامن بریتانیا افکند. این گرایش برای بریتانیا مجال فرصتی بوجود آورد تا سراسر ایران را قبضه کند و وابستگی ایران را بخود بحد کمال برساند. کاربزماداری و شوق الدوله و انعقاد قرارداد اسارت آور ۱۹۱۹ کشید که سراسر ایران را علیه آن برانگیخت و پایه‌های سیادت بریتانیا را بلرزه درآورد. چاره حـوئی بریتانیا در قبال این نهضت گسترده در پی ریزی کودتای ۱۲۹۹ و بروی کار آوردن رضا خان تظاهر یافت. باید تذکر داد که در آن موقع طراحان سیاست بریتانیا در مورد ایران را دو جناح تشکیل میداد. جناح باصطلاح " لیبرال " طرفدار بروی کار آوردن یک حکومت دست نشانده‌ی غیرنظامی ولی مقتدر بود، و جناح مرتجع آن راه برون رفت از شدر و سد کردن راه نفوذ " اندیشه‌های زبان بخش " سوسیالیستی را در تشکیل یک حکومت قلدر نظامی میدید و نامزد این جناح رضا خان میرپنـج، افسر قداره کش قزاق بود. این جناح در پیشبرد نظریه‌ی خود توفیق یافت و نتیجه آن کودتای ۱۲۹۹ رضا خان - سید ضیاء بود که یک دوران اسارت پنجاه و پنج ساله را در پی داشت. رضا خان با گرفتن وعده سلطنت از دست باساخت انتلیجننت سرویس انگلیس، از طرفی میبایست بسمت پاسبان منافع انحصارات خارجی و بخصوص انحصار بزرگ نفتی معروف به " شرکت نفت انگلیس و ایران " عمل کند، که لازمه آن استقرار استبداد نظامی و حکومت ترور و وحشت بود. از سوی دیگر از این قدرت قهار استبدادی باید در جهت شوروی ستیزی خشن و سد کردن راه نفوذ هرگونه " اندیشه‌ی زبان بخش " سوسیالیستی بحد اکثر ممکن استفاده میشد که یکی از مظاهر آن عبارت بود از قانون سیاه ۱۳۱۰ علیه کمونیست ها و تمام نیروهای دمکراتیک. متقابلاً گذرانیدن این قانون بفاصله‌ی دو سال راه را برای تجدید قرارداد نفت داری بصورتی که همه میدانیم گشود.

با آغاز جنگ جهانی دوم در ایران شرایطی فراهم شد که ادامه سلطنت

رضا خان را غیرممکن میساخت. ولی چون در آن زمان بعثت استبداد بیست ساله رضا خانی هیچ سازمان دموکراتیک و نوده‌ای نتوانسته بود برجای بماند، یا اینکه پسرش به آسانی بر تخت سلطنت مستقر گردید. در همین گیرودار بود که سروکله قدرت امپریالیستی ایالات متحده که بزودی عنوان " رهبر جهان آزاد" را بخود اختصاص داد، در ایران پیدا شد که خیلی زود توانست سیطره خود را در این کشور برقرار سازد و بتدریج جای پای خود را در دیگر کشورهای شرق که تا آنگاه مایون این امپریالیست جهان‌نخوار به‌تشان نخورده بود، استوار کند.

محمد رضا از همان آغاز سلطنت خود متوجه شد که از آن پس در مقابل سیل نهضت انقلابی رشد یابنده‌ی خلقهای ایران نمیتواند تنها بولینیمت‌دیرین که آفتاب قدرتش رو با فلول است، متکی باشد. او برای حفظ سلطنت خویش لازم دید بدون اینکه از این ولینیمت تاج بخش بگسلد، خود را بزیر سایه یک قدرت قاهر و غالب تازه از راه رسیده بکشانند. با این زمینه بود که از ایالات متحده‌ی آمریکا سیل مستشاران رنگارنگ بسوی ایران سرازیر شد و بتدریج این جناح از امپریالیسم در ایران مبدل به جناح مسلط گردید و حریف‌دیرین یعنی بریتانیا ناگزیر شد مواضع سیاسی و نظامی و اقتصادی زیادی را باین حریف قدرتمند واگذار کند. در حقیقت از آن بعد برای بریتانیا که از آغاز سلطنت پهلوی قدرت امپریالیستی یکه‌تاز در ایران بود، شریک نیرومندی پیدا شد که خیلی با سرعت بجای تزاریم مدفون شده‌ی روسیه تزاری نقش درجه اول رهبری ضد انقلاب را در ایران بعهده گرفت و ایران پس از گذشت بیست سال باردیگر خود را در منگنه‌ی فشار دو قدرت امپریالیستی مشاهده کرد. آمریکا بمثابه قدرت عمده امپریالیستی جانشین تزاریم روسیه شده بود. و از آن پس فجایعی که بدست شاه مخلوع چه در دوران نخستین سلطنتش تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و چه در دوران دوم سلطنتش پس از ۲۸ مرداد صورت پذیر گردید، در درجه اول و بطور عمده با پشتیبانی آمریکا وزیر نظر مستقیم مستشاران امریکائی انجام شد. در تمام این مدت محمد رضا پهلوی در رابطه با توطئه‌های امپریالیستی علیه آزادی ایران در مرکز توطئه قرار داده شد.

آن‌گاه که نهضت ضد امپریالیستی ایران بار دیگر اوج گرفت و منحر به روی کار آمدن دکتر مصدق شد و مسئله ملی کردن نفت ایران بمیان آمد، شاه و تمام دستگاه سلطنتی او بالضرورة در مقابل دکتر مصدق قرار گرفتند و چون کار کارشکنی محمدرضا از طریق گماشتگانش بالا گرفت، دکتر مصدق با یک فرماندوم عمومی رای مردم را برای ابقاء و یا برجیدن مجلس جویا شد و اکثریت قریب به اتفاق مردم با انحلال مجلس رای دادند. و چون مجلس برجیده شد این آقای آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا بود که پشت تلویزیون به ملت آمریکا بیشرمانه دروغ گفت و ادعا کرد که دکتر مصدق با انحلال مجلس پایه‌های دیکتاتوری و فعال مایشائی خود را بنا نهاده است و تهدید کنان گوشزد کرد که " دنیای آزاد" به نفت ایران و کاشوچوک و سایر مواد اولیه هندوچین احتیاج دارد، که نتیجه این تهدید در ایران کودتای نظامی زاهدی-شوارتسکیف و در ویتنام تحمیل یک جنگ ده ساله بملتی کوچک. و بدنبال او دالاس، وزیر خارجه جنگ و دندان بیشتری نشان داد و اعلام کرد که ما برای رهانشدن از دیکتاتوری مصدق که گویا او را " کمونیزم بین‌المللی" بروی کار آورده است فکر-

هائی کرده و تدابیری اتخاذ نموده ایم.

و آنگاه که سرانجام شاه مجبور بفرار از ایران شد، این بطور مستقیم و بدون پرده پوشی، سازمان جاسوسی امریکا، این مرکز توطئه امپریالیستی بین المللی بود که با مایه گذاشتن بیست میلیون دلار زاهدی و دارودسته‌ی او را بمیدان فرستاد تا با یک کودتای خونین که پیش درآمد خونریزیهای فراوانی بود، مقدمات بازگشت او را بایران فراهم کرد. و این آقای ایدن بود که در یادداشتهای خود نوشت " با شنیدن خبر سقوط دولت دکتر مصدق برای نخستین بار پس از مدت‌ها سر راحت ببالین گذاشتم."

بعد از بازگشت بایران، بعوامل عینی طبقاتی و موقعیت سیاسی که محمد رضا را براه خیانت ب مردم ایران میکشاند یک عامل ذهنی نیز یعنی کینه حیوانی و تسکین ناپذیر علیه مردمی که او را ناگزیر به فرار کرده بودند، افزوده شد. از آن پس با خشم و کینه‌ی نهان نشدنی و با هدف مشخص و برای اینکه اگر روزی شرایط دگرگون گردد و دستش از تاج و تخت بخون آغشته کوتاه شود جز ویرانه‌ای بوم‌نشین از ایران باقی نمانده باشد، عالما " و عامدا " خیانت کرد. خیانت به همه چیز این کشور. آنگاه که بین دو قدرت امپریالیستی امریکا و انگلیس برسر میزان سهمیه‌ای که هر یک میبایست از خون یغمای نفت برابند مذاکرات مشاخره آمیز بطول انجام می‌شد، این شخص محمدرضا پهلوی بود که مانند یک دلال کهنه‌کار بر میانجیگری پرداخت و بین آنها که در کنسرسیوم تصمیم گیرنده‌ی اصلی بودند، توافق نظر بوجود آورد. در امریکا چون قانون ضد تراستها تا حدودی دست و بال انحصارات نفتی را برای شرکت در کنسرسیوم می‌بست، رئیس جمهوری وقت، ژنرال آیزنهاور برای رفع این مشکل قدم بمیدان گذاشت و با استفاده از اختیاراتی که قانون برای چنین روزهای با و داده بود رسماً دستور داد قانون مزبور در مورد شرکای امریکائی کنسرسیوم نفت ایران " موقوفه الاجراء " بماند. این واقعیت است و جای هیچ شگفتی باقی نمیگذارد. زیرا چنان که واقعیتها نشان داده است در کشورهای سرمایه‌داری دولتها عملاً نقش هیئت اجراییه‌ی انحصارات بزرگ و سرمایه‌داران کلان را بازی میکنند.

در ایران بموازات تشدید وابستگی دستگاه سلطنتی با قدرتهای امپریالیستی و بطور کلی در تمام دومین دوره‌ی سلطنت خونین محمدرضا شاه، شوروی ستیزی ابعاد فوق العاده گسترده‌تر و فزاینده‌تری بخود گرفت: رسانه‌های گروهی از رادیو — ، تلویزیون و مطبوعات اسیر در چنگال حکومت نظامی که جای خود را به سازمان جهانی ساواک داد با سرعت و وسعت تجهیز شدند. " دانشمندان " و " پژوهندگان " ایده — اولوژی مارکسیستی به صحنه آمدند. از قول مارکس و انگلس اراجیفی جعل کردند. بکنوع مارکسیسم قلابی و مخدوش و تحریف و مسخ شده را ب مردم ارائه دادند و سپس بسیار " دانشمندان " به رتّه آنچه که خود با اسم مارکسیسم جعل کرده بودند پرداختند. مترجمان بسیاری آثار و امانده‌ترین نویسندگان اروپائی و امریکائی را که بطور مستقیم یا غیر مستقیم اجیر انحصارات سرمایه‌داری هستند ترجمه کردند و مانند نقل و نبات بزیر دست و پای مردم ریختند. تبلیغات ضد شوروی، ضد سوسیالیسم، و ضد جامعه کشورهای سوسیالیستی بنحو بی بندوباری وسعت یافت و هر روز بوسعت و شدت آن افزوده شد تا محیط هرچه امن تری برای قدرتهای امپریالیستی و اجرای

برنامه‌های ضدملی، ضد مردمی، و استقلال شکن بوجود آید.

در چنین شرایطی بود که قرارداد نفت بمردم ایران تحمیل شد. غرش گلوله درخیمان که سینه‌ی بسیاری از شریفترین افسران و ارزنده‌ترین فرزندان میهن ما را میشکافت تا مخالفین مرعوب شوند و محیطی آکنده از ترور و وحشت بوجود آید، با صدای " صحیح است، احستت " نمایندگان خود فروخته‌ی مجلس که بیکی از ننگین-ترین قراردادهای تاریخ میهن ما صحنه میگذاشتند، مخلوط میشد. امپریالیستهای غارتگر با میانداری محمد رضا پهلوی پیروز از کار درآمدند. بادت آمریکا ثیان کارشناس در آدم کشی و تبهکاری، بنیاد ساواک گذاشته شد که هر فرد ایرانی با پوست و گوشت خود سلطه جهانی آنرا لمس کرده و منظره‌های تبهکاریهای آن هنوز خاطره‌ها را آزار میدهد. پس از دوران خیانت‌های گستاخانه قرارداد دوجانه و دهها قراردادهای اسارت آور دیگر و سپس قرارداد ننگباری که حقوق برون مرزی (کاپیتو- لاسیون) برای آمریکا ثیان مقیم ایران قائل میشد، فرا رسید. صدای اعتراض یکپارچه مردم ایران علیه این خیانت ننگین در زمان امام خمینی در فضا طنین انداز شد و این صدای رسا بارها از طرف رادیو "پیک ایران" پخش شد و بگوش مردم ایران در دور- افتاده‌ترین نقاط رسید. برای خاموش کردن این صدا که مردم را بمیدان پیکار کشانید بود، شاه مخلوع تانک و مسلسل و واحدهای مجهز ارتش را بچنگ مردم فرستاد و فاجعه سال ۱۳۴۳ را ببار آورد.

میدان خیانت‌های جنون آسا بدون وقفه گسترش می‌یافت. آنگاه که کشورهای عربی عضو اوپک صدور نفت را به آمریکا که بزرگترین و مضمترین یار و پشتیبان دولت صهیونیستی اسرائیل بود تحریم کردند، این "شاهنشاه آریامهر" بود که نقش ننگین "اعتصاب شکن" را ایفاء کرد. از آن پس در مدت سه یا چهار سال بیش از ۲۴ میلیارد دلار از درآمد نفت بگا و صندوق انحصارهای اسلحه سازی آمریکا که جناحی از انحصارهای عظیم را تشکیل میدهند سرازیر شد و حق دلالی آنرا که سر به میلیارد ها دلار میزد شاه مخلوع و اعوان و انصارش بحیب زدند. تنها گوشه‌ای از افتخارات مربوط به این ریخت و پاشها از طرف عده‌ای از سناتورهای آمریکائی وابسته به جناحهای دیگر انحصارگران در سنای آمریکا مطرح شد و البته بجائی نرسید و طرفین دعوا باآشتی دعوت شدند.

آنگاه که کار نهضت ضد امپریالیستی خلقهای میهن ما بالا گرفت و سلطنت شاه که ادامه تاراج امپریالیستهای تاراجگر را تضمین میکرد، بخطر افتاد بار دیگر این رئیس جمهوری آمریکا بود که اعلام داشت از شاه ایران تادم آخر دفاع خواهد کرد. طراحان دیپلماسی آمریکا زیر رهبری برژینسکی بچاره جوئی و تکاپو برخاستند. در همان لحظاتی که این کارشناسان در کار هستن راهی برای دخالت مستقیم نظامی و ننگ داشتن شاه بر سریر سلطنت بودند، اظهاریه صریح اتحاد شوروی بگوش مردم جهان و مردم خود آمریکا رسید حاکی از اینکه دولت اتحاد شوروی در قبال هرگونه دخالت آمریکا در امر داخلی ایران دست بروی دست نخواهد گذاشت.

خطر دخالت مستقیم نیروهای آمریکا مرتفع شده بود، با وجود این مردم انقلابی ایران در مقابل خود یکی از سفاکترین و خونخوارترین پادشاهان را با یک ارتش ۶۰۰۰۰۰ نفری مسلح به مدرنترین اسلحه‌ها، با دستگاه جهانی ساواکش، بانیروی

هواشی مقتدرش، با سازمان پلیسی و جاسوسیش داشتند که میبایست با دست‌خالی به جنگ آن بروند و رفتند، رفتند بجنگ ارتشی که نیرومندترین ارتشهای مجهز سراسر خاورمیانه‌اش میدانستند، و چنین هم بود. طبقات و قشرهای مختلف، گروه‌های ناهمگون از لحاظ عقیده و مسلک و ایدئولوژی و تفکر سیاسی، ولی همه دارای یک هدف یگانه: سرنگون ساختن بساط سلطنت، بدون اسلحه، بدون وسیله دفاعی، اما با ایمانی استوار بحقانیت نیرو خود، بحقانیت مبارزهی خود، سینه‌های عریان از بیرون، ولی مجهز با عشق به آزادی و استقلال در درون بپا خاستند. رهبری قاطع و بی‌زلزل امام خمینی عامل نیرومندی بود که بمثابة مرکز ثقل، همه مردم را با عقاید گوناگونشان در زیر یک پرچم واحد گرد آورد.

درست در این مقابله‌ی حیّ بدون سلاح جنگی، و باطل‌ترین تجهیز به مدرن‌ترین سلاحها بود که معجزه‌ی معجزه‌ها رخ داد. پدیده‌ای که در تاریخ انقلابات جهان ندرتاً نظیر آنرا میتوان یافت. آنگاه که رگبار مسلسل بر سینه زن و مرد و پیر و جوان می‌نشست، طنین صدای آخرین فریاد قربانیان غرش مسلسل‌ها را تحت‌الشعاع قرار میداد: "برادر ارتشی، چرا برادر کشی!".

ارتش با همه زرق و برق ظاهری از درون پوسیده بود. توده‌های این ارتش از اینکه میبایست بکشند، برادر و خواهر را درخون بفلتاندند تا موجودی دیوانه و آلت دست انحصارات سرمایه‌داری بر مسند قدرت بماند و یک گروهیان آمریکائی را بر یک سرهنگ ایرانی فرمانروا سازد بستوه آمده بودند. همافران مردم دوست بسوی مردم آمدند. در بدنه ارتشی بآن عظمت شکاف افتاد. انقلابی که در نوع خود در تاریخ انقلابهای جهان یگانه بود، بشمر رسید و دستگاه سلطنت مانند یک پهلوان پنبه از هم فرو ریخت، خون و ایمان بر تانک و مسلسل و هلیکوپتر پیروز شد.

اما رندان کهنه کار قبلا" شاه را بدر برده بودند، مبادا بدست مردم بیفتند و بمجازات تبهکار ریهایش برسد. در اینجا یک محاسبه‌ی چندین میلیاردی نیز در کار بود. شاه تا آن زمان از شمره‌ی راهزنیهای بیحد و حساب خود بیست و پنج میلیارد دلار حاصل دسترنج میلیونها مردم استعمارزده‌ی کشور را بخارج و اکثراً بیانکهای آمریکا منتقل ساخته بود. اگر شاه بدست مردم می‌افتاد، با احتمال قوی مجبور میشدند این گنج باد آورد را بایران برگردانند. گریزانان شاه از ایران آنها را از هر دردسری در این زمینه میرهانید یا حداقل بمیزان زیادی از این ددرسرها میکاست.

انقلاب پیروز شد، اما دشمن از پا ننشست و طولی نکشید که دست‌بعکس‌العمل زد: این عکس‌العمل بشکل ناامنی‌ها، خرابکاریها، تحریکات و فتنه‌گریها بروز کرد که سرانجام آن بجنگ برادرکشی در کردستان کشید و دولت هیچگاه نتوانست با این حوادث و ناگواریها برخوردی جدی از خود نشان دهد و اعتراضات، تذکرات و هشدارها را که حتی به صفحات حراید رسید بجیزی بگیرد. تا سرانجام کار بحالی رسید که خود دولت ناگزیر شد اندکی از پرده را بالا بزند و ضمن اطلاعیه‌ی مهمی از "یک شبکه فساد و توطئه علیه پیشرفت، انقلاب اسلامی و دولت ایران بوسیله‌ی عوامل ساواک و ضد انقلاب" (اطلاعات ۳ آبانماه) سخن گوید و اعلام کند که "این شبکه طبق مدارک رسمی بوسیله‌ی عوامل و عناصر ساواک منحل و افراد

وابسته به سازمانهای استعمار غربی و گروههای ضد انقلابی در وزارت بازرگانی مشغول فعالیت بوده است.

و باز در همین شماره‌ی اطلاعات از کشف شبکه جاسوسی دیگری که در فرودگاه مهرآباد و از طریق زدوبند در صدد بوده‌اند " نوارهای مکالماتی مهم کشور، اسناد و مدارک ارتش و مخابرات، مقدار زیادی وسائل ارتشی و اموال دولتی، نوار کامپیوتر نیروی هوایی، و نقشه‌های بیمارستانهای تهران و بسیاری اموال از شرکت‌های آمریکائی، که جزو وسائل و مدارک کشف شده است، از ایران خارج کنند."، خارج کنند تا آنها را بکجا ببرند؟ به آمریکا، این مرکز خرابکاری و توطئه، این ستاد ضد انقلابی و دژ بزرگترین انحصارات جهان‌خوار و حامیان سرسخت رژیم که بیست و پنج سال تمام بمصالح سیاسی، اقتصادی، و مالی این کشور خیانت کرد. و اینکه که رژیم سرنگون و به قبرستان تاریخ سپرده شده اینها، وابستگان ایرانی اینها با کارگردانی سیا، موساد، و بازماندگان ساواک از یکسو با توطئه و تحریک به حادثه آفرینی میپردازند و از سوی دیگر شبکه جاسوسی آنها در وزارتخانه‌ها دست به خرابکاری میزنند و در مهرآباد زمینه خارج کردن اینهمه اسناد و اموال مملکتی را فراهم میسازند. همانطور که امام خمینی در گفتار روز جمعه ۴ آبانماه خود بیان داشتند، اینها از یکسو ذخائر و منابع نفت ما را بیخما میبرند، و از طرفی قسمت عمده همان پولی را هم که از این بابت بایران پرداخته میشد از طرف رژیم بيمصرف ساختن پایگاههایی برای خود آمریکا میرسید و چنانکه میدانیم دنباله این پایگاه جاسوسی تا بنواحی شمالی نیز کشیده شده و دستگاههای الکترونیکی جاسوسی در حوار مرزهای شوروی مستقر شده بود.

دامنه‌ی تجاوز امپریالیسم آمریکا بحقوق اساسی ما و عمل کردن در جهت مخالف مصالح انقلاب ما در هر زمینه گسترده‌تر و گستاخانه‌تر میشود. ایالات متحده با پذیرفتن شاه به بهانه‌ی بیماری او، و درزیر پوشش عوامفریبانه‌ی "ملاحظات بشر دوستانه" قدم دیگری در راه ایجاد مانع برای پیروزی هدفهای انقلابی ایران و بمنتظر دل دادن به ضد انقلاب در ایران برداشته است.

آیا تمام آنچه که گفته شد برای شناساندن دشمن واقعی و اصلی انقلاب ایران کافی نیست؟ و آیا همه اینها تاکید اتم‌مکرر امام خمینی را تأیید نمیکنند که دشمن اصلی ایران امپریالیسم آمریکا است!

اتحاد شوروی دوست و متحد خلق‌ها

اتحاد شوروی بعلت ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیک خود و چون به حاکمیت قدر قدرت سرمایه خاتمه داده است، بالضرورة دارای مشخصه شدیدا " ضد امپریالیستی است و در صحنه‌ی نبرد سراسری جهانی در مقابل قدرتهای امپریالیستی که نماینده‌ی انحصارات میباشند قرار میگیرد و بهمین علت هم مورد خشم و کینه این قدرتهاست. اتحاد شوروی در عین حال بعلت همین خصلت ماهوی خود متحد صادق و شایان اطمینان تمام نهضتهای ضد امپریالیستی و نجات‌بخش در سراسر جهان است.

بر مبنای همین خصلت ماهوی، اتحاد شوروی بالضرورة بانقلاب بزرگ و ضد امپریالیستی ایران، بحفظ دستاوردهای این انقلاب، و پیشبرد هرچه گسترده‌تر

آن علاقمند است و نمیتواند علاقمند نباشد. و آثار این علاقمندی را چه در دوران پس از انقلاب اکتبر که موارد مشخص آن را قبلاً یادآور شدیم وجه در تمام دوران انقلاب، و پس از پیروزی انقلاب اخیر ایران مشاهده کرده ایم. قطع نظر از این پیوند ماهوی بین اتحاد شوروی و نهضت‌های نجات بخش، تنها اگر یک انگیزه را هم ملاک قرار دهیم باین نتیجه میرسیم که اتحاد شوروی حتی بخاطر حفظ امنیت خود هم باشد در کنار انقلاب ایران قرار دارد. زیرا این انقلاب خطر بزرگ استقرار پایگاه‌های جاسوسی را که ایالات متحده در کنار مرزهای شوروی ایجاد کرده مرتفع ساخت.

با همه اینها چنانکه در آغاز مقال گفته شد تلاش وسیعی که در یک‌جا میتواند غیر عمد باشد و در جای دیگر آگاهانه و عامدانه انجام میگردد که بین اتحاد شوروی بعنوان یکی از "دوا بر قدرت" با آمریکا بعنوان یکی دیگر از "دو ابر قدرت"، قطع نظر از تضاد سرشتی بین آنها یک علامت تساوی قرار داده شود و برخی محافل سعی دارند تا آنجا پیش بروند که شوروی را در موضع آمریکا، و دشمن انقلاب ایران بقلم بدهند. مسلماً "شوروی یکی از دو نیروی عظیم در جهان کنونی است، و این واقعیت خودی خود گناهی نیست باید دید از این قدرت در جهت پشتیبانی از کدام طبقات استفاده میشود، این قدرت چه اهداف و آرمان‌هایی را دنبال میکند، و از کدام جریان‌های بین‌المللی پشتیبانی مینماید.

بعنوان مثال بموقعیت اتحاد شوروی در منطقه‌ی خاورمیانه بنگریم. بقول روزنامه‌ی "الرای" چاپ اردن، "اتحاد شوروی بمثابه یکی از دو دولت بزرگ جهانی، در استحکام صلح در منطقه‌ی خاور و جهان نقش بزرگی دارد." و باز بگفته روزنامه‌ی "الوطن" چاپ بیروت "سیاست اتحاد شوروی در مورد بحران خاورمیانه با اهداف عمده‌ی مبارزه‌ی خلق‌های عرب علیه موافقتنامه‌های مصر و اسرائیل مطابقت کامل دارد."

در مورد ایران نیز جریان بر همین منوال است. مصالح و منافع خود اتحاد شوروی که در مرکز نبرد سراسری جهانی علیه امپریالیست‌های جهان‌خوار قرار دارد، با هدف‌های انقلاب ایران تطبیق میکند و هیچگونه تضادی بین آنها وجود ندارد. در اینصورت آیا آنگاه که برخی محافل سعی دارند شوروی را بعلت "ابر قدرت" بودن در ردیف ایالات متحده، دشمن انقلاب ایران معرفی کنند نتیجه این تلاش بطور عینی، قطع نظر از انگیزه‌ای که چنین تلاشی را برمی‌انگیزد چیست؟ مشتبه کردن مردم در شناخت دوست از دشمن، خارج کردن دشمن از زیر ضربه‌ی انقلاب، و یا حداقل کاستن از تاثیر ضربه‌ی انقلاب بر دشمن واقعی و اصلی آن!

ما باید بر دوست متکی باشیم و دشمن را بگوئیم. متکی بودن به دوست هرگز بمعنای وابستگی نیست. ما کاملاً با توصیه‌ی امام خمینی موافقیم که ایران باید بروی پای خود بایستد و وابسته بهیچ قدرتی نباشد. عدم وابستگی ایران یکی از اصول مورد تأیید حزب توده ایران است. باین جهت بطور قاطع میتوانیم بگوئیم وابستگی نه. در عوض ما به همبستگی تمام دولت‌های انقلابی و نهضت‌های نجات بخش و ضد امپریالیستی معتقدیم. ضرورت عدم وابستگی لزوم این همبستگی را نفی نمیکند و ما این همبستگی را برای انقلاب پیروزمند ایران مفید و شمربخش میدانیم.

متاسفانه مسئله نحوه‌ی برخورد ما با دولت شوروی بهمین جا ختم نمی‌شود. اگر در موارد پیش‌گفته دوست و دشمن با هم مشتبه می‌شوند، در سطح دیگری دشمن‌علیرغم تمام تحریکات و توطئه‌هایش بر دوست ترجیح داده می‌شود. باین نکته‌ی مندرج در روزنامه "انقلاب اسلامی" مورخ ۲۶ مهر توجه نمائید:

"دولت آمریکا بطور متوسط روزانه ۷۵۰ هزار بشکه نفت خام از ایران می‌خرد و بلافاصله پس از راه افتادن و از سرگرفتن صادرات نفت، قسمت خریداری شده توسط آمریکا در صدر جدول صادراتی ایران قرار داشت. صادرات نفت ایران با آمریکا از اول مارس ۱۹۷۹ شروع شد و اکنون طبق گزارش روزنامه‌ی لوموند مورخ ۴ اکتبر ۱۹۷۹ مقدار نفت دریافتی آمریکا از ایران به حالت قبل از انقلاب رسیده است. دولت آمریکا در عوض همچنان روابط عادی بازرگانی خود را با ایران حفظ کرده است. از آنجمله آمریکا گندم و برنج و حتی نفت سفید با ایران می‌دهد و اصولاً بجز قراردادهای نظامی نمیتوان گفت بازرگانی عادی ایران با آمریکا لطمه‌ای دیده باشد. اگر چه دولت آمریکا مدت ۸ ماه است که نفت خام از ایران دریافت نمی‌کند، ولی کشور شوروی بعکس، پس از پیروزی انقلاب تا کنون هنوز گاز دریافت نکرده است. اعمال چنین سیاستی یعنی عدم صادرات دوباره‌ی گاز بشوروی بسیار خوشایند آمریکا است. چه، در روزگاری که مسئله انرژی بصورت حاد حتی برای بلوک شرق نیز مطرح است چنین فشاری عملاً بشوروی حتی در زمان شاه هم امکان پذیر نبود. عجیب بنظر می‌رسد که ایران عملاً پس از انقلاب روابط بدتر با بلوک شرق داشته باشد."

چنین است واقعیت! آیا این شیوه‌ی عمل بسود انقلاب است؟ معلوم است چه کسانی وجه مراجعی مسئولیت اتخاذ این شیوه‌های زیانبخش را بعهده دارند؟ چه کسانی جای دوست و دشمن را عوض میکنند؟ آیا اولیاء دولت و دست‌اندرکاران آنچه را که در این زمینه‌ها می‌گذرد در شان انقلاب و دولت موقت جمهوری اسلامی میدانند؟

اتحاد شوروی، برخلاف آنچه که یاره‌ای از محافل مدعی‌اند، دشمن اصلی ایران و انقلاب ایران نیست. دشمن اصلی و عمده ایران، همان‌طور که امام خمینی بارها و بارها تکرار کرده همان امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل است. این سخنان امام خمینی در دیدار با دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه مفیدی، میتواند هشدار برای کسانی باشد که یا به عمد یا به سهو دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهند:

"... ببینید با چه موجودات کثیفی در آمریکا مواجه هستیم... تمام گرفتاری ما از آمریکا است. تمام گرفتاری مسلمین از آمریکا است. از این امریکائی است که صهیونیسم را آنطور تقویت کرده است و آنطور دارد تقویت میکند و برادران ما را فوج فوج میکشند، کشور " باید تصفیه شود از این مغزهای پوسیده‌ای که عاشق آمریکا و غرب هستند... منتظر نباشید دیگران برای شما کار کنند. این انتظاری بود که ما منتظر بودیم که آمریکا برای ما دلسوزی بکند. منتظر باشیم که آمریکا بما اسلحه بدهد. اسلحه‌هایی بمانند که بدرمان نمی‌خورد و بضرر ما بود. قراردادهایی بمانند کردند که همه قراردادهایمان بضرر ما بود..."

چهار شعر

محمد زهری

عابران سربه هوا

از عابران سربه هوا
پل، خسته است
این بدرکاب
یک روز، شانه، خالی خواهد کرد
و عابران سربه هوا را
حالی خواهد کرد

گره نقشه جغرافی

از شکاف درجه
خارجش مگسک را
با
سه گره‌ای برویی
درخت کرد
و به سباه نداد داد .

□

ناگهان
شکلی زدخون،
روی پیشانی یک نقشه جغرافی،
هفت دریا
هفت اقلیم
کاسه خون شد .

□

بعد از آن
کودکان،

با قلم قرمز،
گربه را نقاشی کردند.

آن از تبار دیگر

آدم،
آه و دم است .
از صلب او بودم :
او از تبار آدم بود
یک دم،
بود
امادم دگر،
آه و دمی و تمت .
ومن،
چل روز، جامه، نیلی کردم .

□

آدم،
آه و دم است
از بطن او بودم :
او از تبار آدم بود
یک دم،
بود
امادم دگر،
آه و دمی و تمت
ومن،
چل روز، جامه، نیلی کردم .

□

آدم،
آه و دم است
از صلب و بطن آنانم
من نیز از تبار آدمیانم
یک دم،
هستم
امادم دگر،
آه و دمی و تمت .
شاید کسی

چل روز، جامه، نیلی سازد.

□

آدم،

آه و دم است

اما

آن از تبار دیگر

آه و دمی... بعد،

در جنبش همیش

با با دو خاک و آب و آتش.

هفتاد شهر عالم

چاپار اشتیاق را

توفیق عاشقانه گشت

هفت شهر است

اما به شرط سعی

اما به شرط عمر

اما، هزار اما

تا

فتح الفتوح پیرنشا بور

در هفت شهر عشق

□

دشت من از سیاحت،

شاید گشتی باشد،

در چارسوی شهری.

گشت تونیز، شاید،

در شهر دیگری.

□

اما

ما

— تسبیح دانه های من و تو—

هفتاد شهر عالم را

بر منظر بلند تماشا هستیم.

ضرورت تحول بنیادی در نظام پولی و ارزی کشور

ب. کیا

رژیم گذشته برای تحکیم سلطه نواستعماری در ایران، نظام پولی و ارزی کشور را وابسته به سیستم پولی کشورهای امپریالیستی نمود، تا بدین ترتیب امپریالیستها بتوانند غارتگری منابع ما را ادامه و توسعه دهند.

در گذشته بدنبال روشننگری گروهی از اقتصاددانان کشور مسئله رهایی نظام پولی از وابستگی، خصوصا "قطع رابطه ریال ایران با دلار آمریکا، به خواست عمومی و مشترک توده های مردم کشور ما تبدیل شد و شاهد بوده ایم که در راه پیمائی-ها و تظاهرات مردم شهرهای مختلف پایان دادن به وابستگی اقتصادی و پولی شعاع مشترک همه طبقات و گروهها بود.

بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت انتظار میرفت که دولت خیلی زود با بررسی همه جانبه نظام پولی و ارزی و ایجاد دگرگونی در این نظام امکانات این بخش را در راه رهایی اقتصاد ملی از وابستگی بکارگیرد. ولی در عمل ماها پس از پیروزی انقلاب هنوز هیچگونه تغییری در سیستم پولی و ارزی بعمل نیامده و وابستگی ما به کشورهای امپریالیستی هنوز ادامه دارد.

مقامات دولتی در توجیه ادامه نظام پولی و ارزی گذشته، مقررات صندوق بین المللی پول و لزوم حفظ پشتوانه و ذخائر ارزی را عنوان میکنند، بنحویکه گوئی رعایت این مقررات مهمتر از رعایت اصل حاکمیت ملی بوده و تجدیدنظر در آن ممکن نیست. در حالیکه میدانیم صندوق بین المللی پول و سایر ارگانهای پولی و بانکی جهان کاملاً تحت نفوذ و سلطه آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی بوده و مقررات آن نیز لاجرم در خدمت منافع این استعمارگران میباشد. چنانکه میدانیم کشورهای بزرگ امپریالیستی هرگاه که اراده کرده اند، مقررات صندوق را نادیده گرفته اند. ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۱، هنگامیکه میخواست اساسی ترین مقررات نظام پولی، یعنی تعهدات دولت آمریکا به تبدیل دلار به طلا را معلق و سپس قطع نماید، نه موافقت صندوق را خواست و نه تصمیمات خود را به این مرکز اطلاع داد. همین جریان را هنگام تضعیف مکرر برای پوند انگلستان و یا فرانک فرانسه دیده ایم.

اصل حاکمیت ملی هر کشور در قلمرو خاک آن اصل مسلم و خدشه ناپذیر حقوق بین المللی بوده و هیچ قرارداد ویا مقرراتی بخصوص اگر بزبان کشور باشد، نمیتواند این اصل را محدود کند.

از طرف دیگر بسیاری از اقتصاددانان ما که اقتصاد را در جوامع سرمایه‌داری آموخته‌اند، آنچنان به تئوری‌ها و نظرات بورژوازی دل بسته‌اند که گوئی ایمن تئوری‌ها قوانین لایزال و نوامیس ثابت بوده و نمیتواند محل تردید قرار گیرد. اینها درک نکرده‌اند که عدم تعادل اقتصاد ذاتی نظام سرمایه‌داری و معلول تضادها و تعارضات بنیادی این نظام بوده و عوارض آن خواه بصورت تورم و خواه به صورت بحران و رکود و یا در سالهای اخیر ترکیب هر دو در این نظام اجتناب‌ناپذیر میباشد و " موفق‌ترین " تئوریهای اقتصادی بورژوازی در بهترین حالت فقط توانسته است این عدم تعادل را تعدیل کند، یا به تاخیر اندازد و یا آنرا به کشور های دیگر صادر کند. و بهمین جهت اصرار و تاکید بر ضوابط و تئوریهای اقتصاد بورژوازی نمیتواند عدم تعادل را ریشه کن کند.

در این مقاله ما ضمن بررسی تاریخچه و ماهیت سیستم پولی و ارزی، پیشنهاد های خود جهت ایجاد دگرگونی در این نظام را ارائه میکنیم.

۱- نقش پول در نظام سرمایه‌داری

برخی از علماء اقتصاد بورژوازی اصرار دارند که پول را وسیله‌ای معسوم بعنوان واسطه گردش (دوران) کالا و یا وسیله پرداخت عام اعلام نمایند و اضافه کنند که پول فقط دارای اعتبار ذهنی بوده و فی نفسه فاقد ارزش است (نومینالیست‌ها). مارکس در اثر درخشان خود " سرمایه " ضمن تجزیه و تحلیل نقش پول نشان داده است که چگونه پول در شرایط سرمایه‌داری به سرمایه بدل شده و به ابزاری موثر برای استثمار بکار گرفته میشود. مارکس در بررسی نقش پول بمثابه وسیله پرداخت روشن کرده است که: " وظیفه پول به مثابه وسیله پرداخت متضمن تضادی است که میان پذیرنیست، تا هنگامیکه پرداختها یکدیگر را جبران میکنند، پول فقط بطور ذهنی بمثابه شمار پول یا اندازه گیر ارزشها عمل مینماید، ولی بمحض اینکـــه پرداختهای واقعی ضرورت یابند، پول دیگر بمثابه وسیله دوران بمثابه آن شکل گریزنده و واسطه تبادل مواد وارد معرکه نمیشود، بلکه مانند تجسم انفرادی کار اجتماعی، چون وجود مستقل ارزش مبادله و بمنزله کالای مطلق نمایان میگردد. این تضاد بهنگام بحرانهای تولیدی و تجاری که بحران پولی نامیده میشود، بشدت بروز میکند، این بحران تنها درجائی وقوع مینماید که زنجیره پی در پی پرداختها و سیستم مصنوعی برای تهاثر آنها کاملاً رشد یافته باشد. در نتیجه اختلالات عمومی این دستگاه، این اختلال از هرکجا که سرچشمه گرفته باشد پول ناگهان و بی واسطه صورت شمار پولی خود را که فقط بطور ذهنی وجود داشت ترک میکنند و به پول سخت و جامد مبدل میشود، دیگر نمیتوان کالاهای پیش یا افتاده را بجای وی گذاشت، ارزش مصرف کاملاً بیهوده میشود ارزشش در برابر شکل ارزشی خود ناپدید میگردد... (۱)

تا موقعیکه پول بصورت سکه های فلزی بود، این امکان وجود داشت که بتوانیم با اعتبار طلا و نقره موجود در سکه، پول را کالائی نظیر سایر کالاها محسوب کنیم

(نقش خاص پول بمثابة معيار ارزش ساير کالاها خصلت ویژه ای باين کالا میدهد) ولی پس از رواج اسکناس وخصوصاً "قطع رابطه آن باطلا وقره و سلب الزام ناشر اسکناس از حيث تبديل آن به طلا وقره، اسکناس وساير علائم پولی بوسیله ای در اختیار سرمایه داران قرار گرفت تا بدین ترتیب سلطه خود را تحکیم بخشیده و غارت خود را توسعه دهند. بقول انگلس: "... فی الواقع پروانه های کاغذی، یعنی علائم پولی صرف میبایستی در میان مردم به پرواز درمیآمد، نه برای اینکه فلذات گرانبهای پشتوانه را ریشه کن کنند، بلکه برای اینکه آنها را از حیب مردم بیرون کشیده و به خزانه های خالی دولت ببرند" (۲)

۲- نقش بین المللی پول

اگر پول در یکمده سال پیش در سطح بین المللی ناچار بود که نقش واقعی خود را بمثابة پول واقعی (فلز گرانبها) ایفاء کند، تا آنجا که مارکس در سرمایه بنویسد: "تنها در بازارهای جهانی است که پول وظیفه خویش را مانند کالائی انجام میدهد که شکل حقیقی آن در عین حال بلاواسطه صورت اجتماعی تحقق کار مجرد انسانی است، نحوه وجودی آن با مفهومش مطابقت پیدا میکند" (۳) در دوران ما با تکامل و گسترش نظام سرمایه داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیستی حتی در سطح جهانی نیز پول این نقش خود را از دست داده است. چه کشورهای بزرگ سرمایه داری توانسته اند که پول داخلی خود را بشکل پول کاغذی در سطح جهانی نیز رواج دهند و این دگرگونی را خصوصاً "مقررات صندوق بین المللی برای آنان بوجود آورده است (با وجود این، تصفیه حساب های نهائی با طلا انجام میگردد).

توضیح میدهیم که در اواخر جنگ دوم جهانی به ابتکار ایالات متحده آمریکا کنفرانسی برای تنظیم مقررات پولی تشکیل گردید که به کنفرانس "برتون وودز" معروف است. در این کنفرانس عنوان شده بود که با توجه به تجربیات بین دو جنگ جهانی و برای احتراز از بروز بحرانهای مشابه لازم است که مقررات مدون و مشخص بر پول حکومت کرده و ارگانهای پولی با نظارت خود مانع از تکرار تجارب نامطلوب گذشته گردند.

کشورهای اروپائی در این کنفرانس از طرح جان کینز، اقتصاددان انگلیسی پشتیبانی میکردند که پیشنهاد مینمود صندوق یا بانک جهانی باید اقدام به انتشار پول بین المللی بنام "بنکور" بنماید و این پول به وسیله پرداخت بین المللی تبدیل شود و برابری پول های دیگر بر اساس آن معین گردد. ایالات متحده آمریکا با اتکاء به ذخائر طلای خود که در جریان جنگ گرد آورده بود و با استفاده از احتیاجات کشورهای اروپائی با این پیشنهاد مخالفت نمود. از آنجا که قسمت عمده ذخائر طلای جهانی در اختیار آمریکا بود و "فدرال رزرو" (بانک مرکزی آمریکا) تعهد کرده بود که در قبال دلار (به نرخ ثابت سال ۱۹۳۴ هر اونس طلا ۳۵ دلار) طلا پرداخت نماید، لذا در عمل دلار آمریکا بوسیله پرداخت بین المللی

(۲) آنتی دورینگ، ص ۲۳۱

(۳) سرمایه، جلد اول، ص ۱۵۸

تبدیل شد. باین ترتیب فدرال رزرو نه تنها برای داخل آمریکا بلکه برای سطح جهان اسکناس منتشر میکرد.

به اتکاء مقررات صندوق پول و تبدیل دلار به پول جهانی سرمایه گذاری آمریکا در خارج از کشور گسترش یافت و شرکتهای بزرگ آمریکائی توانستند سهام و اداره کارخانه ها و شرکتهای متعددی را در اروپا و ژاپن و بطور کلی در سطح جهان بدست بگیرند. آمریکا در واقع برای این سرمایه گذاری پولی پرداخت نمیکرد، بلکه فقط کاغذ بصورت دلار به کشورهای دیگر صادر مینمود و بتدریج حتی ضرورتی برای صدور کاغذ هم وجود نداشت و این ارقام فقط در دفاتر بانکهای بزرگ منعکس و حاجب میگردد. با استفاده از همین مکانیسم " سخاوت " آمریکا افزایش یافت و تحت عنوان طرح مارشال واصل چهار ترومن شروع به پرداخت وام و کمک به خارج کرد، در حالیکه در واقع این کمکها فقط روی کاغذ و در دفاتر بانکها وجود داشت.

صادرات پول و وام آمریکا یا در واقع بدهی آمریکا به خارج بتدریج به چند میلیارد دلار رسید و آنگاه همین مطالبات که بعنوان " دلار اروپائی " معروف شده بود منبع سفته بازی و معاملات مکرر قرار گرفت و بانکهای بزرگ و موسسات چند ملیتی به اتکاء آن شروع به دادن وام و اعتبار به کشورهای دیگر و در نتیجه نفوذ و سلطه بر آنان کردند.

از اوایل دهه ۶۰ کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن که توانسته بودند ویرانیهای جنگ را ترمیم کنند، متوجه این بازار پرمفعت شده و با اعلام قابلیت تبدیل پول خود به دلار کم کم مارک اروپائی، فرانک اروپائی و سایر ارزها وارد بازار شدند.

اواخر دهه ۶۰ بعلمت مشکلات اقتصادی و مالی آمریکا که خصوصا " از عواقب جنگ ویتنام ناشی میگردد و با توجه به اینکه حجم بدهی خارجی آمریکا به چند برابر ذخائر طلای آن بالغ شده بود، فدرال رزرو شروع به برقراری شرایط و محدودیت در اجرای تعهد تبدیل دلار به طلا نمود و سرانجام در اوت ۱۹۷۱ نیکسون رئیس جمهور آمریکا تعلیق این تعهد و در دسامبر همان سال قطع اجرای این تعهد را اعلام نمود. با قطع برابری دلار با طلا، برابری پول های کشورهای مختلف دچار اختلال شد و نوسانات شدید در برابری ارزها بوجود آمد و این نوسانات خصوصا " منافع کشورهای در حال توسعه را به شدت دچار مخاطره کرد. چه وابستگی اقتصادی، آنها را ناچار به واردات از کشورهای معین مینمود، در حالیکه بعلمت تغییرات برابری ارز، آنها نمیتوانستند اطمینانی از قیمت معاملات خود داشته باشند.

شرکتهای چند ملیتی و رهبران کشورهای بزرگ امپریالیستی نوسانات برابری ارز را در جهت منافع خود هدایت مینمایند و خصوصا " از کنفرانس " رامبوئه " به بعد سران کشورهای بزرگ حجم و میزان تغییرات ارزی را با توافق یکدیگر معین میکنند. بدین ترتیب در سالهای اخیر شاهد سقوط ارزش دلار و ترقی سریع بسیاری از ارزها بوده ایم چه اگر با کاهش ارزش دلار کشورهایمانند آلمان غربی و ژاپن قسمتی از صادرات خود را از دست میدادند متقابلا " چون بهای بیشتر مواد خام خصوصا " نفت بر اساس دلار محاسبه و پرداخت میگردد، این کشورها میتوانند مواد خام را ارزانتر خریده و کالاهای خود را گران تر بفروشند در واقع سرانجام این کشورهای صادرکننده

مواد خام هستند که باید زیان ناشی از نوسانات برابری ارز را بعهده بگیرند.

۳- حق برداشت مخصوص

طبق مقررات صندوق بین المللی پول کشورهای عضو اجازه دارند که متناسب با سهام خود درصندوق از اعتبارات صندوق استفاده کنند. در اواخر دهه ۶۰ با توجه به مشکلات ارزی بسیاری از کشورهای عضو، خصوصا "کسری موازنه پرداختهای آمریکا، صندوق بین المللی حساب مخصوصی ایجاد کرد، و به کشورهای اعضا اجازه تا متناسب با سهام خود از این اعتبار مخصوص اضافی استفاده نمایند. این اجازه را "حق برداشت مخصوص" (۴) نامیده اند. طبیعی است که چون بیشتر از هشتاد درصد سهام صندوق متعلق به آمریکا و کشورهای بزرگ سرمایه داری است، لذا استفاده از این حق نیز به طور عمده در انحصار این ممالک باقی مانده است. در سال ۱۹۷۳ (پس از قطع رابطه دلار با طلا) مجمع عمومی صندوق با تشکیل یک واحد فرضی بنام "واحد حق برداشت مخصوص" موافقت نمود. طبق این مصوبه قرار بود که این واحد ترکیبی از ارزهای مختلف باشد، بدین معنی که در یک سبد فرضی ارزهای عمده جهانی بر حسب سهم آنان از تجارت بین المللی ترکیب شده و تغییرات برابری هر یک از ارزها با توجه به ضریب اهمیت آن در این واحد منعکس گردد. ولی در عمل سلطه دلار آمریکا بر این واحد استقرار یافت. زیرا سهم دلار آمریکا در این واحد بمراتب بیش از واقع یعنی حدود یکسوم معین شد و در نتیجه سهم سایر پولها کاهش یافت. مثلا در حالیکه صادرات آمریکا در سال ۱۹۷۸ معادل ۱۴۳/۶ میلیارد دلار و صادرات آلمان غربی نیز در همین حدود بود (۱۴۲/۳ میلیارد دلار)، معذالک ضریب اهمیت مارک آلمان در واحد حق برداشت مخصوص کمتر از یک سوم ضریب اهمیت دلار آمریکا بود. همین عدم تناسب نیز موجب گردید که در سالهای اخیر علیرغم سقوط دلار آمریکا رابطه آن با واحد حق برداشت مخصوص تغییر زیادی نداشته باشد. مثلا در حالیکه ظرف سالهای ۷۶ تا ۷۸ دلار آمریکا نسبت به یورو ۳۳ درصد و نسبت به مارک آلمان ۲۳ درصد ارزش خود را از دست داده است در مقابل واحد حق برداشت مخصوص دلار فقط ۷ درصد ارزان تر شده است.

بدین ترتیب برخلاف هیاهوی ارگان های پولی بین المللی که گروهی از اقتصاددانان امروزی ما نیز فریب آنرا خورده اند، واحد حق برداشت مخصوص نیز یک واحد متناسب و متعادل برای برقراری رابطه پولی نبوده و امپریالیستها این واحد را به نحوی معین کرده اند که منافع آنرا به زیان سایر ممالک حفظ کند.

۴- طلا

از قرن ها قبل طلا بعنوان کالای خاصی که نقش سنجش ارزش، وسیله گسردش (دوران) کالا و وسیله پرداخت، زراندوزی و پول جهانی را انجام میداد، بصورت شمش و یا سکه در جوامع مختلف رواج داشت. اگر در ابتدا طلا بخاطر خواص فیزیکی، شیمیایی و کمیایی مورد قبول قرار میگرفت، بتدریج ایفای نقش پول مرغوبیت و مطلوبیت آنرا صد چندان کرد و خواننده ایم که در طول قرون چه حنایت ها و کشتارها

برای تحویل این فلز انجام گرفته وجه اشخاص طماع و سودجو عمر خود را در راه کیمیاگری و تبدیل فلزات به طلا به هدر داده‌اند.

با وجود انتشار پول کاغذی و قطع رابطه آن با طلا، در قرن حاضر باز هم علاقه به طلا و اشتیاق به زر اندوزی که مارکس آنرا به بانگ گوزن تشنه در جستجوی آب خنک (۵) تشبیه کرده است، ادامه دارد. در حالیکه با توجه به مصارف صنعتی محدود، طلا فی‌ذاته ارزش مصرفیاد ندارد و بهمین جهت لنین پیش‌بینی کرده است: " هنگامیکه ما در مقیاس جهانی پیروز شویم، گمان من بر آنستکه از طلا در خیابانهای چند شهر از بزرگترین شهرهای جهان مستراح عمومی درست خواهیم کرد." (۶)

در سطح بین‌المللی، گفتیم که در خاتمه جنگ دوم جهانی هنگامیکه ایالات متحده آمریکا قسمت عمده ذخائر طلا را در اختیار داشت (۷۰ درصد ذخایر رسمی) با اینکه کنفرانس برتون وودز پایه سیستم مبادلات بین‌المللی و برابری ارزش طلا را قرار داد عملاً "دلار به پول جهانی بدل گردید و آمریکا متعهد شد که با تبدیل دلار به طلا قیمت این فلز را در سطح ۳۵ دلار برای هر اونس تثبیت کند.

در اوایل دهه ۷۰ هنگامیکه ذخائر طلای آمریکا به کمتر از ۱۰ میلیارد دلار و بدهی خارجی آن به بیش از ده برابر افزایش یافت، صندوق بین‌المللی پول طلا را از پایه سیستم پولی حذف کرد. ولی با وجود خارج شدن طلا از سیستم پولی نه تنها ارزش آن کاهش نیافت، بلکه ظرف پانصالح قیمت آن به ده برابر رسید. علل بالا رفتن قیمت طلا را باید در عوامل زیر جستجو نمود:

— طبق آمار صندوق بین‌المللی پول در آوریل ۱۹۷۹، از جمع ۳۵۷۹۳ میلیون واحد حق برداشت مخصوص ذخائر طلا، بالغ بر ۳۰۰۰۸ میلیون واحد، یعنی بیش از ۸۰ درصد آن متعلق به کشورهای بزرگ صنعتی است که از آن میان سهم ایالات متحده آمریکا ۹۵۶۹ میلیون، سهم آلمان غربی ۴۱۵۲ میلیون و سهم فرانسه ۳۵۷۰ میلیون بوده است و طبیعی است که منافع بالا رفتن قیمت طلا بیش از همه عاید این ممالک خواهد شد.

— نوسانات مکرر برابری ارزشها که بیشتر ناشی از تنبانی و توطئه کشورهای امپریالیستی، نه معلول عوامل اقتصادی آنهاست، اطمینان عمومی به پولها را متزلزل کرده است و بهمین جهت سلاطین و شیوخ عرب و سایر سرمایه‌داران بزرگ ترجیح میدهند که ذخائر خود را به طلا که بهای آن ثابت‌تر بنظر میرسد، تبدیل کنند.

— اشتیاق سرمایه‌داران به خرید طلا بورس بازان و واسطه‌های بزرگ را تشویق نموده است که با سفته‌بازی و معاملات صوری بهای طلا را افزایش دهند.

— عرضه طلای جدید به بازار محدود بوده و از طرف یک کمیسیون مخصوص کنترل میگردد و همین نظارت موجب شده است که در مجموع فقط معادل مصارف زینتی و صنعتی طلا به بازار وارد شده و ذخائر آن تقریباً " ثابت بماند.

— بالاخره باید یادآوری نمود که بزرگترین فروشنده طلا کشور آفریقای جنوبی

(۵) سرمایه، جلد اول، ص ۱۵۴

(۶) مجموعه آثار و مقالات، ص ۲۲۷

میباشد و سرمایه داران بزرگ و کشور های استعماری که سرمایه گذار بهای زیاد در این کشور نموده اند و به بقای رژیم نژاد پرست علاقمند میباشند، برای تعدیل مشکلات اقتصادی و ارزی ناشی از تحریم اقتصادی با افزایش قیمت طلا میخواهند با این حکومت کمک کنند.

۵- نظام پولی در ایران

اسکناس در ایران اولین بار توسط بیگانگان یعنی بانک شاهنشاهی منتشر گردید. هرچند در زمان گیخاتو، فرزند ارغون، از ایلخانان مغول به تقلید از قویلی قاتان که پول کاغذی را در سراسر چین رایج کرده بود، صدرالدین وزیر ایلخان تصمیم به انتشار پول کاغذی یا "چاو" گرفت تا بدین ترتیب با خالی بودن خزانه مقابله کند. در اجرای این تصمیم در سال ۱۲۹۴ م (۶۹۴ هـ) در تبریز پول کاغذی به بازار آمد و مردم میبایست آنرا قبول کنند والا کشته میشدند. ولی این پول عمر زیادی نداشت چه در یک هفته پس از صدور چاو در تبریز تمام بازارها بسته شد، آذوقه برای خرید یافت نمیشد، تجارت کاروانی مختل گشت و از شهر مالیات وصول نمیشد، ناچار محبور شدند چاو را لغو کنند و خزانه همچنان خالی ماند، ایلخان به صدرالدین لقب صدر جهان عطا کرد ولی مردم او را صدر کاغذی میخواندند. (۷)

تا پیش از انتشار اسکناس در ایران سیستم مسکوکات فلزی بر پایه دو فلز طلا و نقره رایج بود. ولی چون در ایران رابطه طلا با نقره یک به چهارده و در اروپا یک به پانزده و نیم الی شانزده بود، موسسات مالی خارجی متوجه این بازار شده و نقره وارد ایران کرده و طلا خارج مینمودند. و چون اقدامات و تدابیر دولت برای جلوگیری از خروج طلا موفق نبود و علاوه دولت و شروتمندان شروع به ذخیره طلا کردند، لذا تقریباً از سال ۱۲۵۶ شمسی طلا از سیستم پولی ایران خارج شد و نقره منحصر " پایه پول قرار گرفت.

بانک شاهنشاهی بموجب امتیازنامه سال ۱۲۶۷ (۱۸۸۹ میلادی) حق مانع الغیر نشر بلیط های بانک بی اسم (اسکناس) را بدست آورد و بموجب همین امتیازنامه هرچند بانک مکلف بر حفظ پایه طلا بود، ولی چون امتیازنامه برای تبدیل طلا به نقره ده سال مهلت قائل شده بود، لذا در عمل پایه نقره برای پول باقیماند. بانک مکلف بود که درقبال ارائه اسکناس نقره پرداخت کند، ولی بر اثر بحرانهای اقتصادی و مالی و هجوم مردم برای تبدیل اسکناس چند بار بانک دچار اشکال شد که مهم ترین آن در شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ بود تا آنجا که بوساطت دولت انگلیس مجلس شورایی قانونی تصویب کرد و الزام بانک را محدود و معلق نمود.

در خرداد ماه ۱۳۰۹ دولت با دادن امتیازات عدیده امتیاز انتشار اسکناس را از بانک شاهنشاهی خریداری نمود و قانون اسفند ۱۳۱۰ این حق را به بانک ملی ایران داد و سرانجام در فروردین ۱۳۱۱ اولین اسکناس بانک ملی منتشر گردید.

بموجب این مقررات برابری ریال ایران به طلا تثبیت شد و حداکثر حجم اسکناس قابل انتشار را قانون معین میکرد و بانک ملزم به نگاهداری پشتوانه کافی بود. قوانین بعدی کرارا "حجم اسکناس و میزان پشتوانه را تغییر داد. سرانجام در سال ۱۳۲۳ نقره از سیستم پولی ایران بکلی خارج شد و ذخیره طلا حدود ۵۴ درصد پشتوانه را تشکیل میداد. در سالهای بعد با انتشار اسکناس اضافی سرانجام تقریباً "۴۰ درصد حجم اسکناس را پشتوانه طلا و ارزش خارجی و بقیه را اسناد بدهی دولت بوئتیقه جواهرات سلطنتی تشکیل میداد. با تصویب قانون پولی و بانکی در سال ۱۳۳۹ و تأسیس بانک مرکزی ایران انتشار اسکناس به این بانک واگذار شد و برای انتشار اسکناس بانک نیاز به جلب موافقت مجلس یا دولت را نداشت و فقط مکلف شده بود که معادل ۴۰ درصد اسکناس منتشره طلا یا ارزش قابل تبدیل به طلا و معادل ۶۰ درصد بقیه اسناد وام دولتی پشتوانه داشته باشد. با اینکه قانون برابری ریال ایران به طلا را تثبیت کرد، همانطور که قبلاً توضیح داده شد، این برابری در عمل با دلار آمریکا تثبیت میشد و برابری ریال با سایر ارزها بر اساس نسبت آنها با دلار آمریکا معین و اعلام میگردد.

قانون پولی و بانکی مصوب تیرماه ۱۳۵۱ تسهیلات بیشتری از نظر پشتوانه انتشار اسکناس برای بانک مرکزی معین نمود. بموجب ماده ۶ این قانون حجم طلا و ارزش خارجی برای پشتوانه به ۲۵ درصد تنزل یافت. در مورد ارزش نیز قانون تقریباً " هر نوع مطالبات ارزی را بمثابه پشتوانه قبول میکرد. در مورد ۷۵ درصد بقیه نیز علاوه بر اسناد بدهی دولت، اسناد بدهی بانکها نیز بعنوان پشتوانه قابل قبول گردید. بدین ترتیب باید گفت که با وضع مقررات جدید در ایران نیز مانند بسیاری از کشورها پشتوانه اهمیت خود را از دست داد. اکنون بانک مرکزی میتواند بهر میزان اسکناس منتشر کند، زیرا از آنجا که بانک اسکناس منتشره را در اختیار دولت یا بانکها قرار میدهد، لذا میتواند اسناد همین مطالبات را به حساب پشتوانه اسکناس های منتشره منظور کند.

ماده یک این قانون واحد پول ایران را ریال و هر ریال را برابر ۱۰۰۸۰۵۵۵ گرم طلای خالص اعلام نموده بود، ولی همانطور که گفته شد در عمل رابطه ریال ایران با دلار آمریکا ثابت مانده است.

در سال ۱۳۵۳ با توجه به قطع رابطه دلار با طلا و نوسانات نرخ ارز، بانک مرکزی ایران قطع رابطه ثابت ایران به دلار را اعلام و تأیید نمود که از ۲۳ بهمن ۱۳۵۳ رابطه ریال ایران با واحد حق برداشت مخصوص معین میگردد و بموجب همین اطلاعیه متوسط قیمت هر واحد حق برداشت مخصوص ۸۲/۲۴۲۵ ریال محاسبه شد. ولی به علت وابستگی شدید اقتصاد ایران به دلار آمریکا، خصوصاً " از حیث اینکه درآمد عمده ارزی یعنی نفت به دلار معین و پرداخت میگردد، لذا بانک مرکزی اعلام کرد که ریال ایران در برابر تغییرات جزئی دلار آمریکا ثابت میماند و فقط اگر در مسدودت بیش از ۵ روز دلار بیش از ۲/۲۵ درصد نوسان داشته باشد، برابری آن با ریال تغییر میکند.

همانطور که گفته شد واحد حق برداشت مخصوص نیز تا حدود زیادی وابسته به دلار میباشد و به همین جهت تثبیت ریال با این واحد ریال را از وابستگی به دلار آمریکا

خارج نکرده است، خصوصا " که در سالهای بعد شاهد بوده‌ایم که با وجود تغییرات مکرر نرخ دلار، بانک مرکزی از تصمیم خود عدول کرده و در سال ۱۳۵۷ نسبت ثابت نوسانات را از ۲/۲۵ درصد به ۲/۵ درصد رسانده است و حتی پس از اینکه دلار بیش از ۲/۵ درصد در مقابل واحد حق برداشت مخصوص تضعیف گردید، باز هم رابطه ریال ایران با دلار آمریکا ثابت ماند.

۶- وضع کنونی نظام پولی و دورنمای آن

لنین پیدایش انحصارها و صدور سرمایه را مشخصه اساسی امپریالیسم معرفی میکند و تاکید میکند که: " صدور کالا صفت مشخصه سرمایه داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت، صفت مشخصه سرمایه داری نوین که در آن سیادت با انحصارها است صدور سرمایه است. " (۸) و رابطه انحصارها و سرمایه مالی را به ترتیب زیر مشخص میکند: " سرمایه مالی دوران انحصارها را بوجود آورده است و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند. " (۹)

دردوره ما استعمار نوین دقیقا " از همین فرمول پیروی میکند، یعنی استعمارگران با صدور سرمایه، واحد های مونتاژ بوجود می‌آورند و آنگاه تحت عنوان حمایت از صنایع داخلی موقعیت انحصاری در بازار کسب میکنند و بدین ترتیب اقتصاد کشورها را وابسته و نیازمند خود مینمایند.

در بررسی تحولات نظامی پولی و ارزی در ایران مشاهده میکنیم که این تحولات دقیقا " در خدمت استعمار نوین و سرمایه داری وابسته بوده است. تصادفی نیست که قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی در ۱۳۳۴ به تصویب میرسد. چه بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و انعقاد قرارداد با کنسرسیوم، امپریالیستها هجوم خود را به کشور ما شروع کردند و طبیعی است که این هجوم با صدور سرمایه (سرمایه استقراضی و سرمایه تولیدی) آغاز گردید و نظام حاکم دست نشانده ایران نیز مقررات و امکانات برای بسط و تحکیم مواضع این استعمارگران را فراهم کرد. با تصویب این قانون اشخاص و شرکتها و موسسات خصوصی خارجی که سرمایه خود را به صورت کارخانه، ماشین آلات و قطعات آنها، ابزار، حق الاختراع، خدمات و امثال آن به ایران وارد کنند مشمول مزایای قانون و برخوردار از معافیتها و تسهیلات بنگاهای تولیدی داخلی و تحت حمایت قانونی دولت اعلام شدند و حتی به آنان اطمینان داده شد که میتوانند سود سالانه و سرمایه را به ارز (با نرخ دولتی) خارج نمایند.

دیدیم که همین سرمایه ها و شرکتها به کمک سرمایه داران وابسته داخلی چگونه توانستند بازار های کشور را قبضه کنند. تا آنجا که بموازات افزایش درآمد نفت واردات مانیز ظرف دو سال از ۳۵۲ تا ۱۳۵۴ بیش از سه برابر شده از ۳/۷ میلیارد دلار به ۱۱/۷ میلیارد دلار رسید. نگاهی به آمار تفکیکی واردات گمرکی ایران نشان میدهد که چه کشورهایی از وابستگی ما استفاده کرده و ایران

را به بازار کالاهای بنجل خود تبدیل نموده اند. چه طبق آمار گمرکی از جمیع ۱۴ میلیارد دلار واردات گمرکی کشور ۱۹/۴ درصد متعلق به آلمان غربی، ۱۵/۷ درصد به ژاپن و ۱۵/۶ درصد به آمریکا بوده و بطور کلی کشورهای بازار مشترک و آمریکا و ژاپن نزدیک سه چهارم یعنی ۷۴/۲ درصد واردات ایران را تامین میکرده اند به این ارقام صادرات اسلحه و ارز دریافتی بابت خدمات مانند حقوق مستشاران، حق لیسانس و غیره را باید افزود.

تاسف در اینجاست که هنوز هم این مقررات و نظامات بر کشور حاکم بوده و پس از انقلاب هنوز هیچیک از قوانین و مقررات پولی و یا اقتصادی تغییر نکرده و سیستم پولی، هنوز هم دنباله رو و در خدمت استعمارگران بوده و هنوز هم این سیستم از یکطرف بِنفع کشورهای امپریالیستی مشغول کار بوده و از طرف دیگر هیچگونه کمکی به رفع مشکلات و عدم تعادل اقتصادی نمی نماید. ما بعنوان مثال چند نمونه از مهم ترین این امکانات و عوامل را نام میبریم:

۱/۶- نظام گذشته با هیاهوی بسیار افتخار میکرد که ذخائر ارزی ما به میلیاردها دلار رسیده است و ایران و امه های بزرگ پرداخت کرده و در سطح جهانی به سرمایه گذاری وسیع اشتغال دارد و تاسف آور اینجاست که هنوز این تفاخر ادامه دارد و مسئولین دولت کنونی نیز فخر میفروشند که ذخائر ارزی ما به ۱۱ تا ۱۲ میلیارد دلار بالغ شده است و معلوم نیست که این ذخائر هنگفت به چه منظور و به چه صورت نگاهداری میشود. چه همانطور که گفته شد در حال حاضر دلار آمریکا و پول کشورهای بزرگ سرمایه داری نقش پول بین المللی را ایفاء میکند و بدین ترتیب هر شخص و یا هر دولت که در سطح بین المللی اقدام به ذخیره سازی نماید در عمل پول این کشورها را ذخیره میکند. با اینوصف همانطور که در سطح داخلی اگر شخصی اقدام به ذخیره اسکناس کند عملاً معادل آن وام بدون بهره به بانک ناشر اسکناس پرداخته است، در سطح بین المللی هم این وضعیت صادق بوده و نگاهداری ذخائر ارز خارجی که خصوصاً "و معمولاً" دلار آمریکا است بمعنای پرداخت وام بدون بهره به بانک ناشر اسکناس آمریکا میباشد.

برای توجیه ضرورت نگاهداری این ذخائر مقامات مسئول دولتی دلائلی را ذکر کرده اند که ما ذیلاً نادرستی همه آنها را اثبات میکنیم:

الف - ۶ تا ۷ میلیارد دلار از این ذخائر پشتوانه اسکناس منتشره میباشد، در حالیکه بابت پشتوانه پول داخلی بهیچوجه به نگهداری ارز الزام نداریم — کما اینکه اگر این ادعا درست بود کشورهای بزرگ سرمایه داری که دهها و صدها برابر ما پول منتشر کرده اند باید دهها و صدها برابر ما پشتوانه ارزی نگاه میداشتند. بدین ترتیب حتی اگر قوانین موضوعه بانک مرکزی را ملزم به نگاهداری ارز میکردند، این امکان داشت که با تصویب قانون از طرف شورای انقلاب این مقررات الغاء یا اصلاح گردد.

بعلاوه حتی در چارچوب قوانین موجود نیز نگاهداری این مقدار ارز ضرورت ندارد، چه حجم اسکناس منتشره ما در حدود ۹۰۰ میلیارد ریال میباشد که چون طبق قانون ۲۵ درصد آن باید بصورت طلا، ارز، و موجودی نزد صندوق بین المللی پول، پشتوانه موجود باشد لذا جمعا " ۲۲۵ میلیارد ریال یعنی نزدیک ۳ میلیارد دلار

پشتوانه از این نوع لازم است که بابت آنهم طبق همین مقررات طلا، سهام صندوق بین‌المللی پول، حق برداشت مخصوص و بالاخره اسناد مطالبات خارجی موجود است و لذا نیازی به نگاهداری ذخایر ارزی نداریم.

ب- ادعای اینکه برای اجرای تعهدات بین‌المللی واردات کالاها داشتن ذخائر ارزی به این میزان ضرورت دارد، مردود است، زیرا حجم و میزان تعهدات و واردات مشخص بوده و با برنامه ریزی صحیح میتوان از محل صادرات نفت این تعهدات را انجام داد و یادآوری مینماید که تنظیم این پرداختها بکمک حداقل ذخائر یکی از فنون ابتدائی بانکداری است و داشتن مازاد ذخائر نشانه اختلال میباشد. در این مورد مارکس توجیهی درباره بانکهای داخلی دارد که اینک در سطح بین‌المللی نیز صدق میکند. مارکس گفته است: "در کشورهایی که تولید سرمایه‌داری تکامل یافته تراست ذخائری که در مخازن بانکها تمرکز یافته است به حداقلی که برای اجراء وظائف خاص آنها لازم است، محدود میگردد، صرفنظر از پاره‌ای موارد استثنائی وجود ذخائری که خیلی بالاتر از حد متوسط باشد نشانه وقفه در دوران کالاها و یا انقطاع جریان استخالات آنهاست." (۱۰)

ج- گفته شده است که داشتن ذخائر ارزی زیاد بابت پشتوانه، اعتماد عمومی را به پول رایج افزایش میدهد، در حالیکه از زمان قطع قابلیت تبدیل پول به طلا و غیره دیگر حجم و نوع پشتوانه تاثیری در ارزش پول ندارد چه به‌صورت بانک ناشر اسکناس طلا و یا ارز به دارنده اسکناس نمیدهد تا بخواهد به حجم و نوع پشتوانه توجه داشته باشد.

د- بالاخره توجیه اینکه داشتن ذخائر عظیم ارزی اعتبار کشور ما را در سطح بین‌المللی افزایش میدهد ناموجه است، چه میدانیم که بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری بزرگ مانند ایتالیا و انگلستان تقریباً "هیچگونه ذخیره ارزی ندارند. و در سطح بین‌المللی بسیار معتبرتر از ما هستند و نیز دیده‌ایم که ماه گذشته بانکهای بین‌المللی عمده در پاسخ به درجه اعتبار ممالک، کشور ما را در درجه بسیار پائین و حتی پائین‌تر از ممالکی مانند عمان، اردن و غیره قرار داده‌اند و طبیعی است که در این درجه بندی توجیهی به ذخائر ارزی نداشتند.

۶/۲- تا آنجا که اطلاعات موجود نشان میدهد، نظام گذشته بعلت وابستگی شدید و تبانی با بانکداران بزرگ میلیاردها ذخائر ارزی ما را بصورت دلار و بشکل موجودی جاری در بانکهای بزرگ خصوصاً "آمریکائی تودیع نموده است، بدین ترتیب بخاطر سقوط برابری دلار ارزش این ذخائر میلیاردها دلار تنزل یافته است و از طرف دیگر در حالیکه بابت ذخائر خود، کشور ما بهره دریافت نمیکند، از همان بانکها و یا بانکهای شریک آنان میلیونها دلار وام با بهره سنگین دریافت شده است. پس از انقلاب نیز مقامات دولتی هیچگونه اقدام موثری برای تبدیل نوع و شکل ذخائر بعمل نیاورده‌اند و با اینوصف با توجه به اینکه ظرف اینمقدت قیمت طلا حدود ۸۰ درصد افزایش یافته است، ملاحظه میگردد اگر مقامات دولتی بموقع برای تبدیل ذخائر به طلا اقدام مینمودند، میتوانستیم از این تفاوت ارزش میلیاردها دلار بدست آوریم.

بطور کلی تردید نیست که در سالهای آینده ارزش نفت بیش از هر کالای دیگر پایدار و مطمئن خواهد بود، لذا عاقلانه نیست که ما بیش از میزان مورد احتیاج نفت استخراج و صادر کنیم و مازاد آنرا بصورت ارز یا طلا یا سهام کارخانه ویا هر دارائی دیگر ذخیره نماییم.

۶/۳- نظام گذشته تحت تاثیر وابستگیهای استعماری ویا بندوبست شاه و سایر مقامات متنفذ و امهائی به خارج پرداخت کرده ویا اقدام به سرمایه گذاری نموده است که در غالب موارد شرایط این وامها و سرمایه گذاریها در جهت منافع کشور ما نبوده است، با وجود اینکه از ماهها قبل از پیروزی اشخاص گوناگون انتشار فهرست سپرده های ارزی، وامها و سرمایه گذاریها و شرایط آنرا خواسته اند هنوز هم این فهرست منتشر نگردیده است و بنظر میرسد که مقامات دولتی اقدام موثری جهت استرداد این مطالبات ویا تغییر شرایط آن انجام نداده اند، تا آنجا که خیرگزاریهای خارجی خبر داده اند که گویا دولت ایران از ۲/۵ میلیارد دلار مطالبات خود از مصر و اسرائیل بخاطر قطع روابط سیاسی و اقتصادی خود صرف نظر کرده است. هرچند این اخبار تحریک آمیز بوده و احتمالا برای تشویق دولت به تجدید روابط خود با این ممالک میباشد، ولی تردیدی نیست که حتی در مورد قطع رابطه سیاسی و اقتصادی با زهم دولت میتواند از طریق صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و خصوصا " بانک تسویه محاسبات بین المللی مطالبات خود را از این کشورها مطالبه و وصول نماید.

۶/۴- در ماههای اخیر اقتصاد ما از دو پدیده معارض و توأم که در گذشته علماء اقتصاد بورژوازی بروز مشترک آنها را غیر ممکن میدانستند رنج میبرد. یعنی از یکطرف تورم ابعاد خطرناکی بخود گرفته است و از طرف دیگر بیکاری بعنوان یک مشکل بزرگ پدیدار شده است.

درست است که این دو پدیده میراث نظام گذشته و نتیجه اقتصاد وابسته بوده است ولی تردیدی نیست که عوامل پولی مانند دوبرابر شدن حجم پول ظرف ششماه (۱۱) سیاست های نادرست مالی و اقتصادی در رشد و گسترش این پدیده اثر زیادی داشته است و بهر حال باید با این مشکلات مبارزه قاطع بعمل آید چه تجربیاتی مانند شیلی و حکومت مصدق نشان داده است که امپریالیستها برای ایجاد زمینه مناسب جهت کودتا اقدام به ایجاد مشکلات اقتصادی مینمایند تا افکار عمومی را برای پذیرش کودتا آماده کنند. به همین جهت مبارزه موثر و قاطع با این مشکلات باید همه جانبه و با استفاده از کلیه امکانات باشد. ولی دولت نه تنها سیاست و برنامه اقتصادی و مالی برای مبارزه با این مسائل ندارد، بلکه بنظر میرسد که مسئولین دولتی امکانات کاربرد سیاست پولی را برای مبارزه با تورم و رکود نادیده گرفته اند، کما اینکه در طول همه ماههای گذشته هرگز سیاست یا تدبیر پولی از طرف مقامات دولتی عنوان و اجرا نگردیده است.

۶/۵- با قطع رابطه پولها با طلا اصولاً " برابری پولها بر اساس عوامل موثر

(۱۱) حجم اسکناس منتشره که در شهریورماه ۱۳۵۷ معادل ۴۵۰ میلیارد ریال بوده است ظرف ششماه دوم سال به ۹۰۰ میلیارد ریال رسیده است.

اقتصادی از طرف مقامات پولی مشخص می‌گردد. در سطح داخلی تردیدی نیست که ارزش پول بعنوان معیار ارزش، وسیله گردش (دوران) و وسیله پرداخت بر اساس سطح قیمت‌ها و با قدرت خرید پول معین می‌گردد بدین ترتیب چون طبق آمار بانک مرکزی ایران شاخص قیمت‌ها از سال ۱۳۵۳ تا کنون صد در صد افزایش یافته است (واقعیت بیش از این رقم می‌باشد) لذا تردیدی نیست که ریال ایران لااقل پنجاه درصد ارزش خود را از دست داده است .

در سطح بین‌المللی همانطور که گفته شد قرار بود که برابری ریال ایران بر اساس واحد حق برداشت مخصوص معین گردد ولی در عمل برابری ریال ایران با دلار ثابت مانده است، هرچند همانطور که گفته شد واحد حق برداشت مخصوص نیز تعبیر دیگری از دلار آمریکا بوده و نمیتواند پایه ای مطمئن و مناسب برای برابری پول‌ها محسوب گردد.

با وجود خواست مکرر و مستمر مردم بانک مرکزی ایران هنوز برابری ریال ایران به دلار آمریکا را ثابت قرارداده است و ظاهراً " نیز دلائلی از قبیل مبارزه با تورم، جلوگیری از خروج سرمایه و غیره برای اثبات این رابطه عنوان مینماید .

باید گفت که نظام گذشته آنچنان اقتصاد را وابسته به کشورهای امپریالیستی نموده است که تغییرات برابری ارز که یکی از مهمترین ابزارها برای تنظیم موازنه پرداخت‌ها می‌باشد در کشور ماباثر می‌باشد. کما اینکه با خود ترقی سریع بهای بیشتر ارزهای خارجی نسبت به ریال، در سال ۱۳۵۶ رشد واردات ادامه داشته است، جالب اینکه وابستگی آنچنان شدید بوده است که تولید کنندگان و واردکنندگان کالا حتی با وجود ترقی برابری پول یک کشور خاص نمیتوانسته اند مواد و کالاهای مورد نیاز خود را از کشور دیگر که برابری پول آن ثابت مانده و یا تغییر زیادی نداشته وارد کنند. مثلاً در حالیکه در سال ۱۳۵۶ مارک آلمان حدود ۲۰ درصد نسبت به ریال ایران ترقی داشت رشد واردات کالا از آلمان غربی دوام یافت و در همین سال به ۲۰/۹ درصد رسید .

متقابلاً " علیرغم ترقی برابری پول بسیاری از کشورها صادرات غیر نفتی ایران در سال ۱۳۵۶ نه تنها افزایش نیافته است بلکه از نظر ارزش ۳/۱ درصد کاهش داشته است .

بدین ترتیب برابری ریال ایران با ارزهای خارجی باید صرفاً " در چارچوب منافع اقتصادی و در جهت رفع وابستگی معین گردد و دلائلی که معمولاً در کشورهای امپریالیستی برای تعیین برابری ارز عنوان می‌گردد بعلت بی اثر بودن نمیتواند در کشور ما صدق داشته باشد. خصوصاً " که با توجه به ارزش ریال در سطح داخلی و در مقام مقایسه با نرخ تورم با طرفهای عمده تجارتي ایران نرخ کنونی ریال مصنوعی می‌باشد .

بدیهی است که نمیتوان برقراری یک رابطه مکانیکی بین سطح قیمت‌های داخلی و برابری خارجی ریال را توصیه نمود ولی بهر حال مسلم است که باید یک رابطه منطقی و عاقلانه بین دو عامل برقرار گردد .

در ماههای اخیر بانک مرکزی مقررات مختلفی برای خروج ارز و مبارزه با قاچاق آن وضع نموده است که نفع آن بیشتر عائد صرافان و دلان ارزی شد که توانستند با حيله های گوناگون ارز به قيمت ارزان دولتي خريده و آنرا به قيمت گران به ديگران بفروشند.

وجود اين بازار قاچاق خود معرف تصنعی و نادرست بودن نرخ برابری ريال دربانک میباشد و بهمين جهت موثرترین وسيله برای مبارزه با قاچاق ارز تعيين نرخ واقعی برابری ريال ايران میباشد. نرخ واقعی برابری ريال ايران نبايد بر مبنای دلار آمریکا ويا واحد حق برداشت مخصوص ويا سایر ارزها معین گردد، بلکه اين نرخ بايد با توجه به حجم و نوع پرداختها و دريافت های ارزی و انعطاف پذیری صادرات و واردات و بالاخره در جهت تعديل و قطع وابستگی اقتصادی با استعمارگران معین گردد و طبیعی است که بررسی تمام اين عوامل و اخذ تصمیم درباره بهتریــــن نرخ برابری خصوصا " با توجه به تبانی و مواضع کشورهای بزرگ سرمایه داری در مورد نوسانات ارزی برای غارت کشورهای " جهان سوم " بايد بوسیله کارشناسان آگاه، صرف نظر از وابستگی آنان به اين يا آن گروه حاکم ويا غير حاکم انجام گیرد.

۶۶- از خصائص اصلی اقتصاد کشورما، وابستگی آن به بزرگترین انحصارها و کشورهای امپریالیستی است. ملی کردن بانکها و بعضی صنایع میتواند گامی موثر و اساسی در جهت حذف وابستگی نو استعماری محسوب گردد ولی تردیدی نیست که اين اقدام فقط ابزار لازم را در اختیار دولت قرار میدهد و الا قطع وابستگی موکول به کاربرد صحیح اين ابزار میباشد.

متأسفانه در ماههای گذشته ملی کردن بانکها و صنایع موجب تغییر اساسی در تشکیلات و فعالیت این موسسات نگردیده است و فقط دولت اقدام به تغییر مدیران جدید و غالباً " جایگائی مدیران گذشته این موسسات نموده است در حالیکه بی تردید وابستگی این موسسات منحصر" در وجود مدیران متبلور نشده است که با تغییر یا جایگائی آنان این وابستگی خاتمه یابد و دیده ایم که این تغییر مدیریت نه تنها موجب بهبود وضع فعالیت این موسسات نگردیده است بلکه در غالب موارد مدیران جدید موفقیتی نداشته و موسسات با کارآئی و بازدهی کمتر مشغول کارند و طبیعی است که همین عامل موجب تشدید بیکاری و از طرف دیگر تورم بخاطر بالا رفتن قیمت تمام شده کالاها گردیده اند.

اشکالات موجود خصوصا " ناشی از تمایلات انحصارطلبانه یعنی انتخاب مدیران و مسئولین از بین گروه خاص که پیوند خانوادگی یا احتمالا" عقیدتی با مسئولین دارند میباشد. چه بدین ترتیب گروه عظیمی از کارشناسان مجرب و مدیران لایق بدون استفاده مانده اند و آنگاه مسئولین دولتی گویا چراغ بدست گرفته و "انسان" را جستجو میکنند.

همچنین نداشتن سیاست و برنامه مشخص و مدون عامل اساسی در ادامه وابستگی و آشفتگی اقتصادی میباشد. چه اگر در بدو انتصاب نداشتن سیاست و برنامه از طرف دولت تا حدودی موجه بوده است، اینک پس از انقضاء ماهها و داشتن امکانات کافی برای برنامه ریزی این بهانه مسموع و موجه نمیباشد. بویژه اینکه بررسی و برنامه ریزی در اتاقهای دربسته و با مشارکت یک گروه خاص محدود نمیتواند

منحر به تهیه سیاست و برنامه مفید موثر گردد. در تنظیم سیاست اقتصادی از جانب مقامات مسئول، چه بسا ابتدائی ترین اصول برنامه ریزی یعنی تلفیق هدفها با امکانات و تعیین اولویتها و کوشش در راه حداکثر بهره برداری از امکانات نادیده گرفته میشود و برنامهها در نهایت منحصر به اعلام و تکرار چندشعار میگردد.

با توضیح قسمتی از مسائل و مشکلات مربوط به نظام و سیاست پولی اضافه میکنیم که مبارزه با امپریالیسم آنطور که هدف انقلاب و رهبر انقلاب میباشد نیاز به شناخت دقیق و عمیق ریشههای نو استعمار و تهیه سیاست و برنامههای وسیع و همه جانبه و کاربرد ابزارهای موثر دارد، چه بقول لنین " دانشمندان و پوبلیسیستهای بورژوائی معمولاً" به شکل نسبتاً " پوشیده‌ای از امپریالیسم دفاع میکنند، بدین طریق که سیادت مطلق امپریالیسم و ریشههای عمیق آنرا پرده پوشی مینمایند و میکوشند جزئیات و فرعیات را در درجه اول اهمیت قرار دهند و تلاش میکنند با طرحهای بکلی بی اهمیت " رفوم " از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر تراستها یا بانکها و غیره توجه را از آنچه که دارای اهمیت اساسی است منحرف سازند؛ (۱۲)



نوای کج آهنگ

باز این مخالفان که ره جنگ می‌زنند
 بر ساز ما، نوای کج آهنگ می‌زنند
 بر عشق خوب ما، رقم زشت می‌کشند
 بر نام نیک ما، دغل ننگ می‌زنند
 سنگین دلان تیره ضمیر، از خلاف عهد
 بر آبگینه دل ما، سنگ می‌زنند
 هر لحظه از گشاد ملامت، هزار تیر
 بر قلب این شکسته دل تنگ می‌زنند
 می‌ننگرند عیب‌گریبان خویشتن
 در دامن حکایت ما جنگ می‌زنند

مجید همگر

شاعر قرن هفتم

بوران سلطانی (کیوان)



یادی از یک شهید توده‌ای

مردی که شب

به سلام

آفتاب رفت

" دنیا " بر آنست تا زندگینامه قهرمانان و شهدای حزب را بتدریج فراهم آورد و انتشار دهد. زیرا دریغ است که سرگذشت جانباختگان در راه خلق ناگفته ماند و آیندگان از گذشتگان بی خبرمانند. بویژه که نسل جوان توده‌ای حق دارد و باید پیش‌آهنگان افتخار-آفرین خود را بهتر بشناسد و بداند پیش‌ازو چه کسانی این برجیم را بردوش داشته‌اند. از اینرو از تمام یاران، خوانندگان و آنها که از سرگذشت شهدای حزب ما آگاهی بیشتری دارند دعوت میکنیم تا ما را در انجام این امر یاری کنند .

مرتضی کیوان در سال ۱۳۰۰ شمسی در یک خانواده متوسط مذهبی متولد شد. پدرش از راه احاره دکان سقط فروشی اش در اصفهان امرارعاش میکرد، ولی پدر بزرگش حاج ملاعباسعلی کیوان قزوینی مردی فاضل، آزاده و از شیوخ بنام صوفیه بود. مجالس وعظ او به کثرت جمعیت شهره بود و کتابهای متعدد در مباحث تصوف داشت. او بعداً از درویش جدا شد و کتابی نیز بر رد آنها نوشت .

کیوان از پدر بزرگش بیشتر با من صحبت کرده است تا از پدرش، زیرا که کتابهای او را خوانده بود و این زمینه‌ای بود برای صحبت، اما از گفته‌های مادر نازنین مرتضی که چند ماه پیش (۲۵ تیر ۱۳۵۸) فوت کرد و در تمام این سالها مصاحبت نزدیک با او داشتم، شنیدم که از پدر کیوان بنام شوهری بسیار مهربان و آزاده صحبت می کرد و همواره یاد او را بعنوان شریک زندگی اش که هرگز جز مهربانی از او ندیده

است گرامی میداشت. مرتضی پدر خود را ۱۶ سالگی، وقتی هنوز کلاس نهم بود، از دست داد. خود در این باره در دفتر خاطراتش، در قطعه‌ای بنام "حساب زندگی" می‌نویسد:

"... هنوز خود را نمی‌توانستم اداره کنم که پدرم بدرود زندگانی گفت و مرا در میان اینهمه درد و رنج زندگی تنها و بی‌یاور گذاشت... او رفت و خوشیهای آتی را هم - اگر احیانا "ممکن بود چیزی از خوشی در طالع من بوده باشد- با خود برد... از پس مرگ او اگر بگویم یکماه متوالی روی خوشی ندیدم باور کنید. آنسال که پدرم در گذشت کلاس نهم را تمام نکرده بودم و او که آنهمه آرزو داشت آتیه خوشی برای من ببیند به مراد دل نرسیده از این دنیا برای جاودان شتافت... سربار همه فکر و اندیشه های خانوادگی مدرسه را ترک نگفتم و با علاقه و همتی که داشتم آنرا تا آنجا که سرنوشت احازه داد ادامه دادم..." (تهران ۱۳۲۲/۱۰/۱۸)

زندگی کودکی در سختی معیشت گذشت و وقتی در سن تمام کرد پدر نداشت و سرپرستی خانواده را بعهده گرفت و به استخدام وزارت راه درآمد و پس از گذراندن یک دوره تخصصی راهسازی مامور خدمت در همدان شد. خواهر و مادرش با او همراه بودند. سختی زندگی در همدان و سرمای سخت آنجا رنجهای فراوان برای این خانواده کوچک ببار آورد. خواهر بیگانه‌اش شدیدا "مریض شد و سرانجام مبتلا به رماتیسم قلبی گردید که هنوز از آن رنج می‌برد.

یادداشت‌های کیوان، چه در جوانی و چه بعدها، همه از روح حساس و آزاده و هنرستای او حکایت میکنند. او در مقابل عظمت انسان سر تعظیم فرود می‌آورد:

"این روح حساس و آزاده من که آنی مرا راحت نمی‌گذارد آنقدر بمن آزار میرساند که بی شک صافی ترین آئینه‌هایی آن نمیرسد. برای وصف آن کافی است که بنویسم از آسمان بزرگتر و از آئینه شفاف تر و حساس تر است!

طغیان روح من از طوفان نوح شدیدتر و از مشیت الهی عظیم تر است! آسمان پهناور با همه بزرگی و بلندی گاه برای پرواز روحم کوتاه است و دنیای بزرگ با همه فضای نامتناهی برای اندیشه آن کوچک! واقعا " که بشر تا چه حد عظمت پذیر و هنرمند است. سپاس بی اندازه خدا را باید که بشر را عقل و هوش عنایت فرمود و روح وی را از همه بلند پروازیها و سبکسریها باز نداشت." (تهران

۱۳۲۲/۱۰)

سقوط اخلاقی و آلودگیهای اجتماع روحش را به تنگ می‌آورد.

"همیشه از این روح سرکش در عذاب بوده و پیوسته بوسائل گوناگون: یا از خودخواهی مفرط بشری یا از آلودگی و ناپسندی احساسات و یا از تیرگی و ناپاکی محیط و اجتماع بیزار بوده و من بیچاره

اسیر طغیان و بحرانهای شدیدی گشتم ام... (تهران ۱۳۲۲/۱۰)

درقطعه ای بنام " اجتماع " از تفاوت آنچه در مدرسه آموخته بود و آنچه در آستانه ورود به اجتماع تجربه میکند، سخن می‌گوید و سپس فریاد برمی‌آورد که :

" خود و بزرگ ، قوی و ضعیف در این لحن زار کشیف که اجتماع نام دارد وبعوض هزاران مبادی اخلاقی و تربیتی همه جای آن بدی و ناپاکی ، دروغ و دروئی وجود دارد غوطه میخوریم و میلولیم و بدتر از همه اینکه نام زندگی بر آن می‌نهییم ."
(تهران ۱۳۲۲/۱۰/۶)

کیوان به شعر و ادب علاقه‌ای بی پایان داشت . خود شعر می‌سرود و اشعار بسیار از شاعران کهن را بخاطر داشت . اشعار سالهای شگفتگی او متأسفانه همه در یورش فرمانداری نظامی به خانه ما از بین رفت . با وجود این شعرهایی بطور پراکنده در یادداشتهای سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ از او باقی مانده است که غالباً " تقلید از سبک شعری کهن است . این شعرها نیز مانند نثرها و قطعات ادبی اش سرشار است از مهر و صفا و دوستی ، گاه شکوه از بخت بد و گاه ستایش صفات عالی انسانی . در قطعه‌ای بنام " در راه دوست " با مطلع

در آن موقع که باشد سبز و خرم
فضای دره و دشت و بیابان
پس از اینکه به تحسین " تفرج با محبوب " و شنیدن " آوای مرغان " و " شعری خوانی " و غیره و غیره می پردازد ، هشدار میدهد که :

سراسر دلکش و زیباست لیکن
نه چون مردن به راه دوستداران
و نیز در رباعی دیگری در ستایش " عزت نفس " می‌گوید :

من عزت نفس را به مستی ندهم
عقل و خردم بدست پستی ندهم
درباغ بسی نشأه و مستی باشد
من مستی این به نرخ هستی ندهم
درقطعه نسبتاً " بلندی بنام " سوز دل " که با مطلع

ماشکوه نداریم ز تقدیر بلاخیز
گرتیر فلک سخت بما کارگر آید
شروع میشود ، از ظلم و تعدی که برآورفته است و بر پاکان می‌رود گله میکند و سپس بخود دلدار می‌دهد که :

دلپاک * مخورغم تو زایام جوانی
گرچه ره اقبال از این زشت‌تر آید
(تهران - اسفند ۱۳۲۱)

کیوان عاشق کتاب است ، ولی تنگدستی اش او را از عشق بزرگش محروم میکند . در یکی از یادداشتهایش از این تنگدستی فراوان صحبت میکند و بدنبال آن می‌گوید :

" شاید ثلث سرمایه ما هانه من صرف خرید کتاب میشود... چه میشود کرد؟ من عاشق کتابم... کتابخانه کوچکی را که

* " دلپاک " یکی از نامهایی است که کیوان بدان تخلص می‌کرده و می‌نوشته است .

تهیه کرده‌ام اگر بنگرید وبتاریخی که پشت صفحه اول هرکدام که در روز خریدش نوشته‌ام نگاه کنید خواهید دید که هفته‌ای نیست که کتابی نخریده باشم... (۱۳۲۲/۱۰/۲۰)

یادداشتهای پراکنده او در مدت اقامت در همدان دورانی تنها، پرملال و یاس‌آور را حکایت می‌کند. مرتضی سعی می‌کند تنها بیش را با خواندن کتاب جبران کند. یادداشتهای خصوصی اش گویای این حقیقت است. در غالب این یادداشتهای از کتابهایی که خوانده است صحبت میکند و گاه به تجزیه و تحلیل و نقد آن‌ها می‌پردازد. این یادداشتهای که برخی از آنها باقیمانده است مربوط به سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ است. در یکی از همین یادداشتهای می‌نویسد:

"... گفتم فرصت را غنیمت شمارم و داغ تنهایی را با مرهم کتاب درمان کنم. میان کتب مختصری که با خود بدینجا آورده‌ام تا وسائل سرگرمی ایام بیکاریم باشند، مختصر بدو جلد اول "بینویان" و "ویکتور هوگو"، ستارگان سیاه" سعید نفیسی، "آذر" رحمت مصطفوی و "عموحسینعلی" محمد علی جمالزاده است. آخری را انتخاب کرده قسمت "شاهکار" آنرا مطالعه کردم..."

کیوان سپس از بخت بد خود شکایت می‌کند که چرا امروز همه چیز بر علیه اوست حتی کتابی که خود انتخاب کرده:

"نمیدانم جمال زاده که در کتاب یکی بود یکی نبود آنهمه هنرمندی بکار برده و به شیرینی قندنوشته و بروانی آب، ابتکارات جذاب و دلنشین ادبی بکار برده چگونه در "شاهکار" خود اینهمه چرت و پرت نوشته!..." (همدان ۱۳۲۳)

به این ترتیب یادداشتهای خصوصی او تبدیل به نقد ادبی میشود و چندی— صفحه در مورد بیهودگی "شاهکار" جمالزاده سخن میگوید و در عوض "یکی بود یکی نبود" او را به منزله بهترین نمونه ادبی نثر عامیانه فارسی زبانان "میتانید. یادداشتهای سالهای اول جوانیش که همه بارمانتیسیم خاصی به تحریر درآمده است نشان میدهد که روحی پرخلجان و ناآرام و درضمن خجول و معصوم و فوق العاده حساس مدام در تلاش است که خود را از قیدهای اسارت اجتماع تنگ نظر و ظالم خویش برهاند و خواهیم دید که چگونه سرانجام بدین مرحله دست می‌یابد و پس از یک دوران شکفتگی به آنجناب غنا و تعالی روحی می‌رسد که در پایان کار که خود آغاز دیگری است، مرگ را مغلوب می‌کند.

کیوان باریک اندیش و محقق است و بلند پرواز. عاشق نوشتن، خواندن و تجربه کردن است. در سالهای ۲۱ تا ۲۵ نامه‌هایی از نویسندگان بنام آنروزگار از جمله حمیدی شیرازی و نصرالله فلسفی، پرویز خانلری و حسینقلی مستعان دارد که در

جواب کیوان نوشته اند. از کوشه همدان بدون آشنائی رودر رو با آنها مکاتبه میکرده است. یک لحظه از خواندن غافل نیست، تعداد کتابهایی که در زمینه های فلسفی، شعر و ادب و هنر و داستان و مسائل اجتماعی و سیاسی خوانده است و در یادداشتهای خصوصی اش یادنامه های دوستانش بدانها اشاره میکند، شگفت انگیز است.

در داستان کوتاهی که در میان سلسله یادداشتهای سال ۱۳۲۳ مرتضی بجای مانده، روح جوان و ماجراجو و در عین حال موقر و متین او پیداست. در این داستان چهره و شخصیت دو جوان بنامهای علی و مرتضی ترسیم شده است. مرتضی، در واقع خود اوست. توصیف مرتضی از زبان خود او گوش دهید:

مرتضی جوانیست احساساتی و شدیدالتأثر اما سلیم و بردبار... زیباپرست و ادب دوست. زیبایی را در هر چه باشد، در طبیعت و نقاشی، زن و موسیقی بیک اندازه دوست دارد، اما شعر خوب را بهمه آنها ترجیح میدهد... دوست پرست و رفیق باز است... برای اولی از جان و مال و فداکاری دریغ ندارد و برای دومی هیچکس را از خود نمی رنجاند... خودخواهی خیلی کم و بینحو سعادت بخشی در او وجود دارد... همیشه آرزو مند و دلباخته است... زن را بخاطر شعر دوست دارد زیرا وجود او را در سر لوحه دفتر زندگی و احساسات میدانند. ناله ویلن قلب او را بلرزه می آورد و اثر اشعار شورانگیز و حال زنهای در عشق ناکام شده را، در روح او ایجاد می کند. زندگی را فقط بخاطر احساسات دوست دارد و بمبادی آن جز بیدیه احساس نمی نگرد... حسرت و ناکامی و امید و آرزو چهار عامل موثر و سمجی هستند که دست از گریبان احساسات او برنمی دارند... دروازه دلش با کلید محبت گشوده میشود و کشتی وجودش را امواج عشق و عاطفه و فشار آرزو و تخیل در دریای طوفانی احساسات ناراحت میکند و نمیگذارد آرام بماند. محبوب و سرسخت و گوشه گیر و ماجراجوست... این حالات در موقعیت مختلف و متناسب در روح او ایجاد میشوند و از احساسات او تجلی میکنند. بفرمان احساسات از هیچ خطری نمی ترسد و از هیچکار سخت روگردان نیست. همیشه در انتظار حوادث و نامرادی بسر میبرد و پیوسته خواهان زندگی انقلابی و پرحادثه است... (۱۳۲۳/۵/۱۹)

آخرین نامه مرتضی که دهسال بعد از این، پس از یک دوره مبارزه شدید و مداوم برای رهایی بشر از زیر بار ظلم و ستم، بهنگام شهادتش نوشته شده، باز هم از همین روح لطیف حکایت میکند، الا اینکه جلا و بُرندگی، شرف و شهادت عارفانه اش به آنچنان اوج و عظمتی می رسد که هرانسانی را در مقابلش به زانو در می آورد. کیوان بگفته خودش فعالیت سیاسی اش را از سال ۱۳۲۱ شروع کرد. یادداشتهای او

قطعاتی از او در دست است از سالهای ۲۲ و ۲۳ بنامهای "خیام و سنگلج"، "خاموشی ایران"، "تبعید" و غیره که همه رنگ سیاسی دارد. گرایشهای فکری کیوان در همه این یادداشتها یکی است: "رهائی و اعتلای بشر". با وجود این با پیوستن به حزب توده ایران، زندگی کیوان رنگ دیگری بخود میگیرد. او در حزب خویشتن خویش را بازمی یابد. حزب، بشردوستی، دفاع از حقوق زحمتکشان، انسانیت، احترام به دیگران، تفکر، خواندن، درست اندیشیدن، صلح، دوست داشتن و وفا، عشق به خانواده و خلق را تبلیغ میکرد، و کیوان خود تجلی همه اینها بود. گوئی این صفات با او زاده شده بودند و او در حزب محیط مناسب برای زندگی ورشد خویشتن را یافته بود. همدل و همزبانی یافته بود که به عواطف و احساسات او رنگ میداد و آنها را مشخص و متجلی میکرد. مهر و صداقت و احساس مسئولیت از صفات بارز مرتضی بود. در قطعه بلندی بنام "برای کتابهایم" که به دوست هنرمندش، محمدعلی اسلامی تقدیم کرده می نویسد:

"هیچیک از رفیقان و دوستان و آشنایان من، حتی مادرم نمیدانست که من همیشه در یک رنج دائمی بسربرده ام... اما من همیشه خندیده ام. زندگی را اگر پاوه و پادرو پایافته ام نجیبانه و صداقتانه متاثر شده ام و زهر ملال و اندوه در جانم دوبده است... عدالت و حقیقت را اگر از دسترس خود و بشر دور دیده ام بدامن هنر آویخته ام و آنرا بهترین سرگرمی و جاویدان ترین لذات انسانی شناختم... در همه حال و در همه کار، در هر احساس و در هر عاطفه نسبت به آرمانم "میمیت" داشته ام و همیشه در پی بهروزی خود و دیگران بوده ام." (۱۳۲۷/۸/۲۱)

در نامه ای بمن که آن زمان در ساری بودم می نویسد:

"دوست عزیز، مرگ دوست بزرگ ما موسوی، پولاد دل مرا آب کرد و شاید تعجب کنید اگر بگویم چهارده روز است این دل من به رقت یک کودک خردسال و ضعف یک پیرمرد شدیدالتاثر نزدیک شده است. گریستن کار عبثی است. ما از مرگ - بقول آن نویسنده و رفیق نامدار اهل شیلی: پابلو - نرودا - زندگی می یابیم و تولد یافتن وثیقه شادی است. ساختن، بوجود آوردن، مایه نشاط است. اما چه اشکها که نشان شادی و نشاط و طرب است و چه دردها که در کنه شادیها و طربهای بدون اراده، تجلی دارد. زندگی با مرگها و تولدها، قصیده آموزش معرفت های انسانی است. و مرد زندگی، در هر کلمه این قصیده، رازی از انسان بودن را کشف می کند: انسان

بودن : دوست داشتن و دوست بودن ! * (تهران : چهار رشنه ۱۵ بهمن ۱۳۳۱)

برای اینکه سخن بدرازا نکشد نامه‌ها و یادداشتهای دیگرش را نقل نمی‌کنم و الا می‌دیدید که بخصوص از سال ۱۳۲۶ ببعد چگونه آدمی که همیشه از تنهائـــی می‌نالیده است و افسرده و مایوس است ، ناگهان خود را بازمی‌یابد و درکنار انسانهای دیگر زندگی را با همه تحلیاتش و با همه زشتی‌ها و زیباییهایش می‌چشد و به محک تجربه می‌گذارد .

من اگر اشتباه نکنم سال ۱۳۳۰ در مراسم نامزدی برادر سیاوش کسرایی با او و سایه آشنا شدم . سیاوش دوست زمان کودکی ام بود . قبلا " ذکراسیه و کیوان و شاملو را از دوستان و آشنایانم شنیده بودم . بهمین دلیل پس از نیمساعت گفتگو بنظرم رسید که سالهاست با هم دوست و آشنا بوده‌ایم . حتی بعدها برای خودم تعجب‌آور بود که چگونه همان شب بعلت اینکه سرمیز شام بشقاب دم دست نبود ، من و کیوان دریک بشقاب غذا خوردیم ؟ ... معذالک رابطه بین ما رابطه بین دودوست بود . دورفیک در نهایت نجابت و صفا و پاکی . من هرگز با او روم‌نمیشد که ممکن است روزی با او زندگی مشترکی را شروع کنم . مطلقا " به این مسئله نیندیشیده بودم . دانشکده می‌رفتم و یادم است در مورد " ویس و رامین " تحقیقی می‌کردم و آنشب آشنائی در اینمورد با مرتضی صحبت کرده بودم . صبح روز بعد او به دانشکده ادبیات آمد و در اینمورد مطلبی از صادق هدایت برایم آورد . و دوستی ما از همانجا سرگرفت ... از اینطریق با دوستان دیگر اونیز آشنا شدم . آنوقتها او بیشتر با سایه و سیاوش و نادرپور و شاملو و محبوب و ناصر مجد و پاک سرشت محشور بود و برای من هیچ لذتی بالاتر از این نبود که در جمع این دوستان باشم . ما تقریبا " تمام اوقاتمان را با هم می‌گذرانیم . بخصوص با چهار نفر اول ، بسیار دوستان دیگر را جداگانه می‌دیدیم : مثل شاه‌رخ مسکوب ، سروش ، نیما ، فریدون ، فریده و دهها دوست دیگر .

من در هیچ رابطه حزبی با کیوان و سایر دوستانش آشنا نشده بودم . بسیاری از این دوستان و دوستان دیگری که غالبا " به جمع ما می‌پیوستند هرگز رابطه‌ای با حزب نداشتند . ولی پس از چندی بر همه ما روشن بود که شیوه فکری همدیگر را می‌پسندیم : آزاداندیشی ، انسان دوستی و علاقه به شعر و هنر ما را بهم پیوند میداد . من و کیوان هرگز در حزب با هم کاری و تماسی نداشتیم و هرگز هم از کاریکدیگر در حزب از هم سئوالی نمی‌کردیم . کما اینکه در مورد سایر دوستانمان نیز همینگونه بود . حزب در شرایط مخفی بسر می‌برد و ما موظف بودیم که تمام جوانب کار را رعایت کنیم و از کنجکاوئیهای بی جا بپرهیزیم .

بین ما ، کیوان از همه گرفتارتر بود . این تنها چیزی بود که از کار حزبی اش میدانستیم . با وجود این نقش فوق العاده موشری در جمع وجود کردن ما داشت . با هم شعر می‌خواندیم : نادر ، سایه ، شاملو ، سیاوش آخرین شعرهایشان و شعرهای آخرین شعرای دیگر را می‌خواندند . محبوب با حافظه عجیب خودش همیشه ما را با ادبیات باستانی و باطرفه‌ها و طنزهای ادب ایران سرگرم می‌کرد . آخرین ترجمه‌ها و نوشته‌های

* تاکید بر حملات در نامه های کیوان از ماست .

ادبای غرب در جمعیان بحث می شد و کیوان همیشه چیز جدیدی برای ارائه کردن داشت. در تمام این احوال بدون اینکه بزبان آورده شود آن عده که فعالیت‌های سیاسی داشتیم می‌دانستیم که کار مهم‌تر ما چیز دیگری است و وقتی موقع آن می‌رسید، با ادای کلمه "کار" دارم مسئله برهمه روشن میشد و رفیقی که آنرا ادا کرده بود بی گفتگو جدا میشد و سر "کارش" می رفت. کیوان بعنوان فروتن‌ترین دوست این جمع در واقع معلم همه بود. نقدهای او بر اشعار یک‌یک این شاعران، نگرانی‌هایش از کج روی‌های ذهنی و ادبی به نرمی نسیم بر اطرافیان‌ش می‌وزید و به آن‌ها روحی و جانی تازه می‌بخشید. با هر کدام از دوستان‌ش که مسافرت بودند از طریق نامه همینگونه ارتباطها را برقرار می‌کرد.

در نامه‌ای به احمد شاملو می‌نویسد:

"... شعر (با تقدیم احترامات فائقه) "کولی" مورد توجه قرار گرفته و کارگراها آنرا پسندیده‌اند. جرقه‌ها شروع شده است. آینده روشن میشود. مابدنبال راهی می‌رویم که کارگران بیستندند. حرف‌های ادبی رنگارنگ فقط شنیدنی است برای آنکه اساس و استحکام متین تری بکار خود بدهیم. مردم چه میخواهند: همین وبس. این راهنمای ماست. وگرنه از قول مردم حرف زدن، همه وقت درست در نمی‌آید." (خرداد ۱۳۳۱)

در تمام نامه‌هایی که از او در دست است، اعم از آن‌ها که بدوستان‌ش، به همسرش و به خانواده‌اش می‌نویسد، حزبش همیشه وجود دارد. دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان، مدح آزادی و عشق به انسان همه جا متجلی است.

در ادامه همان نامه بالا در جای دیگر می‌نویسد:

"کولی بمناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگران، شعری بنام (حماسه ماه مه) نوشت که در روزنامه نوید آزادی، مدافع حقوق زحمتکشان ایران، چاپ شد و برای نخستین بار چنین سرودی در روزنامه مخصوص کارگران بچاپ رسید. زمان به طرف آن می‌رود که تمایلات آزادی ابراز یابند. دنیا بجهت آزادی‌های نجیبانه پیش‌می‌رود..."

وباز:

"... زندگی زاینده است. این اقیانوس سرمدی هزاران درّ و مرجان دارد. شکوه بشری بر این اقیانوس انعکاس جهان و ادراک است. در پیشگاه این معبد راز است که میشود با جذب و شوق فراوان کارنامه گذشته آدمی را بازخواند. طومار حیات بشر پیش‌روی ما باز است. شاعران نغمه‌های

این سرگذشت را ساخته اند و می سازند... و آن شاعران پاسدار عظمت مردمند که نه پیش‌ونه دنبال آنها باشند. با آنها و درمیان آنها، سرود خوان دردها و تملیلات آنانند..."

در نامه دیگری به دوستش فریدون رهنما می نویسد:

"... بگذار از قرن خوشبخت خود بیا موزیم که چگونه یکدیگر را دوست بداریم. قرن ما بهترین آموزگار ماست... امروز یازده سال می‌گذرد. من باشادی تمام اعلام می‌کنم که شعار چنین است: برای واژگونی بساط پوسیده امروزی و برقراری دمکراسی توده‌ای!" (۱۳۳۱/۷/۱۰)

همه این نامه خواندنی است، زیرا که همه آنچه من می‌خواهم بگویم در آن متجلی است، حیف که صفحه آخر آن مفقود شده، درست ۲۷ سال پیش نوشته شده است.

کیوان ضمن مبارزاتش چندین بار دستگیر شد ولی هر بار چند ماهی بیشتر طول نکشید. یکبار به خارک تبعید می‌شود و پس از آزادی در نامه‌ای به سیاوش مینویسد:

"... این توقیف و تبعید و زندان مرا از خودم بیرون آورد. روزهای رسید که دیدم خنده‌ها و یاوه گوئیهای مرسوم ما لعاب چرکین بیهودگیهاست... دورهم جمع شده - ایم، خنده زده‌ایم و ندانسته‌ایم که نقد وجود را بعبث با سباده‌خنده تراشیده و دور ریخته‌ایم..." (۱۳۳۲ دی ۲۷)

می‌بینید که این بعد از فاجعه ۲۸ مرداد است. لحن نامه‌ها عوض میشود و در همین نامه از شعر "سرود کسی که نه دشمنست نه مدعی" به خشم می‌آید و درباره آن می‌نویسد:

"... دو بار آنرا خواندم... نمیدانی انسان وقتی انسانیت خود را در مخاطره می‌بیند چقدر هولناک میشود. این شعر... تشنج آور است، رازگشاست، صراحی پراز بدبینی لجوجانه است، اقیانوسی از رنج درون است... او قلعه پاسداران ایمان بزرگ بشر قرن بیستم را بدرستی نشناخته."

این را بخصوص نقل کردم تا جو بعد از ۲۸ مرداد دوباره زنده شود، جوی که به

قول مرتضی پراز "بدبینی لجوجانه" بود.

مرتضی در این میان هوای همه را داشت ... می گوید:

" ... در تبعید و زندان آموختم که خنده ها باید جای خود را به اندیشه ها بدهد، بیهوده گذرانها را باید با کار کردن و آموختن جبران کرد... قلعه داران ایمان ما چون شب، سیاهی را تحمل میکنند تا شب چراغها بجلوه درآیند و زیبایی را عیان سازند. شما شاعران شب افروزان ایمن سیاهی ها هستید..."

و در نامه ای دیگر می نویسد:

" ... و ما با عشقهای خودمان از دامنه این کوهسار عظیم بالا می رویم تا به عشق جاودانی ملت و نهضت ما برسیم.. اگر از ۲۸ مرداد ماهها و روزها می گذرد و هنوز شعری که حسب حال این فاجعه و این درس جدید باشد از سایه نخوانده- ایم همماش کوتاهی و غفلت محیط و ما نیست. خود اونیـز زودتر و بیشتر از همه ما این درد را بقول نیما بدل می چشد، اما باید حساسیت لازم در او رشد کنند..." (۱۳۳۲/۱۲/۲۲)

و باز در همان نامه می نویسد:

" در آن جزیره (۱) وقتی " گل پولاد " را رفیقی خواند، من دیدم موج وقتی به ساحل می رسد پرصدا تر است. در این دل شب، ستاره امیدم می درخشد: شعری که برای پوران خانم فرستاده‌ئی انعکاس این تپش مداوم قلب نهضت باشد که همراه ملتی در هیجان جستجوی پیروزیست..."

در بحبوحه اختناق و در اوج بدبینی های عمومی او به آرمانش وفادار است و همه عواطف زندگی اش را در رابطه با آن می بیند.

" ... در حالیکه عشقهای ما موجی از اقیانوس نهضت ما ست و ما با عشقهای خود خون نهضت ما را سرخ تر میسازیم و در خون پاک نهضت ما تابناکتر می شویم. چه دردیست که نباید عشق خود را باشوق و علاقه به نهضت، عشق به همه زنها و بدوستی همه مردها، درهم آمیخت و این شراب یگانه را لاجرم سرکشید؟ که گفته است که عشق را معدوم کنیم برای اینکه واقعیت

(۱) منظور جزیره خارک است که مدتی در آن تبعید بود.

را نشان دهیم ؟ ... " (۲۲ اسفند ۱۳۳۲)

از نامه‌هایی که در دوران دوستی به ساری برای من می فرستاد - این شاهکارهای لطف و زیبایی - متأسفانه فقط یکی باقیمانده است . دژخیمان همه چیز را در پیورش به خانه مان بردند و وقتی من از زندان آزاد شدم و نومیدانه بدنبال آنها رفتم و سرانجام موفق شدم چیزهایی را پس بگیرم متأسفانه از آنها همین یکی را بیشتر نیافتم .

دوستی ما در سالهای سوم آشنائیمان به تدریج ، بقول خودش ، تکامل می‌یافت و به عشق بدل می‌شد . یکروز در تاکسی نشسته بودیم . او از سر " کارش " برمیکشت . بمن گفت : " کی به خانه ما می‌آئی؟ " و من تا آنوقت هرگز بچنین چیزی فکر نکرده بودم . بلافاصله گفتم : " هر وقت تو بخواهی " . در خیابان ناصر خسرو بودیم . چند قدم بالاتر ، از راننده تاکسی ، تقاضا کرد توقف کوتاهی بکند . فکر کردم باز کار حزبی دارد . پیاده شد و رفت آنطرف خیابان . لحظه‌ای بعد با یک پاکت نقل برگشت . به راننده تعارف کرد و گفت : خاصیت دارد : چهل روز شادی می آورد . این همه عهد و پیمان ما بود .

در فروردین ۱۳۳۳ بمن نوشت :

" من به تو اعتماد و اعتقاد دارم زیرا تو قسمتی از زندگی منی ، تو ترانه‌ئی از سرود ایمان بزرگ منی . " (۱۳۳۳ / ۱ / ۹)

در اردیبهشت ماه با هم نامزد شده بودیم زیرا که ماه رمضان در پیش بود و باید برای عروسی صبر می کردیم . در این ایام وقتی از یک مهمانی خانوادگی به خانه برمیکردم در یادداشتها یش می نویسد :

" ... او بزرگترین عشق من است و من خوب می‌فهمم که وقتی می نویسم " بزرگترین عشق " یعنی چه ... منی که ایمان بزرگم حزیم ، وطنم ، جهاتم همیشه ستاره راهنمای زندگی‌م است خوب می فهمم که بیشترین عشق و بزرگترین عشق در چیست ... " (۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۳)

*

*

*

ما نمی دانستیم که مرتضی در خانه مخفی زندگی می کند ، با حداقل من نمیدانستم . اغلب دیدارهای گروه ما در خارج یا در خانه من ، سیاوش یا سایه یا فریدون انجام می‌گرفت . من شخصاً " فکر می کردم که خانه مرتضی در محله محقری است ، تنگدست است و با مادر و خواهرش احتمالاً در یک اتاق زندگی میکنند و مکاناتش به او اجازه نمی دهد که ما را بخانه خود ببرد . در جمع ما عوالمی دیگر بود و از این مسائل می گذشتیم . حتی وقتی آن شب در تاکسی بمن گفت که در خانه ما با یکی دو همسایه آشنا خواهی شد . من فکر کردم که اتاقی در خانه ای کرایه کرده است . بی تردید گفتم چه اشکالی دارد؟ انکار فهمید که مقصودش را درست نفهمیده‌ام . گفت :

اینهاست که در خانه ما هستند نباید از خانه خارج شوند و ما از آنها نگهداری خواهیم کرد. فکر کردم چرا برایم توضیح می دهد؟ و از اینکه آینده پرثمرتری فرا-رویم قرار گرفته بود احساس رضایت می کردم. آن روزها همه می خواستیم به حزب کمک کنیم. واقعیت این بود که چند ماهی پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۰ اوبقول آنروزها یمان " کوپل " می شود و ما مور صیانت از سه تن از افسرانی می شود که غیبا " در بیداد-گاه طاغوت محکوم به اعدام شده بودند. سروان مختاری، محقق و مهدی اکتشافی. با این اسامی من بعداً آشنا شدم. ما آنها را بناهای عدیلی، پیمان و مهدی خان می شناختیم. مرتضی اینها را مثل تخم چشم خودش می پاشید. رابط آنها با خارج بود. وقتی من به حریم آن خانه راه یافتم هیچ چیز برایم غیرعادی نبود. من و مرتضی یک اتاق داشتیم. افرادی چند بخانه ما می آمدند و می رفتند. غالباً " جلساتی در آنجا برگزار می شد. وکیلی، بهزادی، میثری، سیامک و سبزواری که همه را ما به اسمهای مستعار می شناختیم بالباس عادی به منزل ما می آمدند.

مرتضی یکدقیقه بیکار نبود. از ۳۰ تیر بیعد فقط سری با داره میزد و تقریباً تمام اوقاتش را برای حزب کار میکرد. تا قبل از ۲۸ مرداد در غالب روزنامه ها و مجلات آزاد حزب مقاله می نوشت، نقدهای ادبی، معرفی کتاب، شعر، داستان کوتاه و طرح مسائل اجتماعی. از لایبالی بودن و عمر را به عبث گذراندن بیزار بود. از کودکی همینگونه بود. بیاد دارم روزی بمن گفت: " تمام اوقاتیکه بچه های همسن من به بازی و بی عاری مشغول بودند عمر من در کتابفروشیها می گذشت." با اغلب کتابفروشیهای تهران آشنا بود و دوستانشان داشت. با همه تنگدستی اش تقریباً " همه مجلات آنزمان را می خرید و مطالعه میکرد. با نام خودش و با چندین نام مستعار مثل دلپاک، آویده، آبنوس، بیزار، پگاه و غیره مینوشت. چند داستان کوتاه بتاریخ ۱۳۲۲ در همدان و نیز دفترش شامل چند داستان کوتاه در سالهای ۲۸ و ۲۹ در تهران نوشته است. عمیق و پیر وسعت میخواند و عاشق این بود که کارهای دوستانش را به چاپ برساند. " وداع با اسلحه" را برای نجف دریا بندری غلط گیری میکرد، برای اسلامی که در پاریس بود کتاب شعر " گناه" را چاپ میکرد و خوشحال بود که برای اولین بار در ایران کتابی بدون غلط چاپ کرده است. به " سیاه مشق" سایه و " مروارید" جان اشتین بک، ترجمه محبوب، مقدمه می نوشت. به مجله ها و روزنامه ها در زمینه های مختلف هنری، ادبی، اجتماعی و فلسفی مقاله میداد و نقد کتاب می نوشت. او بابیشتر مجلات و روزنامه های آنروز مثل " کبوتر صلح"، " مصلحت"، " پیک صلح" و روزنامه هائی چون " بسوی آینده"، " شهباز" هفته نامه " سوگند" و بسیار نشریات دیگر که نامشان در ذهنم نیست همکاری داشت. قبل از آن در سال های ۲۰ تا ۲۲ قطعات ادبی و اشعارش را در نشریه " گلهای رنگارنگ" چاپ میکرد. روزنامه نگاری را دوست داشت. سریع و روان می نوشت و وقتی قلم روی کاغذ می گذاشت غالباً بدون خط خوردگی تا به آخر می رفت. ظرافتهای او در نامه نگاری فوق العاده بود. متأسفم که غالب نامه های از بین رفته ولی از همانها هم که باقی مانده است به حساسیت روح او و روانی قلمش می توان پی برد.

به نهضت زنان معتقد بود و شاید بهمین دلیل مدتها سردبیری " مجله بانو"

را داشت و هم در آن مجله آثار بسیار دارد. به زن با دیده احترام می‌نگریست. وقتی با او ازدواج کردم مرا تشویق میکرد که مقالات خانم فاطمه سیاح را جمع‌آوری کنم. برای او ارج خاصی قائل بود.

ما ۲۷ خرداد ۱۳۳۳ عروسی کردیم. خانه ما مخفی بود و من به ناچار میبایست جای دیگری را به خانواده‌ام نشانی میدادم. پسر دایی مرتضی ما را پذیرا شد. من ۱۵ روز اول زندگیم را به‌ظاهر در آنجا گذراندم تا دیدوبازدیدها فروکش کرد. ماجرای این ۱۵ روز خود داستانی شنیدنی دارد که فعلاً از شرح آن میگذرم. سرانجام از سه راه زندان به خانقاه باریافتم و در کاشانه خود مأوا گزیدم. خانه نسبتاً قدیمی و متوسطی بود با چهار یا پنج اتاق. یکی دست‌مادر و خواهرکیوان بود. یکی دست‌ما و بقیه دست‌دوستانمان که مخفی بودند. در این خانه بعلت شرایط جدید، کارهای حزبی من بکلی تعطیل شد. مرتضی شدیداً "فعال بود و من به او غبطه میخوردم. روزی به مرتضی گفتم چرا من نباید مثل سابق کار کنم؟ گفت در اینباره با حزب صحبت خواهد کرد و دلداریم داد که "کاری که می‌کنی خود بسیار ارزشمند است."

من و مرتضی شادترین روزهای زندگی خود را میگذرانیدیم. او عشق را با تمام تجلیات شاعرانه و انسانی اش می‌شناخت و می‌پرستید. در یکی از نامه‌هایش به فریدون رهنما می‌نویسد:

"... آخرین شعرش (یعنی شعرکولی)... راجع به حریق خانه صلح بود که دشمنان عامل آن بودند عنوان شعر چنین است: "من باین مشت پراز خاکستر" پس از آن شعر، بقرار اطلاع شعری هم برای قلبش ساخته که در آن حرف مردم نیست. این توضیح برادرش است. و من تعجب می‌کنم چگونه مردم جرات دارند مردم را از قلب خود جدا بدانند. شاعر عشقش چه به مردم و چه به معشوقش، در هر حال اگر جوهر هنر در آن باشد جالب است. هنر هم جدا از بشر نمی‌تواند وجود یابد... مگر زیبایی گلبرگها و گل‌سنگهای طبیعت و کوهسارها. هر جا که انسان معرفت و ذوق خود را در همان عشقش-بهر چه هست- جا داد هنر بوجود میآید و این یکطرفش مسلماً "به انسان راه دارد: آنجا که از شاعر شروع می‌شود. و همین کافیست. زیرا شاعر چگونه می‌تواند جدا از مردمش و بیرون از تاثیر مردم یک هنرمند باشد. جز این هرچه باشد آسمان بی ستاره است. کور است. تاریک است. گرفته است. حقیر است." (۱۳۳۱/۲/۱۰)

و در یکی از یادداشت‌هایش می‌نویسد:

"... ضمن صحبت‌های دیگر به ناصر مجد گفتم من پوری را خیلی بیشتر از یک همسر، بچشم یک رفیق والای خودم نگاه می‌کنم."

از همین جهت است که نسبت به او عجیب احترام‌وستایی درخودم حس میکنم. پیش هیچ رفیقی، هیچ زنی، هیچ کسی اینقدر فروتن و اینقدر پرازرم نبوده‌ام که پیش پوری هستم. من پوری را جواهرعشق خودم می‌بینم یعنی اینکه ازعشق زن و مردی بالاتر، از رفاقت و دوستی بسیط‌تر، از مونس و همدلی عمیق‌تر ... بقدرایمان خودمان و متناسب با هدف عالی زندگی‌مان او را میخواهم... " (۱۳۳۳/۲/۱۲)

او همه مردم را دوست می‌داشت. به انسان، این جوهر هستی، عارفانه احترام میگذاشت. خواهر و مادرش در این میان سهمی بسزا داشتند. پروانه وار بدور آنها می‌گشت و مواظبشان بود. و اینهمه را میتوان از خود او شنید:

"... دیشت هنگامیکه با تلفن دانستم که امروز حرکت خواهیم کرد، رفقا که بامن بودند دیدند که چگونه از شوق و نشاط در جای خود آرام نداشتم و بطور یکپارچه اشتیاق و ذوق و خوشحالی شده بودم... من در آن حال قیافه نجیب مادر مهربانم را (که) با چشم انتظاری دیدار مرا طالب و مشتاق است میدیدم و علاقه بی پایان را از چشمان نافذ او که شعاع محبت دارد حس میکردم... خواهر عزیزم را که نیمیدانم چقدر او را دوست دارم، دیدم که لبخند زنان و ذوق کنان مرا نگریست و سلام کرد. ("از قطعه مژده دیدار" - تهران ۱۳۲۲/۱۱/۵)

و سپس آرزو میکند که " این یک شب و روز هم هرچه زودتر تمام شود" و اودرکنار خواهر و مادرش باشد و یکی دو صفحه درباره این مژده و در وصف محبت بطور کلی و مادر و خواهر خود سخن بگوید. این قطعه را در اوایل جوانی و حدود پانزده سال قبل از شهادتش نوشته است. لکن او همه عمر با همین احساس خواهر و مادرش را گرامی میداشت. من چه بگویم؟ آخرین نامه‌اش بهترین گواه من است.

کیوان عاشق همه دوستانش بود و دوستانش نیز که از دسته‌ها و گروه‌های مختلف وجه بسیار با تفکرها و اندیشه‌های گوناگون بودند به او اعتماد و اعتقادی عجیب داشتند. مرتضی با دوستان کارگوش و با دوستان ادبیش اُخت‌تر از دیگران بود. نسبت به یک یک آنها احساس مسئولیت میکرد و از روی هیچ خطائی یا هیچ لغزشی سرسری رد نمی‌شد و برادرانه مواظب همه اعمال و حرکات یا رانش بود. بهمین دلیل وقتی دوستی برای او می‌نویسد که دیگر حوصله خواندن این درس را ندارد و منظرش این بوده که دیگر روزنامه " مردم " را برایش نفرستد، به او جواب میدهد:

" دوست عزیز خوب من ... بسیاری از مردم برای خواندن این

* کیوان در گوشه ای توضیح داده که منظرش از درس " روزنامه " است.

درس از هزاران نوع راحتی، آسودگی، لذت، تنعم و غیره و غیره صرفنظر کرده‌اند که هیچ، چیز مهمی نیست، حتی از جان خود گذشته‌اند و شما خوب میدانید که زندانها دیده‌اند و در بریدریها، تبعیدها و شکنجه‌ها و مردنها را نیز با اراده و دلخواه عجیبی تحمل کرده‌اند و حالا نیز با هزاران زحمت و سختی و خطر بسیاری از مردم این درس را ادامه می‌دهند... حالا میخواهم شما را جلوی تاریخ زندگی و مرگ هزاران کسانسی بگذارم که این درس را خوانده‌اند و گفته‌اند باید خوانند و رفت، زیرا درس زندگی و مردانگی است... آنوقت سزاوار نیست در قبال چنین وضعی حتی برای خواندن درس زندگی و مردانگی بگوئیم که حوصله نداریم. در حالیکه شما آنقدر خوب هستید که من بشما معتقد می‌باشم." * (۷/ اسفند/ ۱۳۲۹)

مرتضی دلش برای مردم خودش، برای جزء جزء خاک و وطنش، برای آثار تاریخی این آب و خاک می‌تپد و همه را همچون ذرات وجود خودش دوست میدارد. در نامه ای به یکی از دوستانش - که متاسفانه در این بیست و چند سال هرگز سعادت دیدارشان دست نداد - می‌نویسد:

"... تازگی از شهر شما آمده‌ام. داشتند مسجد جامع یزد را تعمیر میکردند... من مسجد جامع را خوب تماشا کردم. اسلوب ساختمان سردر، مغازه‌ها، گنبد... غرفه‌های مختلف مسجد... کیفیت تزئینات داخلی صحن و زیر گنبد، همه جنبه خاصی دارد که مسجد جامع یزد را از نوع و اسلوب سایر مساجد شهرهای دیگر (و از جمله اصفهان) جدا میکند."

کیوان سپس قسمتهای مختلف این مسجد را از نظر هنری وصف میکند و جابجا آنرا با مسجد شیخ لطف‌الله و مساجد دیگر مقایسه میکند و سپس به شهر می‌رود و چنین ادامه میدهد:

"... کارگاههای متعدد" شعر بافی " شهر شما هر آدمی را متوجه خود میکند: صدها و صدها کارگردر حفره و گودالی تا گلو فرو رفته‌اند و پارچه‌های زیبا و نیازمندیهای پارچه‌بسی مردم را می‌سازند و کارگاههای آنها حتی از داشتن نور کافی و عجیب‌تر از آن حتی یک در ورودی به اندازه قامت انسان محروم است. " (۱۱/ تیرماه/ ۱۳۳۱)

کیوان در همین نامه تعجب میکند که چطور کسی " همت نمیکند مدخل ایمن کارگاهها را دستکم باندازه قامت یک آدم بزرگ سازد که مدخل به این کوتاهی همه روزه پشت صدها و صدها انسان را خم و دولا نکند."

خواهرم در مرداد ماه ما را به خانه بیلاقی کوچکی که در نزدیکی تهران داشت دعوت کرده بود. مرتضی آنروزها خیلی گرفتار بود. عباسی را که ما بنام جواد می شناختیم گرفته بودند و همه نگران بودند. من کمتر از همه از اهمیت قضیه اطلاع داشتم. سرانجام مرتضی توانست بیکهفته‌ای را از حزب مرخصی بگیرد. قرار بود ده روزی بمانیم. هنوز دو روز نگذشته مرتضی گفت قراری دارد و باید برود تهران و شب بر میگردد. از غروب سرجاده به انتظارش نشستم. آخرهای شب پیدایش شد. همه وجودم سراپا او بود. این اولین دوری ما از هم بود. شب بمن گفت که چهارشنبه باید مجدداً " بتهران برود. شب چهارشنبه که رسید دلم دگرگونه شد. گفتم: مرتضی، منم با تو می‌آیم. اصرار کرد که بمانم گفت که روز بعد برمیگردد و تا آخر هفته میتوانیم بمانیم. نتوانستم بپذیرم. دلم دگرگونه بود. خواهرم از این تصمیم نابهنگام بهت زده شده بود و با اصرار میخواست ما را نگهدارد. می گفت برایتان شام درست کرده‌ام، فایده نکرد. دلم دگرگونه شده بود. غروب در انتظار اتوبوس کنار جاده نشسته بودیم. شب شد و وسیله‌ای نرسید. عاقبت یک جیب‌ارثی ما را سوار کرد و تا شمیران آورد. از آنجا با اتوبوس‌بخانه آمدیم. دوم شهریور و از شبهای گرم تابستان بود. ما پشت بام می‌خوابیدیم. صبح مرتضی از خانه بیرون رفت. چندی بعد مادر مرتضی برای خرید روزمره خانه را ترک گفت ولی پس از چند دقیقه برگشت. درون هشتی به دیوار تکیه داد. رنگش مثل گچ سفید شده بود. سراسیمه در آغوش کشیدم و گفتم مادر چه شده است؟ گفت: "پوری خانم، من نگفتم از این خانه آتش مبارد؟ همسایه‌ها روی بام سربازها را نشانم دادند." من بلافاصله او را ترک کردم و بنزد مختاری رفتم و ماجرا را گفتم. از حیاط نگاه کردم چیزی ندیدم. گفتم من به‌وی برداشتن پتو از لای رختخوابها به پشت بام می روم. همینکار را کردم و دیدم که سربازها با سرنیزه روی بام مشترک‌خانه ما و همسایه راه می روند ولی توجهشان بیشتر به خانه همسایه است، باخونسردی پتوئی از لای رختخوابمان برداشتم، و آدم پائین، سربازها چیزی نگفتند فقط خیره خیره نگاه کردند. ماجرا را به دوستانمان گفتم و از آنها خواستم که خانه را ترک نکنند. در کوچه کسی نبود. ظاهراً "ما موران به خانه بغلی ریخته بودند. بعدها شنیدم که افسری که هنوز شناخته نشده بود عمداً آنها را به آن خانه کشیده بود که ما را متوجه قضیه کند. مختاری و محقق را من با خودم بردم و در خیابان سوار تاکسی کردم. وقتی برگشتم مهدی خان رفته بود. نمی دانستم کجا رفته ولی مختاری بمن گفت به مرتضی بگویم که به خانه حاجی می روند. من نمی دانستم این " حاجی " کیست؟

تا مرتضی بیاید من اتاق خودمان را از روزنامه و اسناد و مدارک پاک کردم و همه را بردم ریختم توی یک پستوئی که مقداری دیگر نیز اسناد و مدارک در آن بود و درش را قفل کردم. مرتضی رسید، ماجرا را برایش گفتم. گفت کارتهای حزبی‌مان؟ خواستم از او بگیرم نگذاشت. گفت میدهم به مادرم قایم‌ش کند. در همین گیرودار در زدند. من رفتم در را باز کنم هنوز لای در را باز نکرده عده‌ای بالباس نظامی

ویکنفر غیرنظامی ریختند تووگفتند باید خانه را بکردند. سه ساعت یا بیشتر در خانه ما بودند. می شود درباره این سه ساعت صدها صفحه نوشت.

وقتی بالاخره کارتها بدستان افتاد، در آن پستو شکسته شد و بسیاری چیزها برآنها مسلم شد، رفتارشان وحشیانه تر شد. کلمات رکیکی که ازدهانشان خارج میتد ناکفتنی است. یکی فریاد میکشید من همان سیاحتگرم که در روزنامه‌ها بیتان بمن فحش میدادید، دیگری میگفت مرانمی شناسید؟ من سرگرد زیبایی معروفم که پاهای وارطان را بادت خودم قطع کردم. خشم وانتقام سراپای وجودم را فرا گرفت. چاره‌ای نداشتم جز اینکه روی برتایم. اوایل با آنها به استهزاء گفتگو میکردم، همه جا به دنبالشان بودم. چراغی در آشپزخانه دود می‌زد. یکی از آنها گفت چراغ دود میزند. باطعنه گفتم دودش بچشم ظالمان خواهد رفت. گفت: حالا برو بکش پائین. گفتم: بالاتر خواهد رفت... اینها موقعی بود که هنوز چیزی گیر نیآورده بودند. بعداز آن دیگر امکان برخورد‌های انسانی وجود نداشت. وقتی هنوز سرگرم بازجوئی بودند، ما اجازه خواستیم که ناهار بخوریم. من میخواستم به این بهانه دمی بامرتضی تنها بمانم. من او و رفتیم توی اتاق خودمان. بشقابی در دست نشستیم، ولی نمیتوانستیم حرف بزنیم. بالاخره من دستم را گذاشتم روی زانوی او و گفتم: مرتضی جان ما بزودی همدیگر را خواهیم دید. نگاهی بمن کرد. دستم را گرفت وگفت: این بارخیلی مشکل است. به این زودیها نمی شود. گفتم از من مطمئن باش. به مهربانی نگاه کرد و هیچ نگفت... تمام خوشیهای من از این بود که بموقع سه رفیق مخفی مان را فرار داده بودم. غافل ازاینکه مختاری و محقق ظاهرا " همانروز در همان خانه " حاجی " دستگیر میشوند.

بازجوئی تمام شده بود و صورت مجلس را آوردند پهلوی من که امضاء کنم. تو هشتی خانه ایستاده بودم. گفتم من این را امضاء نمیکنم. شما ازاتاق ما چیزی بدست نیآوردید. اتاقهای آنطرفی اجاره دودانشجو بوده است و ما از محتویات آنها بیخبریم. آنرا بردند پهلوی مرتضی اوهم همین جواب را داد. ناگهان سیاحتگر و چندسرباز ریختند سر مرتضی بامشت ولگد و قنذاق تفنگ برسر و جان او کوبیدند. یک لحظه رفتم جلو، مادر مرتضی فریاد کشید و حالش بهم خورد، سراسیمه از صحنه دورش کردم وفاطی را کنارش نشاندم و برگشتم تو هشتی. مرتضی زیرضربان آنها تاملی شد ولی هیچ صدائی حتی یک آخ از او نشنیدم. ما جرای ژولیوس فوجیک و همسرش بیامد آمد. قرص و استوار ایستادم. فکر کردم کوچکترین تظاهرن به بیتابی ضربه های دیگری بر او واردخواهد آورد. بالاخره دست کشیدند و من بهت زده دیدم که مرتضی از میان آنها قد علم کرد. بنظرم رسید که سروی آراسته از زمین سر برکشیده و میروود تا بفلک برسد. او را در جیبی انداختند و بردند و من وفاطی و اختر، همسر مختاری و بچهاش را در جیبی دیگر. اختربخاطر بچهاش بی تابیی میکرد و من بیش از همه برای او نگران بودم. ما او را دخترخاله مرتضی و مهمان موقت خودمان معرفی کرده بودیم. می ترسیدم که مبادا از طریق او به مختاری که فکر میکردم نجات یافته است پی ببرند. تمام راه التماس کردم که اختر را آزاد کنید. خوشبختانه کارت عضویت هم نداشت. ما را بکراست پهلوی سرهنگ امجدی بردند. از او تمنا کردم که با من هرچه میکنند بکنند ولی اختر را آزاد

کنند. بجهاش بی تابی میکرد. بالاخره یکی از افسران که شاید همان افسر نا شناخته بود چیزی در گوش امجدی زمزمه کرد و او رضایت داد که اختر آزاد شود. انکار ماموریت تمام شده بود. هرگز چنین شادی بمن دست نداده بود. در همین هنگام امجدی از من خواست صورتمجلس را امضاء کنم. گفتم نمیکنم و دلیلم را تکرار کردم اشاره ای کرد و پس از چند دقیقه مرتضی را آوردند. دستهایش به پشت بسته شده بود و صورتش سیاه و کبود و باد کرده و خونین بود. مطلقاً "تشخیص داده نمیشد. در سکوت مطلق همدیگر را نگاه کردیم. من بکلی خفه شده بودم. ژولیوس فوجیک، ژولیوس فوجیک، ژولیوس فوجیک. این تنها چیزی بود که بمغزم می آمد و میرفت. از استقامت و خونسردی خودم به حیرت افتاده بودم. امجدی گفت باز هم امضاء نمی کنی؟ گفتم باز هم نمی کنم. گفت ببری دش و مرتضی را بردند. و این آخرین دیدار ما بود. نگاهش همچنان در جانم می خلد...



من و فاطی بزندان قصر تحویل داده شدیم و او به قزل قلعه. هریک درسولوی جداگانه. دیگر بیش از این یارای گفتن ندارم. چگونه شد که اورفت؟ آیا اورفته است؟ آیا او باز خواهد گشت؟ کیوان ستاره شد؟ در زندان مثل سنگ خارا ایستاد و حلاج وار همه شکنجه ها را تحمل کرد. هر جا دستش رسید، روی دیوار حمام معروف قزل قلعه که شکنجه گاه زندان بود، روی لیوان مسی زندان و ته بشقابهای فلزی با ناخن یا هروسيله ای که بدستش میافتاد حک میکرد:

درد و آزار شکنجه چند روزی بیش نیست
راز دار خلق اگر باشی همیشه زنده ای

سحر گاه ۲۷ مهر ۱۳۳۳ او ، که غیرنظامی بود ، ونه تن از یاران افسرش را از خواب بیدار میکنند که وصیت نامه شان را بنویسند . و مرتضی چه داشت کـــه بنویسد . حقوق او در حدود چهارصدتومان بود که دویست تومان قسط میداد و من گمان میکنم حقوق دبیری ام کمتر از دویست تومان بود . فاطی درس میخواند و مادر مرتضی در خانه بود و مرتضی مقروض بود و ما هیچ نداشتیم . نه فرش برای فروختن و نه جواهری برای گرو گذاشتن . چند گلدان و بشقاب نقره و سرویس قاشق چنگال که به مناسبت عروسی بما هدیه داده شده بود ، توسط دژخیمان شاه غارت شد . بهمین دلیل در آخرین نامه اش می نویسد ... " کسانیکه از من طلب دارند و من نتوانستم قرضشان را بدهم و دینم را ادا کنم مرا ببخشند ."

بنابراین کیوان استوار و سرافراز ، بادستی محکم نامه اش را شروع میکند

مادر عزیزم یارو همسر عزیزم خواهر عزیزم

بدنبال زندگی و سرنوشت و سرانجام خود میروم . همه شما برای من عزیز و مهربان بودید و چقدر بمن محبت کرده اید اما من نتوانستم ، نتوانستم ام ، جبران کنم . اکنون که پاک و شریف میمیرم ، دلم خندانست که برای شما پسر ، دوست و شوهر و برادر نجیبی بودم ، همین کافیت . دوستانم زندگی ما را ادامه میدهند و رنگین میسازند ... همه را دوست دارم زیرا زندگی پاک و نجیبانه و شرافتمندانه را میپرستیده ام . زن عزیزم یادت باشد که " عمو تیغ تیغی " تو راه را تا بآخر طی کرد . خواهرم درسش را در دانشکده ...

و خاتمه میدهد که :

... و با یاد شما و همه خوبان زندگی را بصورت دیگر ادامه میدهم . بوسه های بیشمار برای همه یاران زندگی ام .

مرتضی کیوان

سه و نیم بعد از نیمه شب

دوشنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۳۳



شورای انقلاب در برابر وظایف بزرگ

واگذاری وظایف دولت موقت انقلاب به شورای انقلاب، گام مهمی بود که از سوی امام خمینی در جهت تحکیم دستاوردهای انقلاب و تشدید مبارزه علیه امپریالیسم امریکا برداشته شد. در تائید این گام انقلابی اعلامیه ای از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران انتشار یافت که بعلت اهمیت ویژه ای که دارد، به درج آن در " دنیا " می پردازیم.

در برابر موج عظیم ضد امپریالیستی و ابراز عدم اعتماد وسیعترین قشرهای مردم، دولت موقت مهندس مهدی بازرگان تاب نیاورد و استعفا داد - و در واقع سقوط کرد.

بفرمان امام خمینی، شورای انقلاب اداره امور کشور را در دوره انتقال بعهده گرفت. این تحول گام بزرگی است در جهت تداوم و گسترش انقلاب ضد امپریالیستی مردم ایران، "انقلابی است بزرگتر از انقلاب اول". دولت موقت در قله پیکار عظیم و فداکارانه توده های زحمتکش مردم بر سر کار آمد، ولی حاضر نشد وظایف ناشی از انقلاب را بدوش گیرد. این دولت تمام نیروی خود را بکار برد تا انرژی انقلاب را مهار کند، از سرعت رشد انقلاب بکاهد و شورانقلابی مردم را فروشانند. این دولت فرزند خلف انقلاب بزرگ مردم ایران نبود. تجسم سازشکاری محافل لیبرال بورژوازی بود که میخواستند انقلاب را در چارچوب منافع تنگ طبقاتی خود محصور کنند.

بر اثر این روش دولت موقت، انقلاب ایران از وحدت اراده و عمل محروم شد. دولت موقت، بجای اینکه مجری اراده مردم باشد، حساب جداگانه ای باز کرد و " دوگانگی قدرت " بوجود آورد، یعنی در برابر قدرت مردم و رهبری امام خمینی، قدرت دیگری علم کرد. این دوگانگی

قدرت، این جدا شدن دولت از مردم، طی هشت ماه زیانهای بزرگی به انقلاب زد. ادامه آن مقدور نبود دولت میبایست برود.

اینک این واقعه روی داده است. انقلاب کام بزرگی بسوی وحدت اراده و عمل برداشته و راه خود را بسوی پیشرفت بیش از پیش باز کرده است.

امام خمینی وظایف دولت موقت را بعهده شورای انقلاب گذاشته و به این ترتیب فرصت بسیار بزرگی به این شورا داده اند تا درجه شایستگی خود را در میدان عمل نشان دهد.

راهی که در برابر انقلاب ایران قرار دارد، یعنی وظایفی که بردوش شورای انقلاب افتاده، کاملاً روشن و مشخص است، این راه در روزهای اخیر و در سیل خروشان جنبش ضد آمریکائی مردم ایران، بنام "خط امام" نامیده شده، که دو خصلت اساسی آن عبارتست از: خصلت قاطع ضد امپریالیستی و خصلت آشکار خلقی.

در تمام بیانات امام خمینی در روزهای اخیر، جوانب مختلف این هر دو خصلت با صراحت تمام بیان شده است.

بعلاوه، شورای انقلاب تجربه غنی هشت ماهه پس از پیروزی انقلاب و تجربه تلخ دولت موقت را در اختیار دارد. در این هشت ماه ضرورتهای انقلاب و خواستهای مردم بروشنی نمایان شد. ما دیدیم که امپریالیسم جهانی، بسرکردگی امپریالیسم خونخوار آمریکا لحظه‌ای از توطئه و تحریک دست برنمیدارد و اگر جنبش انقلابی ایران پایگاههای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امپریالیسم را در کشور مادر هم نکوبد، راه توطئه باز خواهد بود. انقلاب ایران تنها در یک نبرد قاطع علیه امپریالیسم می تواند پیروز شود.

از جانب دیگر، تجربه هشت ماهه نشان داد که انقلاب در عرصه اقتصادی و اجتماعی نیز وظایف بزرگی بردوش دارد، که اگر از انجام آن سر به پیچد دچار شکست خواهد شد. کسانی که زمام حکومت انقلابی را بدست میگیرند، موظفند وابستگی اقتصادی را از میان ببرند تا تصمیمات قاطعی بسود تامين استقلال اقتصادی و در جهت منافع توده زحمتکش اتخاذ و اجرا کنند. در این هشت ماه، دولت موقت، بخاطر حفظ منافع

سرمایه داران ، از این امر امتناع کرد و با تعلل و مسامحه دشواریهای بزرگی در اقتصاد کشور بوجود آورد. قیمتها سرعت بالا میرود، کمیود برخی کالاها ضرور احساس میشود، ظرفیت تولیدی موسسات صنعتی بطور کامل بکار نیفتاده و درموردی رکود و کمکاری احساس میشود، بیکاری روزافزون است و ... برای فائق آمدن بر این دشواریها - که کاملاً قابل رفع است - باید برنامه و روح انقلابی داشت.

دولت موقت در هشت ماه گذشته به پاکسازی و نوسازی دستگاه دولتی پرداخته و کوشیده است این دستگاه را حفظ کند، درحالیکه با آن ماشین دولتی جهنمی ضد مردمی، هرگز نمیتوان انقلاب را پیش راند. تحولی بنیادی در سازمان دولتی و شیوه اداره کشور لازم است.

امام خمینی در فرمان خود بشورای انقلاب در این زمینه ها وظایف مشخصی تعیین کرده و از شورای انقلاب خواسته است که "در پاکسازی دستگاه های اداری و رفاه حال مستضعفان بی خانمان، بطور انقلابی و قاطع عمل کند."

این خواست امام ، خواست همه مردم ایران است .

امام فرمان ویژه ای نیز به هیئت حسن نیت مامور کردستان فرستاده و در آن اظهار امید کرده است که "رفاه حال برادران کرد بطور شایسته فراهم شود". این امید امام نیز امید همه مردم ایران است .

کمیته مرکزی حزب توده ایران تحولی را که در امر حکومت انقلابی رخ داده ، با خرسندی استقبال میکند . موضع حزب توده ایران در این مورد از هشت ماه پیش ، درست از زمانیکه دولت موقت بر سرکار آمد ، روشن بود . شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران ضمن پیش - بینی پیدایش قدرت دوگانه و تلاش محافل سرمایه داری وابسته برای مهار کردن انقلاب ایران ، با صراحت تمام این وظیفه را در برابر اعضاء و هواداران خود گذاشت که با همه نیروهای راستین انقلاب " بویژه نیروهای فعال انقلابی که تحت رهبری آیت الله خمینی هستند " متحد شوند و سدی در برابر " تلاشهای سازشکاران " بوجود آورند .

حزب توده ایران در تمام دوران پس از انقلاب ، بطور پیگیر در

این موضع قرارداداشته و در آینده نیز قرار خواهد داشت .
 حزب توده ایران آماده است که با تمام نیرو و امکانات خود برای
 پیروز کردن " خط امام " ، به شورای انقلاب کمک کند . اعضاء و هواداران
 حزب توده ایران در هر جا که هستند با شور و فداکاری تمام در رفع
 دشواریهای انقلاب خواهند کوشید و جبهه اصلی نبرد را که جبهه ضد
 امپریالیستی است ، رها نخواهند کرد .
 ما اطمینان داریم که جز با وحدت همه نیروهای راستین انقلابی ،
 پیروزی بر امپریالیسم خونخوار و توطئه‌گر آمریکا مقدور نیست . ما مبشر
 جبهه متحد خلق هستیم و در راه ایجاد این جبهه ، در میدان نبرد ،
 از هیچ کوششی فرو گزار نخواهیم کرد .
 کمیته مرکزی حزب توده ایران

۱۵ آبان ۱۳۵۸

برقرار باد

اتحاد همه نیروهای

ضد امپریالیستی و دمکراتیک ایران

در جبهه متحد خلق

بشریت به قرن بیست و یکم در
شرایط صلح جهانی و دوستی
خلقها وارد میشود.
لئونید برژنف

به مردم فردا

زمانه قرعه نوی زند به نام شما
خوشا شما که جهان می رود به کام شما

در این هوا چه نفسها پرآتش است و خوش است
که بوی عود دل ماست در مشام شما

تنور سینه سوزان ما به یاد آرید
کز آتش دل ما پخته گشت خام شما

فروغ گوهری از گنجخانه شب ماست
چراغ صبح که بر دند زبام شما

زمان به دست شما می دهد زمام مراد
از آنکه هست به دست خرد زمام شما

همای اوج سعادت که می گریخت ز خاک،
شد از امان زمین، دانه چین دام شما

ز صدق آینه کردار صبح خیزان بود
که نقش طلعت خورشید یافت شام شما

به زیر ران طلب زین کنید اسب مراد
که چون سمنند زمین شد ستاره رام شما

به شعر سایه در آن بزمگاه آزادی
طرب کنید که پر نوباد جام ما

آمریکا، آمریکا ننگ به نیرنگ تو

انقلاب برومند خلق را استوارتر سازیم

ر.نا فعی



مضمون اساسی انقلاب شکوهمند و رهائی بخش مردم ایران در این مقطع تاریخی

نبرد با امپریالیسم ، و در راس آن امپریالیسم آمریکا است .
بزرگترین سد در راه مبارزه قاطع و شمریخش علیه امپریالیسم ، برانداختن رژیم فاسد و ضد مردمی پهلوی بود که با نبرد قهرمانانه مردم ایران و دادن دهها هزار شهید به هدف خودمبنی بر شکستن این " سد " رسید . اما شکستن این سد فقط مقدمه‌ای بود برای رسیدن به هدف بزرگتر این نبرد یعنی ریشه کن ساختن نفوذ کامل امپریالیسم ، بویژه امپریالیسم آمریکا ، از کلیه بنیانهای سیاسی و اقتصادی ، اجتماعی ، نظامی و فرهنگی و تامین استقلال کشور در تمام ابعاد و وجوه آن و ایجاد اقتصادی شکوفان به سود زحمتکشان و تامین آزادیها و حقوق دموکراتیک .
اما این نبرد بزرگ بجای آنکه تشدید شود و قاطعیت و برندگی پیشین خود را حفظ کند بدلیل خصلت سازشکارانه بورژوازی لیبرال که پس از سقوط رژیم استبداد سلطنتی

انقلاب را تمام شده تلقی میکرد، کند شد. همانطور که در روزنامه "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران آمده است "قشر فوقانی بورژوازی ملی که از بنیادگرائی (رادیکالیسم) جناح قاطع رهبری امام خمینی نگران بود. با مطلق کردن شعارهای ضد استبدادی، با متهم کردن جناح رادیکال به "فالانژیسم" و "یا" "فاشیسم" و ایجاد "نوع جدید استبداد" از همان آغاز شیوه لند لند و فاصله گیری رادپیش گرفت و با رهبری برخی از رجال دولتی و روحانی، عملاً یک "جبهه نامرئی" در مقابل انقلاب و رهبری آن، امام خمینی بوجود آورد."

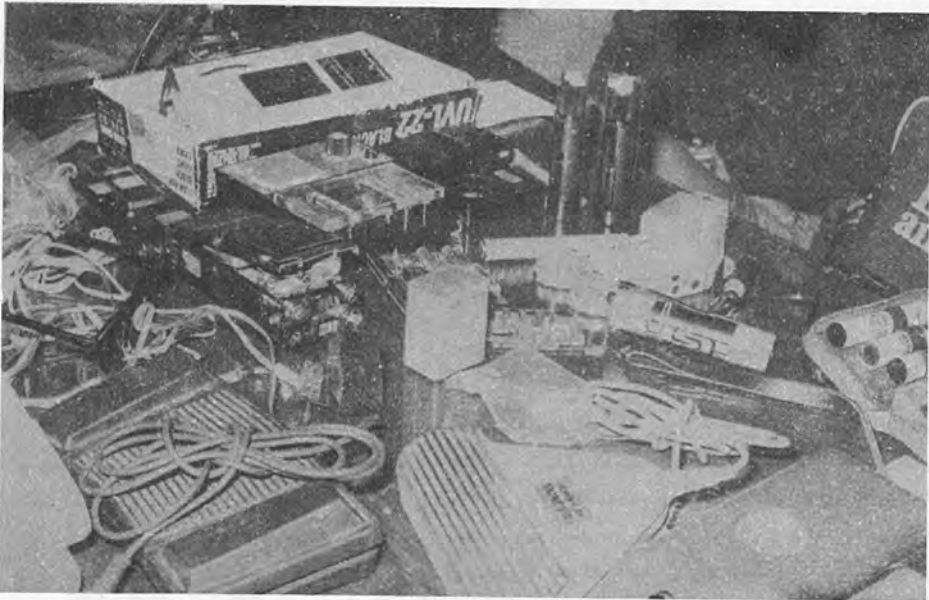
بیانگر این موضع طبقاتی دولت موقت مهندس بازرگان و سیاست گام بیگام او بود. دولت بازرگان برای تصرف مواضع اقتصادی بورژوازی وابسته و زمین داری بزرگ نه تنها قاطعیت به خرج نداد، بلکه این وابستگی را بعنوان امری که باید تحمل کرد، تلقی نمود. طبیعی است که نفوذ عوامل سرمایه داران و زمینداران بزرگ در دستگاه دولتی شماری جز این نمیتوانست داشته باشد. دولت بازرگان کوشش فراوانی برای متوقف ساختن مجازات عوامل رژیم گذشته بکار برد. همزمان با تبلیغات شدید امپریالیستی و صهیونیستی علیه این گام انقلابی، بازرگان نیز برای تخطئه کردن و بی اعتبار ساختن حکام دادگاههای انقلاب آنها را حتی "انتقام جوئی" و "تصفیه حساب نامید."

کار این برخورد غیر انقلابی بمسائل تا بآنجا کشید که علاوه بر نمایندگان زمینداران و سرمایه داران بزرگ، عوامل "ساواک" هم با استفاده از آشفتگی حاکم بر سازمانهای دولتی که یکی دیگر از نتایج سیاست سازشکارانه دولت بود بدرون دستگاههای اداری راه یافتند. مجموعه این خط مشی به ضد انقلاب فرصت داد تا از گیجی و آشفتگی ناشی از ضربات جانانه انقلاب بخود آید، نیروهای پراکنده خود را گرد آورد، آنها را از نوسازمان دهد و با استفاده از امکانات و بیهانه های که چپ نماها و چپ روها بدست میدادند و نیز با بهره برداری از برخی نابسامانیهای اجتناب ناپذیر دوران گذار و همچنین کجکاری های ناشی از انحمارطلبی نیروهای راست گرا، فعالیتهای تخریبی خود را تشدید کند.

این رخدادها پی در پی و دل شکن که با انتظارات انقلابی مردم کاملاً در تضاد بود، سبب بروز تشدید ناراضیاتی در بین آنها و در مواردی حتی نومیدی و سرخوردگی آنها گشت. و عدم استقبال آنها از انتخابات شوراها بارزترین بیانگر این سرخوردگی بود. و همین عوامل به نیروهای راستگرا و قشری امکان داد که با استفاده از برخی اقدامات نادرست چپ روها و خرابکاریهای عمدی ضد انقلاب که با چپ نمائی سعی در گل آلود کردن آب میکردند دست به یک حمله وسیع به کلیه سازمانها و نیروهای چپ، حتی نیروهای چپ مذهبی بزنند و موفقیتهای گذرا نیز بدست آورد. خوشبختانه این موفقیت راستگرایان، دولت مستعجل بود.

اما "انقلاب ایران علیرغم تلو تلخوردنهای گاه به گاه و درجا زدن های موقتی از خصلت رشد یابندگی و عمیق شدن برخوردار است. این خصلت پویا و هدفمند از مرحله تکوین انقلاب تا قیام بهمن ماه، که رژیم گنبدیده و وابسته به امپریالیسم را درهم شکست، و از قیام بهمن ماه تا امروز صرفنظر از برخی چرخشها و تزلزلهای یاد شده

همواره مشخصه انقلاب بزرگ و ضد امپریالیستی و خلقی ما و پشتوانه و منبع نیروی آن بوده است. * پذیرش شاه از سوی آمریکا و اکنش اشغال " مرکز حکومت آمریکا در ایران " یعنی سفارتخانه آنرا که در حقیقت مرکز جاسوسی و توطئه بود، در پی داشت . توطئه پذیرش شاه از سوی آمریکا به بهانه معالجه، که سخت موجب طغیان خشم مردم شد دولت بازرگان را برآن داشت که با همان شیوه سازشکارانه ۸ ماهه از در مصالحه در آید و فقط باین اکتفا کرد که از دولت آمریکا بخواهد تا به دو نفر از پزشکان ایرانی اجازه معاینه شاه را بدهد، که پذیرفته هم نشد . سرانجام جوانان مبارزی که بیانگر صبر بی پایان رسیده مردم میهن ما بودند دست به اشغال سفارت آمریکا زدند . این گام دلیرانه بلافاصله مورد تأیید خلق قرار گرفت و از پشتیبانی خاص امام خمینی برخوردار شد . جوانان پیرو خط امام که سفارت را اشغال کرده و وعده ای از اعضای آنرا به گروگان گرفته بودند اعلام کردند تا زمانی که شاه بایران تحویل داده نشود سفارت و گروگانها را در اختیار خود نگاه خواهند داشت .



با کشف دستگاههای جاسوسی در جاسوخانه آمریکا دیگر کوچکترین تردیدی برای هیچکس باقی نمی ماند که وظیفه این جاسوخانه چه بوده است . آیت اله خمینی نمایندگان آمریکا از جمله کلارک ، وزیر دادگستری سابق آمریکا را که ما موریت داشتند برای آزاد شدن گروگانها بایران بیایند، به حضور نپذیرفت . دولت کارتر در برابر اقدامات قاطع ایران علیه امپریالیسم به تهدید و ارباب و اقدامات خصمانه متوسل شد . هنری جکسون سناتور آمریکائی از کشورهای غربی دعوت کرد تا از طرح دخالت مسلحانه مستقیم در امورد داخلی ایران پشتیبانی کنند، تفنگداران آمریکائی در بحرین و کویت پیاده شدند، میلیاردها دلار ذخایر ارزی ایران در بانکهای آمریکا

مسدود اعلام شد، آمریکا در صدد محاصره اقتصادی ایران برآمد و دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا را مورد پیگرد و آزار قرارداد ولی هیچیک از این تهدیدها و اقدامات نه تنها نتیجه‌ای ببار نیاورد، بلکه مردم ایران را در مبارزه علیه این دشمن شماره یک تمام خلقها مصمم تر کرد. ایران صدور نفت خود را به آمریکا قطع کرد، تمام قراردادهای منعقد شده میان ایران و آمریکا از جمله قرارداد نظامی ۱۹۵۹ فسخ شد، مردم ایران خرید و مصرف کالاهای آمریکائی را تحریم کردند، دامنه تظاهرات توده های مردم علیه این دشمن خونخوار روز بروز گسترده تر شد.

به جرئت میتوان گفت که در تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران، این مبارزه هیچگاه چنین ابعاد وسیعی نیافته بود مسلم است که این نبرد ضد امپریالیستی نمیتوانست در محدوده مبارزات سیاسی بماند، زیرا که سیاست امپریالیستی ناشی از نظام اقتصادی غارتگر آن و بالتبع در خدمت آنست. و همانطور که دیدیم این مبارزه به عرصه اقتصادی نیز گسترش یافت. حملات اقتصادی آمریکا - در جوار حملات سیاسی و تهدیدهای نظامی و کارزار تبلیغاتی اش علیه انقلاب اسلامی ایران - از مدتها پیش آغاز شده بود از جمله با اشکال تراشی در تحویل وسائل یدکی مورد نیاز صنایع ایران. که با قطع خرید نفت و مسدود کردن میلیاردها دلار ذخایر ارزی ایران و تهدید به محاصره اقتصادی، تشدید شد.

اما این سیاست راهزانه امپریالیسم آمریکا، همراه با تهدیدها و توطئه‌ها بیش سبب برخاستن موج اعتراض در جهان شد. در خود آمریکا ۵ هزار نفر روحانی سیاه - پوست و نیز بسیاری از مردم آزادیخواه آن کشور با دست زدن به راه پیمائی های اعتراضی از انقلاب ایران جانبداری کردند.

سوریه و لیبی حمایت علنی خود را از ایران اعلام کردند. و عرفات برای جلب حمایت سران عرب از ایران سفر دوره‌ای خود را به منطقه خلیج فارس آغاز کرد. و پس از آنکه شوروی نیز حمایت قاطع خود را از انقلاب ایران اعلام کرد، مسلم شد که شکست آمریکا درین نبرد قطعی است.

معهدا همه این حمایتها و همبستگیها بی نتیجه خواهد بود اگر انقلاب ایران نتواند تمام مواضع سیاسی، اقتصادی، مالی، بازرگانی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم را در ایران ریشه کن سازد. این "انقلاب دوم" که آغاز شده باید با رسیدن به این هدفها به پیروزی واقعی دست یابد. ضامن رسیدن به این پیروزی قیام توده‌های میلیونی مردم است که به عنوان نیروی محرکه انقلاب عمل میکنند. و برای این که مردم به پیروزی دست یابند باید اقداماتی مشخص برای کوبیدن مواضع امپریالیسم در ایران اتخاذ گردد. کلیه قراردادهای نابرابر بازرگانی و اقتصادی با امپریالیسم آمریکا باید منتشر گردند و لغو شوند. تمام کارخانه‌ها، شرکتها، و موسساتی که به نحوی از انحاء وابسته به سرمایه آمریکائی هستند، باید ملی شوند. سرمایه‌داری وابسته و زمینداری وابسته به امپریالیسم باید ملغی گردد. ارتش که ساختار آن، باقیمانده از دوران طاغوت است و هدفش سرکوب انقلاب در ایران و منطقه بوده است، باید به یک ارتش انقلابی تبدیل شود و این امر فقط با بازنشسته کردن امرای آن میسر نیست. نظام اطلاعاتی ارتش - ساواک، ضد اطلاعات و اداره دوم

که در حقیقت شعب جاسوسی سیا در ارتش بوده‌اند باید منحل گردند. نظام تسلیحاتی آن که وابسته به صنایع اسلحه سازی امپریالیستی و در رأس آن امریکاست باید تغییر کند. نظام اخلاقی آن که مبنی بر اطاعت تعبدی است و نه همبستگی انقلابی باید دگرگون گردد. ونیز کلیه قراردادهای نظامی که ارتش ما را عملاً "به یک ارتش وابسته تبدیل کرده بود لغو شود.



مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران ، برهبری قاطع امام خمینی وارد مرحله تازه‌ای شده است . مشت کوبنده مردم ایران تمام توطئه های امپریالیسم امریکا را خنثی خواهد کرد. دولت امریکا باید شاه خائن و جنایتکار را به ایران تحویل دهد. هیچگونه تهدید نظامی و محاصره اقتصادی مردم ایران را از مبارزه متحد علیه این دشمن بشریت باز نخواهد داشت . مردم ایران در این آزمایش تاریخی نیز سربلند و پیروز خواهند شد. و چنانکه امام بارها گفته است " رمز این پیروزی وحدت مردم ایران است ."



«زمین» از دیدگاه سه شاعر

آنچه که در ادب ما " توارد " نام دارد، درباره سه شعر
زیرین که سه شاعر معاصر هریک بی خبر از دیگری در باره یک
موضوع واحد " زمین " سروده‌اند صادق است .
کنجکاوان میتوانند از نظر فلسفی و ادبی و هنری دید خاص
هریک از این سه شاعر را بررسی کنند، ولی از نظر اجتماعی
نکته آنست که موضوع " زمین " این بنگاه یکپارچه آدمیزاد،
در عصر ما بیش از همیشه به موضوع شعر بدل میشود. زیرا
ناقوسهای تاریخ از آن خبر میدهند که این گستره خون آلود
و تقسیم شده آدمی زاد، میتواند به سرای متحد انسانهای
متحد بدل شود و مسلما " بدل خواهد شد. همین بشارت است که
در پس این اشعار موج میزند. " دنیا "

احسان طبری

زمین که گورگاه وزادگاه زندگان،
سرشگاه بودنی است ،
چو ازدهای جادوئی ز ژرفنای خود برآورد
بساط نغز خرمی .
سپس به کام در کشد
هرآنچه بر بساط هشته بد .
به باد مرگ میدهد
هرآنچه را که کشته بد .

بسوی اوست بازگشت برگ ها و غنچه ها
بسوی اوست بازگشت چشم ها و دست ها
ازو بود به رشته ها گسست ها
به معبد شگرف اوست آخرین نشست ها .

مشو غمین که این زمین نا امین

چو رهزنی بجاده‌های زندگی کند کمین

که تا تنی نهان کند به متن سرد خود،

کنون

که بر زمین روی روان جوان کن از فروغ زندگی،

کنون

که بر زمین چمی، دمی نمی ز اشک خود

به خاک وی نثار کن .

بر این زمین پیر،

گورگاه و زادگاه خود گذار کن.

وز او بخواه همتی

که تا بر آن رونده‌ای ، نپیچی از سبیل مردمی دمی.

چو مرگ بی امان رسد ز راه چون درندگان ،

چنان روی به گور خود،

که از برش نروید

گیاه لعنتی ز تو

بزیر پای زندگان .

زمین ز گنج نغز خود تو را نثار داده است .

شکفتگی و خرمی به هر بهار داده است .

ز موج نیلگون بحر

صید کن نصیب خود .

به چرخ لاژورد دهر

پر بکش به طیب خود .

ز جادوی گیاه ها

بدست کن طیب خود .

نه گورگاه ،

کارگاه آدمی است این زمین .

هم او برادر تو ، مادر تو ، یاور تو است .

سرای آشنای گرم مهرپرور تو است .

بر این زمین عبث مرو

بیافرین .

بیافرین .

سیاوش کسرائی

یک مشت خاک و اینهمه گل؟

گلدان

گلخانه گشته از گلِ یاسم .

قلبم ،

تو را

زمین !

زایای جاودان !

این سرخ گل ، سرودِ سپاسم .

تهران - ۱۳۵۴

ه . ا . سایه

زین پیش ، شاعران شناخوان ، که چشمان

در سعدو نحس طالع وسیر ستاره بود ،

بس نکته‌های نغز و سخنهای پر نگار

گفتند در ستایش این گنبد کبود .

اما ، زمین که بیشتر از هرچه در جهان

شایسته ستایش و تکریم آدمی است ،

گمنام و ناشناخته وی سپاس ماند .

ای مادر ، ای زمین .

امروز ، این منم که ستایشگر توام .

از تست ریشه و رگ و خون و خروش من .

فرزند حقگزار تو و شاکر توام .

پس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت

توماندی و گشادگی بی کرانه ات .

طوفان نوح هم نتوانست شعله کشت

از آتش گداخته جاودانه ات .

هر پهلوان به خاک رسیدست گرده اش

غیر از تو ، ای زمین ، که درین صحنه ستیز

ماندی بجای خویش

پیوسته زورمند و گرانسنگ و استوار

فرزند بد سگالی اگرچون حرامیان

بر حرمت تو تاخت ،
هرگز تهی نشد دلت از مهر مادری
با جمله ناسپاسی فرزند بی شناخت .

آری، زمین ستایش و تکریم را سزاست
از اوست هرچه هست درین پهن بارگاه .
پروردگان دامن و گهواره وی اند
سهراب پهلوان و سلیمان پادشاه .

ای بس که تازیانه خونین برق و باد
پیچیده در دناک
بر گرده زمین ،

ای بس که سیل کف بلب آورده عبوس
جوشیده سهمناک بر این خاک سهمگین ،
زانگونه مرگبار که پنداشتی ، دریغ
دیگر زمین همیشه تهی مانده از حیات ،
اما ، زمین همیشه همانگونه سخت پشت
بیرون کشیده تن

از زیر هر بلا ،
و آغوش باز کرده به لبخند آفتاب
زربین و پر سخاوت و سرسبز و دلگشا ...

بگذار چون زمین
من بگذارم این شب طوفان گرفته را ،
آتکه به نوشند گهربار آفتاب
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را ...
دزاشیب ، تیرماه ۱۳۳۳



برابری حقوق زنان و انقلاب بزرگ ما

ملکه محمدی

زنان ایران ، ایستاده بر سنت نیرومند مبارزات خود برای آزادی، استقلال ملی و برابری حقوق طی صد سال اخیر، در انقلاب پربار بهمن چنان رخسار درخشانی از خود به نقش کشیدند، که از نوزائی زن ایرانی حکایت دارد. زنان در انقلاب پیشگام بودند و این حدیث‌این و آن نیست، بلکه گفته امام است که :

" اگر کسی با تاریخ صد ساله ایران آشنائی داشته باشد، میدانند که شما زنها در جنبشهای اصلی که در ایران رخ داده است ، از قبیل جنبش مشروطیت و تنباکو همدوش با مردها قیام میکردید و همینطور در انقلاب بزرگی که در زمان ما واقع شده ، پیشقدم بوده‌اید و نقش شما در این نهضت از مردها بیشتر بوده ، چون وقتی که شما به خیابانها ریختید و در مقابل تانکها و توپها تظاهر کردید، مردها قدرتشان چند برابر شد. پس از پیروزی انقلاب در امر پاکسازی و جهاد سازندگی نقش بزرگی را ایفا کردید. و موجب دلگرمی برادران رنج دیده کشاورز خود شدید" (امام خمینی در ملاقات با بانوان مشهد - آمل - آبادان)

زنان در دوران قبل از انقلاب ، در گیرودار مبارزه با یک رژیم بهیمی ، حقانیت خود، جوانی های سوخته و دل‌های داغ دیده راه پرچم پیکار علیه رژیم ددمنش شاه بدل کردند و هزاران هزار مبارز را گرد شعارهای رزمی خود و بر گور گمنام و با نام شهدای خود جمع آوردند. آنها با شرکت میلیونها نفری خود در انقلاب ، با عرضه حداکثر خودفراموشی، ایثار و جان‌بازی همراه با سایر گروهها و قشرها و طبقات محروم و رنج کشیده ، انقلاب را به ثمر رساندند .

پیروزی انقلاب ایران ، بی تردید بدون شرکت زنان، بدون فداکاری و قهرمانی آنان به ثمر نمی‌رسید، اما باید بیدرنگ افزود که جنبش مبارزاتی زنان نیز فقط در جریان این انقلاب مردمی بود که توانست بر چنین قله رفیعی از بلوغ و رشد دست یابد و بنوبه خود ویژگیهایی به انقلاب بخشد :

- برای نخستین بار در تاریخ مبارزات صدساله اخیر، زنان کارگر، دهقان، خانه‌دار، روشنفکر، دختران دانش‌آموز و دانشجو بصورت یک جنبش میلیونی فراگیر،

در انقلاب شرکت کردند. شرکت زنان در مبارزات گذشته، از جنبش تنباکو گرفته تا انقلاب مشروطیت و تا مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم و برای برابری حقوق، در دوران حاکمیت خاندان فاسد پهلوی، از نظر کمی و کیفی بهیچرو قابل سنجش با رویداد اخیر ایران نیست و این از ویژگیهای مبارزه زنان در دوران انقلاب است. — همدلی و هماوایی میان بخشهای مختلف زنان و نیز همبستگی میان همه اقشار زنان با سایر لایه‌ها و طبقات محروم و ستمکش، پدیده‌ای نو در تاریخ مبارزات مردم ایران است. چنین همبستگی گسترده‌ای بسی حیرت‌زا و سخت تنگ‌یاب است.

— انقلاب ایران، درحده رشد و آگاهی زنان و میزان شور و شوق آنان را به شرکت در مبارزات سیاسی و اجتماعی به چنان اوجی کشاند که در تاریخ ایران بی‌همانند بود. این اصل منطقی که دخالت در سیاست حدا از زندگی انسانها نیست، در میان عقب‌مانده‌ترین اقشار زنان رسوخ یافت.

— صفوف زنان بطور عمده از انحرافات و کجرویها منزه ماند و وفادار به خط امام و انقلاب مستضعفین، به حرکت خود در راه پیروزی نهائی ادامه میدهد.

زنان در جریان مبارزات صدساله اخیر مردم ایران، مراحل مبارزه را یکی پس از دیگری پیموده و توان خویش را در کوره مبارزات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آزموده‌اند، از آنجا که مبارزات زنان برای برابری حقوق، هرگز جدا از مبارزات عمومی مردم ایران، برای آزادی و استقلال ملی نبوده، با وجود موفقیت‌های جزئی، کوتاه مدت و فرعی، پیروزی کامل نداشته است، زیرا کشوری که خود در اسارت ارتجاع و امپریالیسم بود، نمیتوانست آزادکننده زنان باشد.

اکنون در دوران پیروزی، زنان از انقلاب بزرگ‌بهن، امید‌رهای دارند، رهایی از جنبش سنن، عادات، خرافات، رسوم و قوانین ذلت‌پذیر و تبعیض‌گرا. توقع زنان آن بوده‌و هست که انقلاب ایران بازآفرین معیارهای انسانی و ارزشهای واقعی در جامعه، و گورکن همه امتیازات حنسی و طبقاتی باشد، این انقلاب کسه انقلاب ستمکشان علیه ستمگران بوده است، برای زنان که محرومترین محرومانند، تیمارخواری کند و آنانرا از اعماق بی‌عدالتی، تبعیض و تحقیر بیرون کشد و بر جایگاه انسانی بنشانند.

سلسله پهلوی دشمن عمده برابری حقوق زن و مرد

در سالهایی که رضاخان سردار سپه، خود را شاه ایران خواند و دیکتاتور خویشت را پی نهاد، زنان ایرانی لغو امتیاز تنباکو، محو استبداد قاجار و ایجاد حکومت قانون، برای احراز حقوق برابر با مردان، مبارزه‌ها کرده‌بودند. بازتاب این مبارزات را میتوان در نخستین قانون اساسی ایران دید که تاکید برابری زن و مرد در همه عرصه‌های زندگی اقتصادی-اجتماعی و سیاسی بود. بازتاب زنان را در عین حال در جنبش ادبی دوران سلطنت رضاخان میتوان جست که علیرغم اختناق سیاه، ورود زنان را به اجتماع طلب میکرد و شاعران برجسته‌ای چون ایرج، عارف، ملک‌الشعراء بهار و پروین اعتصامی، بیانگران پرتوان آن بودند.

اما رضا شاه که منصوب امپریالیسم و دست‌نشانده آن بود، ضمن سرکوب جنبش عمومی مردم، جنبش زنان را نیز سرکوب کرد، سازمانهای واقعی زنان را برچید و

مجمع زنان تملق گوی دربار - کانون بانوان - را برحای آنها نشانند. در زمان رضا شاه، زنان نه تنها نتوانستند از مبارزه خود در راه مشروطیت و حکومت قانون، میوه چینی کنند، بلکه محرومیت زنان از همه حقوق انسانی‌شان، صورت قانونی یافت. قانون مدنی که در سال ۱۳۱۱ به تصویب رسید، میراث دوران رضا شاه است که فصل مربوط به حقوق خانواده آن با الهام از سنن قرون وسطایی، یاسای بردگی و بندگی زن است. و قانون انتخابات زمان رضا شاه، زنان را در زمره مجانین، افراد نابالغ و سفیه از شرکت در انتخابات بازداشت.

در دوران سلطنت محمدرضا این مهره امپریالیسم نیز علیرغم مبارزات گسترده نه تنها هیچ گام اساسی در راه رفع تبعیض از زنان برداشته نشد، بلکه قانون انتخابات و قانون مدنی دوران رضا شاه همچنان بر سرنوشت زن ایرانی حاکم ماند. هرچند که زنان زحمتکش همراه با برادران زحمتکش خود توانستند با مبارزات پیگیر، زیر پرچم حزب توده ایران، قانون کار را به رژیم تحمیل کنند که دستمزد برابر زن و مرد را برسمیت بشناسد و پاره‌ای از حقوق زنان زحمتکش را قوت قانونی بخشد، ولی این قوانین بر روی کاغذ ماند و هرگز عرصه عمل نیافت. علیرغم آنکه حزب توده ایران در نخستین مراسم نامنه خود، خواستار برابری کامل حقوق زن و مرد شد، فراکسیون حزب توده ایران در مجلس چهاردهم طرح واگذاری حق انتخاب کسب و انتخاب شدن به زنان را، به مجلس ارائه داد، ولی رژیم استبداد سلطنتی که بیانگر منافع فئودالها و سرمایه‌داران وابسته بود، مانع از تحقق آن شد و این زمانی بود که حکومت ملی در آذربایجان، حقوق برابر زنان را در یکی از مهمترین استانهای ایران تأمین کرد و برای نخستین بار زنان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهره‌مند شدند. حکومت خودمختار کردستان نیز حقوق برابر زنان را برسمیت شناخت.

"انقلاب سفید" شاه که بدروغ خود را ناحی زنان ایران قلمداد میکرد، جز اقدامی نواستعماری نبود که هیچ زنجیری را از دست و پای زنان نگشود، تنها در زیر ضربات مبارزه مردم و جبر زمان، در حلقهات نادری، از فشار سهمگین خود کاست. محمد رضا پهلوی سازمانهای اصیل پیکارجوی زنان را منحل کرد و سازمان زنان درباری را بریاست خواهرش اشرف‌بریا داشت، تا مبارزه زنان را از مسیر صحیح به کجراهه برد. حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در شرایطی به زنان واگذار شد که اثری از دموکراسی و حکومت قانون در کشور نبود و حقوق قانونی زن و مرد پایمال چکمه دیکتاتور بود. زنانی بنام نمایندگان زن بر کرسی‌های مجلس شورا و سنا تکیه زدند که جز در یوزگی خاندان پهلوی و شناخوانی درباریان فاسد، هنری نداشتند.

تصویری از بی‌حقوقی کامل زنان

پس از ۵۷ سال حکومت پهلوی ها

محرومیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی زنان را بی‌حقی در خانواده تکمیل کرده است. مواد مربوط به حقوق خانواده در قانون مدنی که هنوز هم متأسفانه به قوت خود باقی است بیانگر موضع برتری طلبانه مرد، تبعیض‌گرا و ظالمانه است. این قانون با الهام از سنن زیان بخش قرون و بدون توجه به شرایط زمان

ومکان، زن را دست بسته اسیر مرد ساخته است. این قانون درک علیل یک دیکتاتور خون آشام و چند حقوقدان درباری را از احکام اسلام نشان میدهد که تشابهی با اسلام مترقی ندارد.

واحد خانواده که باید از پیوند زن و مرد براساس عشق متقابل و تجانس روحی و معنوی بوجود آید و بر مبنای وحدت اراده و عمل قوام گیرد، در قانون مدنی ایران بر بنیان ست رئیس و مرئوس بنا گردیده و رابطه را بر سلطه قرار داده است. قانون مدنی مرد را رئیس خانواده می‌شناسد. بموجب این قانون مرد حق دارد هر لحظه که تصمیم بگیرد همسر خود را حتی بدون اطلاع او طلاق دهد. زن در مورد اقامتگاه خانواده حق رای و نظر ندارد و باید در خانه‌ای اقامت کند که شوهر برای او انتخاب کرده است، ولو این اقامتگاه احباری بعلت وجود ساکنانسی ناسازگار، جهنم داغ زندگی اعداد باشد، و نه کانون گرم خانواده. قانون مدنی دختر را در هیچ سنی برای تصمیم درباره ازدواج خود صالح نمی‌شناسد، او رافاقد شعور و ادراک میدانند و این حق را به پدر میدهد. چند همسری را حق مسلم مرد می‌شناسد و علاوه بر چهار زن عقدی، به او اجازه ازدواج منقطع میدهد، بهر تعداد که بخواهد. مادری که طفل را در دامن می‌پرورد حق ولایت به فرزند خود ندارد و این حق را قانون به پدر تفویض کرده است. حفاظت طفل، پس از طلاق به پدر و جد پدری واگذار شده و مادر در مورد پسر فقط تا دو سال و دختر تا ۷ سال حق نگهداری و سرپرستی دارد. قانون مدنی به شوهر حق میدهد که همسر خود را از اشتغال به شغلی که مورد علاقه او است، به بهانه مصالح خانوادگی باز دارد، مرد را مجاز میدانند که اگر بخواهد از مسافرت زن ممانعت بعمل آورد و ... و ... و ... در یک کلام مرد خدایگان زندگی زن است و نه همسر، همدل، همگام و رفیق راه و زندگی زن. این موضع تسلط مرد در خانواده که معجونی از امتیاز طلبی و تبعیض جنسی است، موجب شده که زن خودباخته از اینهمه بی‌عدالتی، با هزار زبان اعتراض کند، اما پای و پر گریز و رهایی نداشته باشد، زیرا ستم خانوادگی بر وابستگی اقتصادی زن استوار است، که نظام حاکم وابسته باستعمار و وابسته به استثمار بنا بر خصلت خود کوشش در تداوم این وابستگی داشته است.

در جهانی که در کشورهای پیشرفته، رقم اشتغال زنان ۳۵ تا ۵۰ درصد است، در ایران در پایان سلطه استبدادی خاندان پهلوی، زنان فقط ۱۳/۸ درصد نیروی کار را تشکیل میدادند و ۸۶/۲ درصد زنان اشتغالی جز خانه‌داری ندارند. در اینجاست که وابستگی اقتصادی زن گره‌گور محرومیت‌های اجتماعی و خانوادگی او میشود. از ویژگیهای مالکیت خصوصی در جامعه طبقاتی است که سهم زن در تقسیم کار اجتماعی منحصر به خانه‌داری است. تکامل مالکیت خصوصی و تشدید تضادهای اجتماعی، بخشی از زنان را وارد بازار کار میکند، اما حضور زن در تولید اجتماعی، در جامعه طبقاتی بمعنای رهایی اونیست، بلکه بمعنای سنگین کردن بار وظایف اوست.

۷۴/۵ درصد زنان در سطح کشور بیسوادند و این نسبت در میان زنان روستا نشین به ۹۱/۷ درصد میرسد. فرصت آموزش برابر نه تنها در نقطه آغاز، بلکه در جریان تحصیل هم برای دختران و زنان وجود ندارد و در هر ۱۰۰ دختر دبستانی، قریب نصف آنان به علل گوناگون، نرسیده به دبیرستان ترک تحصیل میکنند. علت ترک

تحصیل دختران را باید در بی بضاعتی خانواده‌ها هست. کودک همسری و به تعبیر دیگر ازدواج‌های زودرس‌ریشه در فقر دارد.

نرخ بالای بیسوادی در میان زنان، هم مانع بزرگ اشتغال و هم سدی در راه کسب تخصص و مهارت است. زنان کارگر نصف تا ثلث مردان مزد میگیرند، تضمین شغلی وجود ندارد و از تسهیلاتی که لازمه هماهنگ ساختن وظایف ناشی از شرکت زن در پروسه تولید و وظایف و بمتابه زن در خانه است، محروم اند؛ مهد کودک و کودکستان نیست، مرخصی قبل و بعد از زایمان عملاً وجود ندارد، مسکن مناسب بدست نمیآید، پزشک و بیمارستان در دسترس نیست، انجام کارهای سنگین و کار شبانه ممنوعیت قانونی ندارد، در حالیکه "منظور از شرکت زن در پروسه تولید آن نیست که زن از نظر بازده کار، میزان و شرایط کار با مرد برابر باشد، بلکه هدف آنست که اختلاف وضع اقتصادی زن با مرد، او را مورد ستم قرار ندهد" (۱)

میلیونها زن روستانشین با آنکه بازوی کارند، اما کارشان بحساب نمیآید. اصلاحات ارضی شاه و رسوخ سرمایه بزرگ داخلی و سرمایه انحصاری خارجی در روستا، دهها هزار خانوار دهقانی و از جمله زنان را از روستاها راند، با توجه به آنکه ۳۳ درصد زنان مهاجر روستائی نه به تبعیت از خانواده، بلکه مستقیماً "در جستجوی کار بشهرها سرازیر شدند. (۲)

زنان در شرایط برابر آموزش و مهارت نیز عقب‌تر از مردان نگاه داشته شده‌اند، بمردها میدان بیشتری داده شده و زنان در مشاغل پائین تری باقی مانده‌اند. هزاران زن اداری و فرهنگی از این تبعیض رنج میبرند.

شناسائی حقوق زنان

ضرورت انقلاب

انقلاب ملی و دموکراتیک ما، بنا به خصلت خود نمیتواند با برابری زن و مرد مخالف باشد. انقلاب ما ضد امپریالیستی است و در آورده‌گاه نبرد با امپریالیسم به نیروی مبارزه زنان نیاز بی‌چون و چرا دارد، باید زنان را بمتابه سربازان انقلاب، در جبهه مبارزه با خصم آماده نگاهداشت. برای تقویت و تداوم این آمادگی رزمی، باید به زنان آگاهی داد و آنرا همگام با آگاهی انقلابی مردان تعالی بخشید. نمیتوان گیاه را از درخشش نور و گرمای خورشید محروم نمود و از آن توقع رشد و برگ‌وبار داشت. انقلاب ما هوادار دموکراسی و تامین کلیه حقوق دموکراتیک مردم است. حقوق زنان بخش مهمی از این حقوق دموکراتیک است که انقلاب ما باید بشارت گر آن باشد. انقلاب در دوران سازندگی باید بتواند در کوتاه‌ترین زمان، دره عمیق فاصله میان ما و کشورهای پیشرفته جهان را بپرکند. در چنین شرایطی هر بازوی کار، گنجینه‌ای است که باید از آن بهره گرفت. درست باین دلیل روشن نمیتوان زنانها را بخانه‌ها بازگرداند، بلکه بعکس باید آنها را از خانه‌ها بیرون کشید، به آنان سواد آموخت، مهارت داد، تخصص بخشید و در عرصه سازندگی کشور به کار گرفت. باید به زن امکان داد که در عرصه اجتماع و در برخورد با مسائل

(۱) لنین - کلیات آثار - جلد ۳۰ - صفحه ۲۶

(۲) دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی زنان ایران - مرکز آمار ایران - سال ۱۳۵۲

اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، شخصیتش تجلی کند و قریحه‌اش بشکفتد، نه تنها به جبران عقب ماندگی کشور کمک رساند، بلکه عقب ماندگی خود را نیز که ناشی از هزاران سال موضع مسلط مرد است، جبران کند. زنان که با شرکت فعال و گسترده خود در انقلاب، به پیروزی آن کمک رساندند، نباید در دوران پیروزی خود را مغبون احساس کنند.

به صراحت باید گفت برخی تصمیماتی که در دوران بعد از انقلاب به زیان زنان اتخاذ شده، انگیزه آن هرچه باشد، به انسجام بافت جنبش کمک نمیکنند. طبق این تصمیمات:

- زنان از حق قضاوت محروم شده‌اند، درحالیکه به‌گفته فقید بزرگ آیت‌الله طالقانی " اشکالی ندارد که در محاکم چند مرحله‌ای دادگستری، خانمها در بعضی مراحل قضاوت کنند" (۳)

- قانون اساسی بی پرده، از شناختن حقوق برابر زن و مرد سر باز زده،

- در مورد اشتغال زنان محدودیتهایی بوجود آمده،

- تشکیل دادگاههای مدنی خاص، احیاء قانون مدنی و قضاوت این دادگاهها بر اساس احکام قانون مدنی، در امور مربوط به ازدواج، طلاق، ولایت، قیمومت، ارث و غیره، امید زنان را به احراز حقوق برابر به یاس بدل میکند.

- با آنکه ارزنده‌ترین نقش زن، مادر خوب بودن است، ولی تکیه بیش از حد به انجام " وظایف والای مادری " این گمان را تقویت میکند که زنان باید بدون خانه‌ها بازگردند و زیاد در بند ایفاء نقش دیگر خود بمشابه عضو برابر حقوق جامعه نباشند. شایعه بازنشسته کردن زنان کارمند با ۱۵ سال پیشینه کار احتمالاً از این منبع تغذیه شده است.

سلب حق قضاوت از زنان و اخراج آنان از وزارت دادگستری و مراجعه دادن آنها به سایر وزارتخانه ها، تشکیل دادگاههای مدنی خاص و مهر تائید برقانون مدنی رضا خانی گذاشتن، برسمیت شناختن تعدد زوجات، رواج قانونی متعه، تصمیم یکسویه مرد به طلاق، واگذاری حق طلاق انحصاری به مرد، سلب حق ولایت و سرپرستی طفل از زن ایجاد محدودیت‌های شغلی برای زنان و غیره و غیره نه تنها با روح اسلام مترقی در تضاد است، بلکه با هیچیک از موازین عدالت همخوانی ندارد. برخی از این تصمیمات با قانون جمهوری اسلامی با هم در تضاد قرار گرفته است.

مجلس خبرگان " آزادی انسان در انتخاب کار" (بند ۲ اصل ۱۲۷) را بدرستی تصویب نموده است، اما وزارت دادگستری کرسی قضاوت را از زیر پای زنان میکشد و زنان قاضی را از ادامه شغل باز میدارد و دادگاههای مدنی خاص طبق احکام قانون مدنی، بمراد حق میدهند که خودسرانه زن را از اشتغال به شغلی که مخالف مصالح خانوادگی و شئون خود تشخیص دهد، منع کند. (هیچ مدرک و معیاری برای تشخیص " مصالح خانوادگی " و " شئون " مرد وجود ندارد) اصل ۱۱ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان خانواده را واحد بنیادی جامعه انقلابی ایران میدانند و تحکیم آنرا توصیه میکنند، اما دادگاههای مدنی خاص احکام قانون مدنی را بنیان قضاوت درباره



و...

افقهای

باز

در

انتظار

ماست

اختلافات زناشویی قراردادده اند که تمام مواد آن بر بنیان سلطه و امتیاز طلبی مرد و در نتیجه حامل تزلزل خانواده و بی‌ثباتی آنست. خانواده خوردترین واحد جامعه است، ولی در عین حال بخش مهمی از نظام اجتماعی حاکم بر جامعه را تشکیل میدهد. چگونه میتوان از جمع واحدهای متزلزل و بی‌ثبات و مسخ شده و توسری خورده، جامعه ای مستحکم و آماده برای پذیرش پیشرفت و تکامل پدید آورد؟ چگونه میتوان زن را از حق تصمیم‌گیری درباره زندگی خود و سرنوشت کودکانش محروم داشت، اما از او متوقع بود که در باره زندگی و سرنوشت کشورش، این بزرگترین واحد اجتماعی رای و نظر صائب داشته باشد؟ یک زن فاقد حق تصمیم، تحقیر شده، تبعیض دیده و زجر کشیده نمیتواند در عرصه اجتماع موجودی ایستا بر اراده، آگاه و برخوردار از قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری باشد. اگر ماحق زن را در خانواده بدها و باز نگردانیم، اگر هم در جامعه حقی داشته باشد، قادر به استفاده صحیح از آن نخواهد بود و اتفاقاً " عمق فاحشه در اینجاست که نیمی از نیروی انسانی را سردرگم و عاقل گذاریم. آزادی واقعی زنان به چه معناست؟

پس از حادثه خونین خرداد ۱۳۴۲ هنگامی که رژیم خیانت‌پیشه و جنایتکار شاه مخلوع، کوشش داشت روحانیت مبارز را متهم به مخالفت با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان کند، امام خمینی در نجف اعلام داشت که:

ما با ترقی زنان مخالف نیستیم (۴)

و زمانی که نظام ستمگر و وابسته به امپریالیسم شاه، کنگره باصطلاح آزاد زنان و آزاد مردان را تشکیل داد، امام گفت:

مگر آزاد زن و آزاد مرد با لفظ درست میشود؟ (۵)

تردید نیست که جامعه آزاد از جمع زنان و مردان آزاد تشکیل میشود. صفت آزاد وقتی میتواند به زن و مرد اطلاق گردد که همه حقوق انسانی آنها در گستره‌های مختلف اجتماعی شناخته شود و امکان تحقق یابد. زن آزاد باید در خانواده بعنوان انسانی برابر حقوق، همسر، همدل، همگام، همسنگر و هم‌رزم مرد شناخته شود، نه موجودی از نظر اقتصادی وابسته به مرد که باید چشم بر نفقه بدوزد، نه موجودی که زندگی و سرنوشت کودکانش به موئی بسته باشد و مرد هرقت که خواست این مورا بگسلد، نه موجودی دائماً " در دلهره و هراس تا مبادا شریک ناخوانده‌ای به زندگیش وارد شود، مبادا شوهرش او را ترک گوید، مبادا کودکان از آغوش جدا مانند، مبادا شغل خود را از دست دهد، مبادا ... مبادا ... مبادا ... برای آنکه چنین نشود، باید قوانین موجود مربوط به خانواده زیرورو شود و قوانینی نو که متناسب با جامعه نوین انقلابی ما که وضع کهن و نظم کهن را بهم میریزد، تدوین گردد، باید حق تصمیم‌گیری یکسویه در مورد طلاق از مرد گرفته شود و مسئله طلاق به دادگاه صالحه ارجاع شود. زن و مرد هر دو حق طلاق داشته باشند و آنهم بموجب قانون. بنا به آموزش‌لنین بزرگ " فقدان آزادی طلاق، یک زنجیر اضافی برای جنس ستمدیده، برای

(۴) سخنرانی امام در دوم ذیحجه ۱۳۸۳

(۵) منبع بالا

برای زن است. (۶)

اما واگذاری حق طلاق به زن هم به تنهایی کافی نیست، زیرا مادام که زن از نظر اقتصادی وابسته به مرد است، این وابستگی و عدم تامین مادی، او را مجبور میکند که تن به ذلت دهد و ناگزیر ادامه آن زندگی را بپذیرد که مایه رنج و عذاب اوست و نه شادی و سعادتش.

برای تامین استقلال اقتصادی زن که نخستین شرط استفاده از حق برابری در خانواده است، لازم است موافق قانون اساسی جمهوری اسلامی، که حق کار برای تمام آحاد ملت بدون هیچ تبعیض پذیرفته شده است، اشتغال زنان در رشته های مختلف اقتصادی، اداری، فرهنگی، خدمات و غیره تامین گردد، نه تنها زنان به خانه ها باز نگردند، بلکه از خانه ها بیرون آیند و در عرصه جوشان جامعه گام نهند. امکاناتی برای آنان فراهم گردد تا از نظر سوادآموزی، کسب تخصص و مهارت و صعود به قله مرتفع دانش و فن، فاصله عمیق میان خود و مردان را پرکنند، قانون اساسی اجرا شود و زنان امکان دستیابی به همه مشاغل را داشته باشند و در همه درجات تصمیم گیری همانند مردان شرکت کنند، چرا که قانون اساسی جمهوری اسلامی در این گستره، تفاوتی میان زن و مرد قائل نشده است.

برای آنکه شرکت گستره زنان در عرصه فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی آنانرا از ایفاء وظایف پراج مادری باز ندارد، قوانین توین کار، بیمه و تامین اجتماعی تدوین شود، حقوق برابر اقتصادی زنان تضمین گردد، دولت تسهیلات لازم را ایجاد کند و شبکه شیرخوارگاهها، کودکستانها، غذاخوریها، لباسشوییها، جنبسب موسسات دولتی، خصوصی و محل سکونت، کار را بر مادران شاغل آسان کند. شرکت وسیع زنان در فعالیت های اجتماعی و سیاسی بتدریج فاصله فکری آنها را با مردان که پیامد قهری مناسبات تولیدی کهنه و سنتی است، از میان برخواهد داشت و محمل های لازم را برای برابری واقعی زنان فراهم خواهد آورد.

حزب توده ایران پرچمدار

آزادی و برابری زنان

حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران - پیوسته درفش آزادی و برابری زنان را پیشاپیش همه نیروهای هوادار آزادی برافراشته است. طبقه کارگر ایران، درعین حال که برای رهایی خود از استثمار، از یوغ ارتجاع و امپریالیسم مبارزه کرده، برای تامین آزادی زنان نیز به مفهوم لنینی آن که آزادی و برابری کامل است در صفاول مبارزه قرار داشته است، زیرا حزب توده ایران معتقد است که:

" مبارزه برای برابری زنان، بخشی از مبارزه عمومی طبقه کارگر برای

دموکراسی و پیشرفت اجتماعی است. " (۷)

بنا به آموزش لنین:

" پرولتاریا نمیتواند خود را آزاد کند، بی آنکه برای آزادی کامل زنان

مبارزه نماید. " (۸)

فقط در سوسیالیسم است که زنان میتوانند به قله رهایی دست یابند و از برابری

(۶) لنین، کلیات آثار، جلد ۲۳، صفحه ۶۷

(۷) ص ۴

(۸) لنین، کلیات آثار، جلد ۳۰، صفحه ۳۶۳

کامل حقوق در تمام گستره‌های اجتماع بهره‌ور شوند. نمونه کشورهای سوسیالیستی که کمترین تبعیضی میان زن و مرد وجود ندارد، و زنان در تمام عرصه‌ها همدوش مردان پیش می‌روند، گواه این مدعاست.

انقلاب ملی و دموکراتیک ما که با شرکت توده‌های وسیع مردم - زنان و مردان مجاهد و مبارز - انجام شد، از آنجا که سمت اصلی اش، علیه حاکمیت امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ است، میتواند زمینه ساز تحول سوسیالیستی باشد و در آن راستا حرکت کند.

- کشور ما بسوی صنعتی شدن پیش می‌رود، و خواه ناخواه به نیروی کارواندیشه تمامی مردم و از جمله زنان نیازمند است.

- کشور ما بسوی استقلال پیش می‌رود و به مبارزان آگاه و ضدامپریالیست و از جمله زنان، نیاز دارد،

- کشور ما بسوی عدالت و نصفت پیش می‌رود، که نخستین شرط آن رفع تبعیض‌ها و برابری زن و مرد است.

برای تحقق بخشیدن به گفته امام که ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، باید همه اسباب و محل‌های این ترقی و پیشرفت را فراهم آورد، زیرا باز به گفته امام "آزاد مرد و آزاد زن با لفظ درست نمیشود".

اما نکته گفتنی آنستکه :

- در جستجوی شورمندان حقوق برابر، باید زنان، آن اشکال از مینارزهر را برگزینند که دشمنان انقلاب نتوانند از آن در جهت تضعیف انقلاب ما، بسود خود بهره گیرند، جنبش زنان نباید دام ضد انقلاب شود.

- مبارزه زنان برای برابری حقوق، مبارزه‌ای علیه مردان نیست، بلکه مبارزه ایست‌همراه بامردان و درکنار آنها.

این نکته را هم باید بیفزائیم که :

- شناختن حقوق برابر برای زنان، خودگامی در راستای تحکیم و تثبیت انقلاب

است.



«مگر آزاد زن
و
آزاد مرد
بالبظ درست
میشود؟»

امام خمینی

دربارهٔ دو بینش بزرگ خردگرایانه در تاریخ

(بینش ارسطویی و بینش مارکسیستی)

احسان طبری

(کوشش برای بسط و دقیق تر ساختن برخی مفاهیم عمده در ما تریا لیسم دیا لکتیک)

مقصود ما از بینش یا جهان بینی (یا جهان نگری) مجموعه‌ای از آموزش‌ها و نگرش‌هاست که آن بینش معین برای توضیح پدیده‌های جهان و جامع‌انسانی و پیوند درونی آنها عرضه می‌دارد. از این جهت تکامل بینش‌ها را در تاریخ میتوان به دو مرحله اصلی تقسیم کرد: مرحله بینشهای تخیلی که در آن ادراک مه‌آلود انسان از واقعیت پیرامون و تجربه کم‌مایه و نمیتواند انعکاسی دارای بطور عمده محتوی واقعی و از جهت منطقی پیگیر و خسوش پیوند در ذهن پدید آورد، بلکه انعکاسی رؤیایوار، گاه باژگونه، با آمیزه بسیار رقیق از واقعیت عینی و ترکیب بسیار قوی از پندارهای و همانندسازیها و افسانه‌پردازیها بوجود می‌آورد. جادو و اسطوره و پندارهای خرافی و عرفان را با ایداز نوع بینشهای تخیلی دانست و انواع "ایدالیسم فلسفی"، با آنکه جامه استدلال عقلی نیز در بر می‌کند، فرزند خلف همین بینش است که میخواهد خود را در ردیف بینش‌های خردگرایانه جا دهد.

با فزونتر شدن تجارب انسانی در جریان کار مولد و تلاش معرفتی و برای شناخت دقیقتر واقعیت پیرامون (اعم از محیط طبیعی یا اجتماعی)، با رشد ابزار کار و آلات سنحش

و آزمون، با تکامل عمومی اجتماع بشری و مدنیت او، با نقادی بیشتر اندیشه‌ها و مناظره و مباحثه درباره تناقضات درسیستم‌های موجود فکری براساس محک کارومناط پراتیک انسانی و غیره، بتدریج زمینه برای پیدایش بینش تعقلی (یا راسیونالیستی یا خردگرایانه) پدیدمی‌آید که در آن روابط واقعی و عینی بین اشیاء و پدیده‌ها منعکس شده است.

بینش‌های تخیلی یا ماقبل منطقی (پره‌لوژیک) را که تکامل آنها دارای ویژگی‌هایی است، کنارگذاریم و بنگریم که یک بینش منطقی (لوژیک) یا تعقلی یا خردگرایانه چگونه تیلورمی‌یابد و سپس بتدریج چگونه فرسوده و سرانجام چسان متلاشی میشود. جریان را میتوان چنین تصور کرد که نخست، با پیدایش اولین زمینه‌های عینی مساعد، حدس زنان و آغازگرانی پیدامیشوند که برخی نکات سیستم آتی فکری را بشکل جسته‌گریخته و پراکنده‌ای بیان میدارند و گاه خود نمی‌دانند که آنان طلایه‌داران یک جنبش فکری عظیم هستند، سپس در اثر بسط این زمینه‌های عینی زمینه‌سازان و تدارک‌بینانی پدیدمی‌آیند که به برکت شرایط آماده‌تر، تجارب انباشته و مسائل طرح‌شده‌تر، گردها نشی از آن سیستم را ولو بشکل ناپیگیرمیان می‌آورند و حتی اینجا و آنجا تئوری تمام و کمالی میسازند و با سیستم مسلط موجود درمی‌افتند و دعوی‌های بلندپروازانه‌ای را مطرح میکنند، گرچه گاه خود از عهده اثبات یا ارائه جامع آنها بر نمی‌آیند، آنگاه در شرایط نضج یافته‌تر نوبت به ترازبندی میرسد که از مجموعه تدارک‌های پراکنده و تئوری‌های جدا جدا یک سیستم جامع و از جهت منطقی منسجم پدیدمی‌آورند. گاه در میان آنها ترازبندگیری است که یک تنه‌کارچندنسل را انجام میدهد و تلاش توان فرسا و نبوغ رخنه‌گر خویش به بسیاری از قوانین طبیعت و جامع‌پی‌میبرد و کاخ پرشکوهی از یک بینش بوجود می‌آورد.

معمولاً در کنار ترازبندی اصلی ترازبندیهای کژراه پدید می‌گردد که صلاحیت ترازبندی اصلی را کسب نمی‌کنند ولی گاه دبیری دوام می‌آورند و زمانی دیگر، بزودی از میان می‌روند و در متن تعمیم اصلی و مسلط مستحیل میشوند.

پس از این ترازبندی اصلی نوبت به تنظیم‌گران، افزایشندگان، آرایندگان، حکم‌سازان و فرمولبندان و غیره میرسد که بجان کاخ ماده می‌افتند و آنرا، البته براساس نیازهای پراتیک و گاه صرفاً "تحت تاثیر مجادلات و مباحثات درونی سیستم پدیدشده و در واء نیازهای پراتیک، مزین و مفصل تر و خوش‌پیوندتر میکنند و در نتیجه عمل آنهاست که سیستم بوجود آمده همیشه و عظمت و دقت و تفصیل حیرت‌آوری کسب میکنند و از بنیادناقبه ساخته و پرداخته و آراسته میشود.

ولی جوی تندپوی تکامل عمومی جامعه و از آن جمله معرفت انسانی به پیش می‌رود و از کنار باروهای این کاخ میگذرد و خود آن که زمانی بدیع بود و روبه‌کهنگی و اندر اس میگذارد. دوران جمود و سکولاستیک پدید میشود. اندیشه‌ورانی که هنوز به این سیستم دل بسته مانده اند دیگر نوآوران‌داری افکار زاینده نیستند، بلکه تنها گروه متابعان و مقتدیان و پیروانند (Epigone). اگرچه ممکن است سخت‌عالم و متبحر و سطر سطر کتابها را در خاطر داشته باشند، ولی مثل آنها مثل آن "حما رحامل اسفار" است که در قرآن آمده و قدرت خلاقه ندارند.

در این دوران بعلت پیداشدن شرایط عینی‌نویس، بعلت تناقض سیستم معرفتی

موجودها براتیک عمومی اجتماع که کماکان بکوب بکوب به پیش می‌رود، بندشکننا نودسوار کوبان و زنجیرگسلان جوروفداکا روجان درکف پیدمی آید و صلابت سیستم را با شک‌ها و احتجاجات خویش می‌شکنند. آنها گاه تنها حدس زنان و آغا زگران سیستم بعدی هستند و گاه زمینه‌سازان و تدارک‌بینان آن، تا آنکه با زهم ترا زبندیا ترا زبندیا نی‌پدیدآیند و کاخی‌نوا زتعمیم پدیدآورند که از جهت کیفی‌تاما "با دستگه گذشته تفاوت دارد و در مقامی عالی‌تر جای دارد و این داستان ادامه می‌یابد، ولی در هر مرحله، حلقه معرفت بقول انگلس یک ماریج متما عداست و نه یک تکرار مکرر. البته در هر مرحله با لاتر کلیه عناصر زیبا و ماندگار از سیستم قبلی، در سیستم کاملتر جدید وارد می‌شود یعنی برخلاف نظرها حینظبران دوران کنونی در فلسفه بورژواشی مطلب بر سر نسبییت مطلق تئوریا نیست، بلکه هر سیستمی، حتی نازلترین آنها، هسته‌هایی و لوبسپارنا چیز، از حقیقت مطلق با خویش دارد که در سیستم بالاتر بعدی جای می‌گیرد یعنی "سوب سیستم" (جزئی از سیستم) یا عنصری از سیستم بعدی مبدل می‌گردد. این سیر دورانی-اعتلاشی (Spiraloïde) که میتوان آنرا با تز (بر نهاد) و آنتی‌تز (برابرنهاد) و سنتز (با هم نهاد) هگلی نیز بیان داشت، یک آئین تکامل سیستم‌های فکری است و دیا لکتیک این تکامل را نشان می‌دهد.

نخستین بینش تعقلی و خوردگرایانه که در باره جهان تنظیم شده بوسیله یونانستان است. میگوئیم نخستین بینش تعقلی و خوردگرایانه زیرابینش‌های تخیلی و خرافی که تعبسد و ایمان غیراستدلالی را پایه معرفت میداند تنبسی پیش از آن بویژه بوسیله خلق‌های باستانی آسیا پدیدآمده بود. غیرایونانیا، هندیان و تاحدی چینیا هادر راه ابجاد بینش تعقلی گام‌هایی برداشتند، ولی مقام یونان از این جهت بسی بالاتراست. عواملی که تاریخ آنها را توضیح می‌دهد، این امتیاز را برای یونان باستان پدیدآورده که ترا زبندتکامل تمسیدن انسانی آن دوران باشند. با وجود روشنی این عوامل و با آنکه یونان میراث معنوی خاور زمین را هضم کرده و آنرا به مرحله‌ای عالیتر اوج داده، با اینحال این پدیده در تاریخ پدیده‌ایست شگرف و اعجاب‌انگیز. بویژه دوتن از فلاسفه یونان باستان، یعنی دمکریست (دیمقراطیس) و ارسطو (ارسطاطالیس) نقش ترا زبند، تنظیم گروه و تعمیم گرجا — معلومات تعقلی — تجربی گردآمده عصر خود را برای دادن یک بینش کلی و فراگیر درباره جهان و انسان ایفاء کردند.

دمکریست سیستم فلسفی خود را بر پایه درک آتمیستیک (اعتقاد به اتم یا اجزای لایتجزی) برپای داشت، ولی متاسفانه آثار او چیز بسیار برجای نمانده است. با اینحال به‌تکاء روایت پیشینیا ناین نکته مسلم است که وی یکی از ترا زبندان مهم فکری دوران باستان است. سیستم فلسفی ما دی دمکریست با آنکه بوسیله فیلسوف بزرگی مانند پیقورس (اپیکور) دنبال شد، ولی نتوانست در دوران هزاران سال پس از او به جریان عمده و مسلط بدل شود، زیرا هنوز تکامل معرفت انسانی برای ابجاد یک بینش تعقلی ماده‌گرایانه که بتواند صحبت‌کاری خود را در جریان پراتیک تاریخ به اثبات برساند کافی نبود. هنوز میبایست بیش از دوهزار سال شکیب و رزید و مقدر بود که مقام بینش عمده دوران نصیب بینش ارسطوئی بشود.

سیستم فلسفی ارسطو نامیتوان تماماً ماده‌گرا و بی‌معنی‌گرا دانست، ولی در سرشت آن گرایش معنی‌گرایانه (ایدالیستی) جدی است. از این سیستم فلسفی آثار متعددی برجای مانده است. ارسطو آنچنان ترا زانماهای ازدانش عصر خود را در سیستم فلسفی خویش منعکس کرده که قریب دوهزار سال پس از او دوام آورده و او را به قافله سالتفکر منطق‌ی و

تعمیمی قرون و اعصار مبدل ساخته است. این بینش از زمان طالس ملطی تا دوران سقراط، آغازگران و تدارک بینان متعددی داشته و اجزاء مختلف آن هریک در زمان بی‌پیداشده است. تقریباً "همزمان با بینش دوگرایانه (ثنوی یا دوالیستی) ارسطو که در آن ذات الهی و هیولای اولی‌هر دو ابدي هستند و جوهر جان و جوهر جسم مستقل زهم وجود دارند، ابتدا افلاطون و سپس قرن‌ها دیرتر یکی از پیروان راه او، فلوطین (که قداماً ما او را شیخ الیونانی لقب داده‌اند) کوشیدند تا یک سیستم همه‌خدائی یا جهان‌خدائی (پان‌تئیستی) پدید آورند. بینش یکتاگرایانه (مونستی) همه‌خدائی افلاطون و فلوطین نیز مانند بینش ماده‌گرایانه — دموکریت نتوانست به جریان عمده بدل شود، ولی وضعیتش، بسبب آنکه راه را برای ایدالیسم و مذهب نمی‌بست و با اندیشه‌های غیرتعقلی مسلط عصر سراسر زگاری داشت، با وضع بینش مادی فرق داشت و لذا در کنار بینش ارسطویی و الهیات ناشی از آن، به دومین بینش متداول عصر مبدل شد. در شرق (و در ایران‌ما از دوران اشکانیان و بویژه ساسانیان) عرفان چنان با حکمت درآمیخت و چنان با مذهب انس گرفت که حتی می‌توان گفت گاه به جریان عمده بدل گردید. البته سرنوشت بینش جهان‌خدائی (پان‌تئیسم) در تاریخ سرنوشت متناقضی است. کسانی ذات واجب الوجود را عین طبیعت دانستند یعنی خدا را در طبیعت مستحیل کردند. آنها در واقع بشکل پوشیده به ماده‌گرائی روی آوردند. گویا یکی از جریان‌های درونی مکتب کهن "زروانی" زمان ساسانی بدین نحو مندی شده، و اما درباره فلسفه "سپینوزا" و "جیورج دانوبرونو" متفکران قرون جدید، این حکم را با اطمینان می‌توان در کرد. ولی کسانی برعکس خواستند طبیعت را در ذات باری مستحیل کنند و وجود مطلق و مجرد را مالت بخشند و طبیعت یا با صلاح آنها "ما سوی الله" را تنها تعیینات آن یا با صلاح صوفیه "ظل" آن جلوه دهند. پان‌تئیسم عرفانی ایرانی غالباً "در این جهت رفته یعنی به معنی‌گرائی روی آورده است. در اینجا محل این بحث نیست.

از کسانی که پس از ارسطو در کنار کاخ اصلی اندیشه و بناها و کاخ‌های فرعی ساختند و هر روز کار آنها را بهم منضم و متصل ساخت می‌توان بویژه از بطلمیوس، جالینوس و فرفریوس نام برد که دوتای نخستین اصول‌فلسوف نبوده‌اند.

بطلمیوس (که او را قداماً ما بطلمیوس القلوذی مینا می‌ده‌اند) و از منحنان ریاضی دانان حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی است در کتاب خود "المسطی" سیستم زمین مرکزی یا هیئت بطلمیوسی را ارائه کرده سپس سخت با سیستم فلسفی ارسطویی درآمیخت و جهان‌شناسی او را تکمیل کرد.

نظریات جالینوس، پزشکی‌که او نیز در قرن دوم میلادی میزیست و به دنیا به سلف خود بقراط آمده بود، در زمینه علوم گوناگون طبی‌مانند نظریات بطلمیوسی به سیستم فلسفی ارسطو ضمیمه شد. فرفریوس در قرن سوم میلادی میزیست و اصلاً از پیروان فلوطین بود. مقدمه او بر منطق ارسطو موسوم به "ایساغوجی" مهمترین مکملی بود که پس از ارسطو بر این باب از بینش او افزوده شد.

مجموعه این دستاوردهای معرفتی که مبتنی بر تعمیمات و تجربیات بر پایه مشتری‌تجارب محدود آن عصر بود، چنان کاخ رفیعی پدید آورد که کلنگ‌های بسیار میبایست تا از هم فروپاشد.

بینش ارسطویی با منضات آن در شرق و غرب با مذهب اسلام و مسیحیت جوش خورد و فلسفه و کلام اسلامی و تئولوژی مسیحی بطور عمده از آن منبع پدید شد.

فئوداليسم قرن‌ها درزير اين پرچم معنوی مي‌زيست و حال آنکه نه بردگی و نه بعدها سرمايه‌داری نتوانستند چنين پرچم معنوی واحدی را برپا يه تعقلی پديد آورند. راز اين نکته را با يددرنقش سازمانگر مسجود کلیسيا هست و الا خود بينش ارسطویي در کنارش جهان بينی افلاطونی و فلوپیتني در دوران پيدایش خود و قرن‌ها پس از آن نتوانستند در جا معيه برده‌داری آن مقام و مکاشفاتی را به دست آورند، که در دوران فئوداليسم در شرق و غرب نصيبان شد.

طی قرن‌های طولانی تحولات اجتماعي و تلاش‌های معرفت‌جویانه، انسان‌ها را به اين صخره ارسطویي بتک زد و سرانجام آن را خورد کرد. با آنکه کلیسيا در دفاع الهیاتی که مبتنی بر بينش ارسطویي بود، منکران را با سوختن‌ها و کشتن‌ها، تکفیرها و طردها، نابود کرد، با اينحال سرانجام احدی نتوانست از درهم پاشیدگی اين سيستم معرفتی که بتدریج کهنه و منسوخ ميشود با حقایق تير و مندر تر و بروميگرديد، جلوگیری بعمل آورد.

جهان‌شناسی، فیزیک، علوم طبیعی، پزشکی، تاریخ و جامعه‌شناسی هر یک به تعميم نو و نوتری دست يافتند و خورد با ستان رنگ پريده تر و رنگ پريده تر شد. در آستانه عصر نوزائشی (رنسانس) که از قرن چهاردهم ميلادی آغاز ميشود ديگر طين "استاد ميگويد" (Magister dixit)، يعنی سخنی که درباره ارسطو ميگفتند، آن صلابت پيشين را نداشت.

صف‌شکنان و بنده‌گلان عصر جديد از کوپرنیک، تئوخبراهه، گالیله، لئوناردو داوینچی گرفته تا نيوتن، راچرزو فرانسيس بيکن، رنه دکارت و دهها نام ديگر زمينه را برای پيدایش یک بينش نوين درباره جهان آماده ساختند.

فلاسفه کلاسیک آلمان کانت، فیشته، شلینگ، هگل و بویژه فرد آخريين تلاش فراوانی بکار بردند که سيستم فلسفی جا مع و فراگیری برپا يه پيوند دیا لکتیک با معنی‌گرائی (ايداليسم) پديد آورند. با آنکه کانت و هگل در اين زمينه تا مقام ترازبندان کبیـــــر اوج يافتند، ولی کاخ رفيعشان ست بنیان بود. آنها نتوانستند بينش دوران نوين، دوران سرمايه‌داری را که خواستار آشتی دو متضاد يعنی تعبد و علم بود خلق کنند، ولی توانستند از برخی جهات، مثلاً "از جهت ایجاد منطق دیا لکتیک و طرح برخی مسائل فلسفی و اجتماعي زمينه سازان پرارزش آن بينش يکتا گرانه‌ای شوند که ما تریالیست‌های قرن هفدهم انگلستان و قرن هجدهم فرانسه و سرانجام فويرباخ زایش پرهيمنه‌آترا بشارت داده بودند. سرمايه‌داری که از تعميم نتایج علوم طبیعی و از انطباق اين نتایج بر عرصه تکامل اجتماعي‌ها رس داشت و دارد، صاف و ساده منکر تعميم فلسفی شد و آزمون گرائی (آمپيريسم) تنگ میدان را که آنرا "آزمون گرائی‌خزنده" مینامند، نشین فلسفه ساخت و فلسفه را منسوخ اعلام داشت. کار عظيم پيوند علم و فلسفه، آزمون و تعميم برعهده ما تریالیسم نوين يعنی ما تریالیسم دیا لکتیک افتاد. اين آزمون گرائی‌خزنده درست "فلسفه" تا جران و کاسبان است که جز دخل و سود و روز جزفاکت (يعنی خدا ديمعناي کاملاً) ناسوتی اين کلمه (چيز ديگری برای آنها اصلت ندارد. اين طرز فکری به مطلق کردن آنچه که در اين آن وهم‌کنون واقعيت دارد" و "آنچه که برای من سود بيارمی آورد" به اشکال مختلف در گهواره‌های تمدن بورژوائی جهان: انگلستان و ایالات متحده امريکا تحت عنوان سانسواليسم (حسن‌گرائی)، نوتی‌لی‌تاریسم (سودمندگرائی)، پراگماتيسم (عمل‌گرائی)، انسترومانتاليسم (افزارگرائی) و غيره و غيره فرمولبندي شده است و بشکل احمقانه - کسل

کننده‌ای " فاکت " ظاهری و گذراراً مطلق میکند و متکرر و ندهای تاریخی، جنبشهای " تحت الارضی "، موش نقب زن تاریخ، سیرتکا ملی پیش بینی پذیرتا ریخ لذا ایدالهای انقلابی ناشی از آنست، منکرارزش انتزاع و تعمیم، منکر مقولات فلسفه است و همه را بعنوان متافیزیک و " مفاهیم دروغین " بدور میریزد.

باری، این بار دیگر نوبت پیروزی دیررس ارثیه معنوی دمکریست و اپیکور بود نه ارسطو و فلاطون. این بار میبایست تراز بندهای ما ننند ما رگس و انگلس پدیدآیند تا دومین بینش کبیرت عقلی تاریخ را پدید آورند، بینشی که نقشی دگرسا زوجهان پردا ز در دوران ما ایفاء کرده و میکند.

این بینش بتمام معنی یک ترازنا مه نوین از همه دستاوردهای معرفت انسانی در زمینه منطق، جهان شناسی، تاریخ، جامعه شناسی، اخلاق و هنر عصر بود و توانست کلیه استنتاجات گرانبهای نسلها متفکران را در داخل یک سیستم هماهنگ و از جهت منطقی منسجم نه تنها بهم پیوندد، بلکه اوج بخشد و بینشی که کلاما در سطح توقعات و نیای زمیندیهایی تکامل تاریخی جامعه و ناشی از دستاوردهای علمی، فنی و اجتماعی اوست، پدیدآورد. این یک گام غول آسا به پیش بود.

مارکس و انگلس با کارما و راه انسانی فکری و عملی خود، این بینش را با اصابست و دقت و تفصیلی گاه اعجاب آور عرضه کردند.

ولی اگر بینش دوگرایانه و مادی مآب ارسطو در عصری خموش، که در آن قوای مولده کنندیا و تحولات اجتماعی دیررس بود، میتوانست خود را از ضربات زمان درامان نگاه دارد، بینش جدید در دوران جوشان و خروشان تحولات سریع علمی، فنی و اجتماعی میبایست روندنوسازی و آرایش و پیرایش و دگرگونیهای دمسازگرا نه خود را (بمعنای منطقی و علمی این کار) بسا سرعت بگذراند. سرشت این بینش با تحول پذیری سازگار بود، زیرا اسلوب خود را دیا لکتیک اعلام داشت و هر نوع شیوه متافیزیکی را در تفکر مردود شمرد.

پس از مارکس و انگلس، لنین دستاوردهای قریب سه دهه پس از آنها را با نیوغ شگرف خود تعمیم داد و بینش مارکس و انگلس را تقریباً " در همه عرصه های مختلف آن با تحولات زمان، همپا ساخت و جوهر متحرک، ضد دکماتیک، علمی و واقع گرای آنرا نشان داد. استالین نقش تنظیم گریا قریحه این سیستم را با اسلوبی تا حدودی قشری و سکولاستیک ایفاء نمود، امری که تا حدودی ناگزیر بود. هم در زمان اوست که متاسفانه از مصطبه یک بینش علمی انقلابی و واقع گرا مانند بینش مارکسیستی- لنینیستی، برخی دستاوردهای معرفت انسانی در زمینه منطق، ریاضیات، سبیرنتیک، فیزیک، زیست شناسی و ژنتیک، روان شناسی، جامعه شناسی، زبان شناسی و سمانتیک و غیره بفلط " معرفت مغلوط بورژواشی " اعلام شد.

علت یابی این پدیده ساده نیست و به دنبال حل آسان مسئله نباید رفت. درباره دوران استالینی تکامل سیاست و ایدئولوژی، نه تنها از طرف اندیشه پردازان مغرض و سطحی بورژوازی، بلکه از طرف برخی ز کمونیست های اروپای باختری نیز، قضاوتهائی که در سطح پدیده های تاریخی میغلطد، کم نیست. آنها نقش دوعامل مهم یعنی فشار دایمی سرمایه داری جهان و تلاش برای محوسوسیا لیسم در نطفه از طرفی، و عقب ماندگی نسج اجتماعی در مجموعه ارضی اتحاد شوروی را از طرف دیگر که ناچار سوسیا لیسم پیروز مندر را به اتخاذ انواع اسلوبهای فکری و عملی (گاه علیرغم خود) وادار کرده است، توجه لازم نمیکند و از دیدگاه نوعی " دمکراسی مجرد " و " انسان دوستی مجرد " و " فرهنگ مجرد " واقعیت های تاریخی

را مورد بررسی قرار میدهند. بهره‌جست، ولودرزیرفشار ضرورت‌ها، اسلوب‌های فکری و عملی که استالین متداول ساخت، خطر جدی تصلب را بوجود آورده بود. کنگره بیستم به این آغاز تصلب سکولاستیک، یعنی چیزی که با ما هیت متحرک بینش مارکسیستی در تافتا دبود، خاتمه داد و طی بیست سال که از آن گذشته است، بینش مارکسیستی توانسته است صدها مقوله و حکم نوین را جذب و هضم کند، برانعطاف دستگاه مقلاتی و احکام و استدالات خویش بیا فزاید و خود را به سطح و اوج ضرور علمی و عملی برساند. این بار، تحول لازم، نه بدست یک متفکر (مانند لنین) بلکه به مدد کاروسیع جمعیتی در مقیاس جهانی، بویژه به دست حزب کمونیست اتحاد شوروی انجام گرفته است و میگیرد. میتوان گفت که این بار نیز ما رکیسیم توانست جوهر علمی، متحرک، ضد دکام تیک و واقع گرای خود را متجلی کند و خود را در سطح نیا زمندیها و توقعات پراتیک زمان قرار دهد.

دانش انسانی جهش و اربسط می‌یابد. تصور ما از جهان بزرگ و کوچک، تصور ما از ساختار ماده، تصور ما از مکانیسم زیست و زندگی اجتماعی و روندهای معرفتی و پدیده‌های تاریخی با سرعتی سرگیجه‌آور دقیق تر و دقیق تر میشود. دستاوردهای دوده‌ها خیردانش بشمار میرا میتوان با دستاوردها و قرن‌ها و قرن‌های گذشته مقایسه کرد. میگویند که مثلاً تقریباً ۸۰٪ معرفت حاصله در فیزیک مربوط به سی سال اخیر است و تنها ۲۰٪ مربوط به تمام دورانیهای پیشین تکامل تاریخی این دانش است!

جهان در جنبه دو انقلاب تندپوی یعنی انقلاب اجتماعی در مناسبات تولید و انقلاب علمی و فنی در نیروهای مولده، در چرخش و دگرسانی حیرت‌آوری است، لذا بینش خردگرایانه و علمی مارکسیستی که هرگز مدعی ایجاد مقولات جامد، احکام ابدی و حقایق مطلقه نبوده، باید بنا به توصیه انگلس، خود را با هر تکامل جدید علوم طبیعی و اجتماعی، تکمیل بخشد و بنا به توصیه لنین پیوند فلسفه و علوم طبیعی را دمیدم تعمیق کند و اگر نخواهد از زندگی عقب ماند آخرین دستاوردهای دانش را برای غنی و دقیق ساختن مقولات و احکام خود هضم نماید و چنین نیز میکند.

هم اکنون، بنظر نگارنده، برخی از تعریف‌های متداول درباره مقولات و احکام فلسفی درباره "ماده" و "زندگی" و "بی‌پایانی ماده در زمان و مکان" نیازمند دقیق‌تر شدن فرمولبندی‌هاست.

میدانیم که فریدریش انگلس در "آنتی‌دورینگ" با هضم فلسفی دستاوردهای زیست‌شناسی عصر خود، تعریفی از زندگی داد که در فلسفه مارکسیستی تعریف کلاسیک محسوب میشود. انگلس گفت: "زندگی شیوه هستی اجسام سفید است و ماهیت این شیوه هستی نوسازی دائمی ترکیبات شیمیائی این جسم است." (آنتی‌دورینگ، بزبان روسی، ص ۷۷). روشن است که کشفیات انبوه زیست‌شناسی و ژنتیک زمان ما، همراه با پیدایش دانش سیرنتیک که در زمان انگلس وجود نداشته، درک ما را از زندگی غنی‌تر کرده است. اکنون روشناست که علاوه بر اجسام سفیده‌ای، در فعالیت زیستی آسیدهای نوکله‌ئیک (آسیدریبونوکلئیک و آسید دزینکوریبونوکلئیک که عامل وراثت است) و ترکیبات فسفوری نقش عمده‌ای دارند و نیز علاوه بر تبادل دائمی اشیاء با طبیعت خارجی و عمل جذب و دفع، ارگانیسم زنده (باز زیست‌زا: بیوژن)، اصولیک ساختار (ستروکتور) خود ساز و خود تنظیم گراست که از یک ساختار پیش ساخته براساس "کُد"‌هایی که در ژن‌های زنده معین ثبت شده، بسوی یک ساختار بفرنج ترتحول می‌یابد. وظیفه عمده این ساختار، مانند هر ماشین سیرنتیک دیگر، گرفتن

"پیام" (انفورمسیون)ها، دستکاریها، ثبت و ضبط آنها، واپس دهی آنها بر حسب قاعده "رابطه معکوس" *.

دانش معاصر در بررسی منشاء و تنوع زندگی هم اکنون به نتایج جالبی رسیده است. موجودات زنده را اعم از گیاه، جانور یا انسان، از این بابت که دارای هسته‌ای باشند که اطلاعات ارثی را منتقل میکنند یا فاقد چنین هسته‌ای باشند (یعنی اطلاعات ارثی را اسیده‌های عریان نوکله‌تیک منتقل کنند) به دو دسته نکوهستگان (Eukaryonte) مانند انسان موش و ذرت و هسته‌وران (Protokaryonte) مانند باکتری‌ها و آلف‌های آبی تقسیم میکنند. در واقع این گروه، باکتری‌ها یعنی هسته‌نگاز "متان" میسازند و از جهت ساخت خود از نوع معینی اسیدینام S16 و S18 (یا RSN = ریوسرین) ساخته شده‌اند و باکتری‌های کهن (یا Archeobakterie) نام دارند. این نکات باز نشان میدهد که چه اندازه با دیدر تعریف بیوشیمیکی زندگی محتاط بود و تعریفی که از جهت فلسفی مجاز است نیا بد مسائل ساختاری را مطرح کند، امری که آن تعریف را سرعت کهنه میکند.

زندگی یک روند طبیعی مادی است که بی‌مثال به مرحله خاصی از تکامل ما در جنبش جا ویدان آن پدید شده و از جهت ایستائی (ستاتیک) یک ساخت بهم پیوسته و متحدی را به وجود می‌آورد و از جهت پویائی (دینامیک) قادر به بازسازی خود و ادامه هستی خود است که خود آن مرحله تحول و تکامل طولانی را گذرانده و می‌گذراند. ارگانسیم زنده از جهت نسبت به محیط پیرامون خود یک جهان در بسته و ثابت است و ولی از جهت دیگر خود، جزئی، عنصری از این محیط است و از آن متاثر میگردد و بیدان وابسته است. مکانسیم این وابستگی را جذب مواد و دفع آن و مسازگری با محیط نشان میدهد. بدینسان وحدت ایستائی و پویائی، وحدت ثبات و تغییر در موجود زنده در سطح بفرنج و عالی منعکس میگردد. همانطور که دانشمند شوروی ا. ی. اپارین در اثر خود موسوم به "زندگی، طبیعت، منشاء و تکامل آن" (به روسی، سال ۱۹۶۰، صفحه ۱۷) یادآور میشود بر خلاف طبیعت نازیستمند که گرایش آنتروپیک و سیرا از نظم به بی‌نظمی در آن حکمرواست، در ارگانسیم زنده گرایش ضد آن، یعنی گرایش نگا آنتروپیک و سیرا از بی‌نظمی به نظم دمبدم بشکل فزاینده‌ای حکمرواست. بنظر اینجانب این تضاد بین آنتروپئی و نگا آنتروپئی در جهان از اهمیت‌های علم و کسمولوژیک است که با آن میتوان به ثوری "مرگ حرارتی جهان" که با استفاده غلط از ترمودینامیک مطرح میشود، پاسخ داد.

باری، این نکات نشان میدهد که دادن توصیف فشرده‌ای از زندگی در سطح کنونی علم خطرا سه‌کردن مطلب را در بر دارد و بجا است که مقوله زندگی با تعریف گسترده‌ای که بتواند لحظات و جهات مختلف آنرا منعکس کند و دستاوردهای معرفت‌آموزی ما را در این باره ارائه دهد، عرضه شود. در یک کلمه تعریف ذیقیمت مادی و علمی انگلس، برای دوران ما نیا زمند به تکمیل است.

ما از تعریف لنین درباره ماده آگاهیم. لنین مقوله فلسفی ماده را چنین توصیف

* مولوی دریک "پیش‌حس" داهیانته "جان" را چنین تعریف میکند:

جان نیا شد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر از چه؟ از آن، کوفزون دارد خبر

می‌کند: " ماده یک مقوله فلسفی است و مقصد از این مقوله واقعیت عینی است که حواس انسان وی را از آن مطلع می‌سازد و حواس ما آنرا کپی می‌کند، منعکس می‌سازد، عکس برداری می‌کند و خود آن مستقل از این حواس وجود دارد" (کلیات بزبان روسی، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۷- در کتاب " ماتریالیسم و آمپیریوگری تیسیم") . این تعریف لنین دارای اهمیت شگرفی است زیرا: اولاً " ماده زایمنا به " مقوله فلسفی " از ماده بمثابه " مقوله فیزیکی " جدا می‌کند و نشان می‌دهد که فیلسوف ماتریالیست محبور نیست درباره چگونگی ساختار درونی ماده سخن گوید، این کار کار عالم فیزیک دان است، بلکه کافی است خصیصه اساسی فلسفی ماده را روشن نماید، ثانیاً " این خصیصه اساسی را فقط درد و نکته مشخص می‌کند: اول آنکه ماده مستقل از شعور ما انسانها وجود خارجی دارد، دوم آنکه این واقعیت عینی از طریق حواس ما در ذهن ما منعکس می‌گردد و معرفت ما نسبت به آن امری ممکن است .

تعریف لنین از " ماده " پاسخ دندان شکنی بوده آن ایدالیستها و شکاکان و ندانم گرایانیکه با خلط تعریف فلسفی و تعریف فیزیکی ماده و با سوء تعبیر از دستاوردهای فیزیک معاصر، میکوشیدند ما را در عملابه یک جوهر روحانی مبدل سازند و وجود عینی و مستقل آنرا انکار نمایند. تعریف لنین هم کلیه دستاوردهای دانش معاصر وی بود. ولی آیدانش معاصر ما وارد کردن با زهم برخی نکات را ضرور می‌سازد؟ این نکته است لااقل در مورد تعمق. از زمان لنین فیزیک معاصر در ساختمان ماده از ترکیب یا ختهای و ذره‌ای (مولکولر) آن گرفته تا ساختمان اتمی و زیر اتمی (سوب اتمیک) و یافت باصطلاح " اجزاء اولیه " و میدانها و مختصات انرژی بسی پیش رانده است. تعداد " اجزاء اولیه " تشکیل دهنده اتم بحدی شده است که نه فقط پیش بینی لنین را درباره " بی‌پایانیماده در ذره " برجسته کرده، بلکه امکان ایجاد جدولهای تنظیمی از این اجزاء را، و لودر حالات مقدماستی آن، فراهم آورده است. تازه خود اجزاء اتمی نیز بسط نبودن خود را نشان داده اند و دانش فیزیک معاصر در جستجوی " کوارک و آنتی کوارک " بعنوان اجزاء اولیه این " اجزاء اولیه " و " گراوتین " بعنوان اجزاء اولیه میدان جاذبه بتدریج وارد مرحله تجربی شده است. حتی در مورد عناصردول مندلیف کشف خوانوده ترانس اورانیوم که از ۱۹۴۰ تا زشته بود، در سال ۱۹۷۵ به کشف عضو شماره ۱۰۷ که ^۲ ثانیه عمر می‌کند (خود اورانیوم بییش از ۴ میلیون سال !) رسیده است. بعلاوه دانش معاصر مثلاً از وجود " ضما ده " و " ضد شیئی " و حتی " ضد جهان " سخن می‌گوید که بنا به فرض و بر حسب یک سلسله آزمایشها " اجزاء اولیه " ترکیب کننده آن از جهت بار الکتریکی نقطه مقابل ماده است و حال آنکه عیناً " از همان اجزاء ترکیب شده است. خود اصطلاح " ضما ده " گمراهی آوراست، زیرا اگر از جهت فلسفی بنگریم " ماده " و " ضما ده " نیز دوشکل وجود شیئی هستند، چنانکه نور، حرارت و الکتریسیته اشکال " انرژی " هستند و " جاذبه " و " میدان الکترود مغناطیسی " و آنطور که آخرین دستاوردهای علم نشان داده است " میدان روابط قوی " و " میدان روابط ضعیف " اشکال " میدان " هستند و شیئی و انرژی و میدان رویهم اشکال مختلف ماده بطور اعم محسوب می‌گردند. ولی اگر " ضما ده " چنانکه در طبیعت و در عالم بشکل مستقل، حتی بصورت توده‌های عظیم وجود داشته باشد (مانند " حفره‌های سیاه " در کیهان) این نکته تغییر ماهوی در تعریف لنینی ماده ایجاد نمی‌کند بویژه آنکه لنین در کتاب نامبرده تصریح می‌کند که وجود عینی و مستقل از شعور صفت عمده خاص ماده است. ولی توجه به آن ما را وامیدارد که مفهوم " انعکاس " این ماده را در شعور انسان، همانطور

که لنین میخواست ، با تمام بفرنجی دیاکتیکی و گاه اشکال غیر مستقیم و پلکانی — مع الواسطه و چند مرحله ای آن ادراک کنیم . سرانجام این نمونه نشان میدهد که حتی تعریف وسیع و دقیق دیاکتیکی از ماده میتواند با تکامل معرفت ما نیازمند دقت بیشتری شود ، بدون آنکه این سخن بمعنای آن باشد که اصل ماتریالیستی وجود عینی ماده مستقل از شعور خلل یا بدو جایی برای سوء استفاده ایدئالیستی باقی بماند .

گستره های فیزیک معاصر سرعت بسط می یابد . شکلهای اندازه گیری و مشاهد شده مرتباً " متنوع تر میشوند . بکمک وسایل مجهز امروزی مرتباً " عناصر نوینی که برخی از آنها پایدار (ستابیل) هستند و برخی کمتر از ثابتهای میزیند بر عناصر تکانون معلوم سیستم مندهلیف افزوده میشود . خاصیت های نوین ماده مثلاً مانند " مافوق هادی شدن " برخی آلیاژها در درجات بسیار عالی حرارتی روشن میگردد . فیزیک ستاره ها (آستروفیزیک) از مجرای تنگ تماشای بانور (اپتیک) به مجرای وسیع امواج الکترو مغناطیسی (یا برقیطیسی) که طول موج آنها در طیف بسیار وسیعی از ده متر تا ۱۰-۱۵ سانتیمتر قرار دارد ، وارد میشود . نجوم و رونتگنی پدیده های تازه ای را در فضا کشف کرده و آشکارگر (دتکتور) های " نوترینو " راههای جدیدی را در ستاره شناسی میگشاید . کشف فضای مغناطیسی ستاره های نوترونی که دارای پلاسمای ناپایدار هستند ، کشف هاله رادیوئی کهکشانیها ، کشف پدیده موسوم به " ترشحات رونتگنی " که گویا با پدیده موسوم به " حفره های سیاه " مربوط هستند ، همه به برکت این تکامل حیرت انگیز و سائل نوین کشف و مشاهده بعمل آمده است و ما را به فرضیه ها و دیدهای جسورانه تازه ای میکشاند . اخیراً " فرضیه تی در باره " تاکی یون " یا ذراتی که از فوتون سریع تر هستند و " گلوئون " یا ذراتی که میدانهای جا ذبه و قوی ضعیف را پیوند میدهند ، دورنما و منظره یک انقلاب نوین در فیزیک را پدید آورده اند .

کوشش برای ایجاد یک تئوری عمومی " اجزاء اولیه " اتمام داده دارد . با آنکه هنوز وجود " کوارک " بمثابة جزء این اجزاء اولیه ثابت شده نیست ، ولی از جهت تئوری زچهار نوع کوارک (دو عادی ، یک " عجیب " و یک " افسون شده ") و گاه از " سهرنگ " کوارک سخن میرود . با ترکیب تئوری نسبیت عمومی و مکانیک کوانتا و تئوری واحدمیدانها برای یافتن " فرمولهای جهان " تلاشهایی انجام میگردد .

در این زمینه میتوان از " هندسه دینامیک (Geomètrodynamique) اینشتین و ویلر سخن گفت . دعوی این رشته از فیزیک تئوریک آنست که جرم خصیصه جوهری ماده نیست و ماده به نقاط هندسی در فضای ریمانی قابل تاویل است و لذا جایگاه " Continuum " (که پیوند زمان و مکان است) بدون ماده یا مقدم بر وجود ماده وجود دارد . بعبارت دیگر ماده در آخرین تحلیل گردبادهائی است در مکان ، انحناء ها (با اصطلاح اینشتین Krümmungen) ای است که مکان ، مختصات هندسی فضا است : ماده بدون جرم ، ماده صرفاً " زمانی- مکانی !

موافق این تعبیر تئوریک از ماده که هنوز با وجود داشتن طرفدارانی در میان تئوری دانهای برجسته فیزیک ، مقبولیت و مسلمیت عامه نیافته ، زمان و مکان اشکال هستی ماده نیستند ، بلکه از ماده مستقلند و قبل از ماده وجود داشته اند . ماده با مختصات شناخته شده خودمانند جرم ، انرژی و میدان ، محصول تحول در مختصات هندسی فضا یا تحول در مختصات خلاه است . وحدت خلاه و ملاه صورت میگردد . خلاه (مکان) و حرکت (زمان)

در اثر کوآنتیزه و منفصل شدن به پیدایش " اجزاء اولیه " ماده امکان می‌دهند. این نظر به هندسی شدن (Géométrosation) منظره جهان و مستحیل شدن ماده (بمعنای حرم) در زمان و مکان محض، می‌انجامد.

برخی از کارشناسان معتبر فیزیک معاصر این نظریه را لغو و نتیجه استغراق در ریاضی کرائی می‌شمرند، ولی تردیدی نیست که طرح آن از طرف عده‌ای از ثنوریسین های جدی عصر ما، نشانه دیگری از آن رویدادهای غیر مترقب و نابیوسیده در سیر معرفت است که میتوان در ریافت ما را از جهان دگرگون کند. انگلس میگوید: " از آنجا که میدان دید تاریخی ما قطع میشود، لذا مسئله وجود یک مسئله با زی است ". بعبارت ساده تر از آنجا که وجود بی‌پایان و هستی ما پایا نمند است، هنوز مسائل فراوانی باید حل شود تا " مسئله وجود " به حل جامع خود و لودر عمده ترین خطوط برسد.

تردیدی نیست که ثنوری " هندسی " ماده شامل غلوهائی است، ولی این ثنوری احکام معروف دیالکتیکی را دائر به پیوند ماده، زمان، مکان و اینکه زمان و مکان اشکال هستی ماده اندر آدمیکند. این ثنوری مدعی است که زمان و مکان مقولاتی است مقدم بر ماده، ولی ماده به چه معنی؟ لنین در کتاب " ماده گراشی و آزمونسنجی " میگوید: " آخریگانه " خاصیت " ماده که ما تریالیسم فلسفی قبول آنرا تعهد میکند عبارتست از خاصیت واقعیت عینی بودن و دروواء شعور ما وجود داشتن "، در آن صورت بفرض که تعریف ماده با مختصات هندسی فضا یکی شود، بفرض که زمان و مکان مقدم بر ماده (بمعنای حرم) باشند، نکشی در احکام ما تریالیسم فلسفی پیدا نمیشود. تنها این نکته مسلم میشود که جرم و میدان و انرژی را نباید آخرین مختصات تجزیه و تحلیل نا پذیر ما ده دانست. تنها این سخن لنین مسلم میشود که ماده در زرقا نیز بی‌تک و پیاپان است و چنین نیست که ما اعلام کنیم، اولیه ترین آجرهای ماده را کشف کرده ایم و از آن بعد با هیچ وعدم مطلق سروکار داریم.

اینکه به مفهوم بی‌پایانی ماده در سه پارامتر: زمان و مکان و از جهت تنوع ترکیب و ساختمان (یا: بسیار گونگی) بنگریم. علیه بی‌پایانی در مکان استدلالات علمی متعددی وجود دارد مانند: " پارادکس الیرس "، " پارادکس زلینگر "، اصل دوم ترمودینامیک، " موضوع پدیده قرمز در طیف سحابی های دور " و یا " ثنوری جهان گسترده " و سرانجام نظریه اینشتین درباره " انحناء در فضاء ". درباره این مطلب اشاره و ا توضیحی بدهیم. موافق " پارادکس الیرس " اگر جهان بی‌پایان میباشد، از آنجا که انباشته از اجسام منبسط است، لذا باید تشعشعی خیره کننده داشته باشد و حال آنکه چنین نیست. موافق " پارادکس زلینگر " اگر جرم جهان بی‌پایان باشد با شدت سرعت جرم نیز بی‌پایان شود و حال آنکه باز چنین نیست. موافق اصل دوم ترمودینامیک وقاعده کهولت (انترویپی) و تبدیل همه انرژی ها به نازلترین شکل انرژی یعنی انرژی حرارتی، سرانجام باید جهان با " مرگ حرارتی " پیاپان یا بدو در آن حالت فعل و انفعالات درونی ماده خاتمه پذیرد، لذا عمر جهان در زمان بی‌پایان نیست. موافق فرضیه " پدیده قرمز " (که در طیف سحابی های دور دیده میشود) جهان در حال گسترش دائمی و گریز از مرکز است و لذا این فرض پیش میآید که زمانی جهان ما توده ای سخت متراکم بوده که سپس در اثر ترکشی بحال گسترش افتاده است و این فرضیه را که در انگلیسی " Big bang " مینامند در میان دانشمندان طرفداران زیادی دارد و بویژه برخی از دانشمندان شوروی بر این اساس تمام تاریخ تحول عالم را از آن مبداء تا وضع کنونی جهان مرحله به مرحله تنظیم کرده اند. اگر چنین است پس

لا اقل جهان ما را آغازی است که همان ترکش نخستین ماده ما و راه فشرده است. موافق نظریه اینشتین درباره " انحنای فضا " یک شعاع نور که از منبع معینی خارج شود پس از زمانی محدود به عرصه قریب به منبع باز میگردد، و این خود دلیل بر آنست که جهان کروی است، لذا محدود است نه فضای ممتد و غیر محدود. شعاع این کره نیز سال نوری حساب شده است.

این نظریات و گاه فرضیات، علمی است نه خرافی و نه سفسطه ایدئالیستی و نه ایدئالیسم فیزیک. پاسخ منطقی ما رکیست ها به همه این نظریات آن است که این احکام در واقع جهان محدود ما، یعنی " ما و راه کیهانی " (متاگالکتیک) که ما بدان تعلق داریم مربوط است و در مورد آن نیز، موافق تجارب موجود ما دق است. ولی آیا " ما و راه کیهان ما " تنها ما و راه کیهان است و آیا مفهوم " جهان مادی "، مفهوم " عالم " کلی تر و بسیط تر از مفهوم محدود " ما و راه کیهان ما " (یا متاگالکتیک ما) نیست؟

بعلاوه رشد پژوهشهای علمی از هم اکنون در این نوع استنتاجات نیز تردیدهائی ایجاد میکند. مثلاً " کشف جزئی از " نوترینو " (که خود از " اجزاء اولیه " تشکیل دهنده اتم است) بنام " Boson scalaire " بوسیله دانشمندان فرانسوی، تئوری گسترش فضا و " ترکش نخستین " را متزلزل کرده است و میخواد برای " پدیده قرمز " در طیف ستارگان توضیح دیگری را جانشین توضیح و تجربه " دوپلر " بسازد. البته این فرضیه هنوز در " قنناق " است، ولی اگر صحت آن مسلم شود در استنباط ما از کیهان شناسی تغییرات مهمی حاصل میشود.

فرضیه فوق نشان میدهد که برخورد این جزء نوترینو (که خود از اجزاء اتم است) با اجزاء نور (که فوتون نام دارد) اغتشاشی در طیف نور (پرتو رابا سیون) ایجاد میکند که موجب پدیده قرمز یعنی گرایش رنگ طیف بسوی رنگ قرمز میشود بدون آنکه این اغتشاش موجب اعوجاج و کژدبسی (دفورما سیون) دید شود.

صرفنظر از آنکه این فرضیه، که هنوز تجربه آزمایشگاهی در پشت آن نیست، چه سرنوشتی داشته باشد، بهر حال حاکی از آنست که چگونه ممکن است توضیحاتی که گاه دهه های بسیاری پرمهتابت بنظر میرسند، یکمرتبه دگرگون شوند. لذا ایدئالیست ها نیز از نوع جیمس جینز، ادینگتن، لاول و دیگران زیاد برای اثبات تئوری " خلقت " عجله دارند و از زهرنا رسانی معرفت علمی ما بسودا ایدئالیسم سود میجویند و با صلاح هر حرفه ای در علم را پناهگاهی برای بتها و شیاطین خود میسازند.

در همین زمینه بی مناسبت نیست از فرضیه های که درباره ذرات تاکیون (Tachyon) وجود دارد و در بلا بدن اشاره کردیم، سخن گوئیم، زیرا این فرضیات عواقب نوبینی از پی دارند و مندا ثبات با زگشت پذیری زمان، تقدم معلول بر علت و متزلزل رکن اساسی تئوری نسبیت اینشتین که بر پایه مطلقیت سرعت نور (۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه) مبتنی است. سرعت نور که ذرات فوتون، نوترینو و آنتی نوترینو با آن سرعت در حرکتند تا قبل از فرض تاکیون (از ریشه یونانی Thachis یعنی تند) بزرگترین سرعت ممکنه تصور میشود و جرم سکون ذره ای در داخل این سرعت برابر است با صفر. لذا اگر ذرات تاکیون با سرعتی بیش از نور موجود باشد جرم سکون آنها با بدیک عدد موهومی (Imaginaire) شود. فلان ریون ستاره شناس و نویسنده فرانسوی زمانی که یک موجود انسانی فرض کرد بنام لومن (Lumen) که ابتدا به آخرین تصویرهای جنگ و ترلور سید و سپس تدریجا " به تما ویر.

قبل و قبل تر. تا کیون نیز ما نند فیلمی که آنرا از آخر بخرخانند زمان را با زگشت پذیر میکند و در سیر از نقطه A به B تا کیون ابتدای نقطه B میرسد و سپس به نقطه A، یا به بیان دیگر دستگا ه پذیرنده این ذره را زودتر از دستگا ه دهنده دریافت میکند و معلول را قبل از علت میگذارد. بازگشت زمان برخلاف قانون دوم ترمودینامیک است، یک روند طبیعی که در آن اتمها و مولکولها شرکت دارند در اغلب موارد (از جهت آماری) میتواند تنها در یک جهت معین جریان یابد. البته برخی ذرات جداگانه میتوانند از آن جهت خارج شوند، ولی غیرمحمتمل است که تعداد کثیری از این نوع انحرافات روی دهدولی سرعت ما ورا، تور تا کیون به این قانون حالت نوینی میافزاید. موافق تجربه شاپیرو (Shapiro) ستاره شناس امریکائی کوا زار ۲۷۹ علاما تی ده برا برسرت نور پخش میکند که بنا به یک فرضیه احتمالی میتواند تا کیون باشد. این ذره مفروض تا کنون ثابت نشده و دهها تجربه در مورد آن تا کنون بی نتیجه مانده است.

پس باید مقوله "نامحدود" از جهت زمانی و مکانی را یک مقوله فلسفی دانست که بنا گزیرا ز خلق تا پذیری و زوال تا پذیری ما ده پیوسته جنبان که همه تئوریهای نامبرده آنرا تا ئید میکنند ناشی میشود و آنرا با یدای مفهوم فیزیکی آن مقوله جدا ساخت و آآروشن است که در جهان ما "در ما ورا کپکشان" یا "متاگا لاکسی" ما، همه چیز از جهت زمانی و مکانی، هر قدر هم ما ورا بزرگ یا ما ورا کوچک باشند یا لخره حدی دارند.

اگر ما این دو مقوله فلسفی و فیزیکی را چنانکه لنین در مورد ماده بکار برده از هم جدا کنیم، آنگاه بسوء استفاده های ایدالیستی که کسی نمی تواند دینگتن از پدیده جهان گسترده و افرادی مانند جیمس جینس از قوانین ترمودینامیک میکنند آسان پاسخ میگوئیم. آنگاه خود را ناچار نمی بینیم که "انفجار ماده متراکم اولیه" و تجربه "پدیده قرمز" در طیف سحابیها و انواع تئوریهای دیگر را، در صورت صحت آنها، نوعی تحدی و مصاف طلبی ایدالیسم نسبت به ماتریالیسم حساب کنیم و خود را موظف بدانیم که نا درستی آنها را به اثبات رسانیم، بلکه تمام این پدیدهها در باره سیستم محدود ما ورا کپکشان ما میتواند صادق باشد، چنانکه در باره هر سیستم محدود دیگری نظائر این نوع پدیدهها صادق است. بدینسان حل آنتی نومی و یا تناقض بین محدود و نامحدود، در طرح خود بدین شکل، افق دید ما را از ماتریالیسم دیالکتیک توسعه میبخشد.

اگر بخواهیم بدین بحث ادامه دهیم و باز هم نمونه هائی را مطرح سازیم بایست بگوئیم که چنین توسعه افق دید در باره تاریخ انسان نیز ضرور است، زیرا با شروع امکان مداخله آگاهانه انسان در مختصات ارثی از طریق ایجاد تغییرات در کروموزومها (ژنها) بمنظور دادن خاصیت دلخواه جسمی یا روحی به انسان، ما اکنون در آستانه تحول عظیم و شگرفی هستیم که عواقب آن بسی دور دراز است. دانش زیست شناسی ذره ای (مولکولر) وعده میدهد که از آغاز قرن آینده این مداخله شکل واقعی بخود خواهد گرفت. دانشمندان شوروی پیش بینی میکنند که طی سی سال آینده این مداخله تحقق پذیر خواهد بود. روشن است که نتایج مداخله در آغاز بسیار محدود است، ولی مطلبی است از جهت اصولی فوق العاده مهم، زیرا مداخله انسان در تکامل ارگانیست.

با توجه به این روند، تاریخ پیدایش و تکامل انسان و تمدنش را میتوان به نظر نگارنده به سه دوران تقسیم کرد:

۱- دوران تکوین زیستی (یا بیوژنز) و تبدیل تدریجی میمونها به نیمه میمونها و

غیرمیمونها یا انسانوارها به انسانها (Homo) و پیدایش نخستین گله‌های ابتدائی. در این دوران محتوی تکامل را تبدلات بیولوژیک تعیین میکنند و نه تغییرات اجتماعی. پژوهشهای دیرین‌شناسان و کهن‌شناسان در سالهای اخیر تا حدودی منظره‌این تکوین زیستی را روشن تر ساخته‌است. تقریباً "مسلم شده‌است که جدا شدن انسانوارها (Anthropus erectus) که خود انواع مختلفی دارد، در سی‌میلیون سال پیش انجام گرفته‌است. برخی از دانشمندان بعلمت شباهت ADN (اسیددزینکوریبونوکلئید) میمونهای آسیائی با انسان به این نتیجه رسیدند که پیدایش انسانها در قاره آسیا انجام گرفته و کشفیات اخیر دشت "آفار" (در کنیا) راجع به انسانوارهای سه‌میلیون سال پیش، با یقیناً "حکایت از مهاجرت این انسانوارهای آسیائی به آفریقا باشد. از ۳-۴ میلیون سال پیش تقریباً "بطور موازی، با پیدایش دونوع انسان (Homo) رویرو هستیم یعنی "انسان ماهر" (Homo habilis) که به مرحله افزایش از رسیدن وی شایده در اترعدم تکامل زبان، تمدنش فروپژمرد و بر اثر عوامل ناسازگار طبیعی زمیان رفت و انسان "عاقل" (Homo sapiens) که انسانیت امروضا هم رنگهای خود از آن نوع است، زیرا از نوع "انسان ماهر" جز استخوانهای برجانیست (مانند انسان نهاندرتال، انسان کرومانیون و انسان هایدلبرگ). تئوری نوپدید "پوپولاسیون" در ژنتیک (یعنی وجود اقسام مختلف در داخل یک نوع واحد، مثلاً انسان) تصور ما را از تکامل این انسان عاقل نیز از لحاظ بیولوژیک و از طریق درآمیزی و پیوند (سلکسیون) درونی آن به مراتب غنی‌تر و بفرنج ترمیکند.

لذا در تاریخ بمعنای عام، دوران تکوین زیستی دورانی است سی‌میلیون ساله و پیدایش تمدن و فروختن آتش سابقه‌ای بطور نسبی کوتاه دارد که در جنب آن سی میلیون سال مانده لحظاتی است. سرانجام تاریخ اجتماعی انسان آغاز میگرد و تحول و تکوین زیستی که با کنده جانفرسائی جریان داشت جای خود را به تحول سریع اجتماعی میدهد.

۲- دوران تکوین اجتماعی (سوسیونز) یعنی هنگامیکه دیگر تکوین صرفاً "زیستی" خاتمه می‌یابد و تحول در جامعه اجتماعی، در جامعه تحول مدنیت انسان را در صورت بندیه‌ای اقتصادی - اجتماعی و تکامل ابزار و گسترش معرفت می‌افتد و نوع ثابت انسان بنام "انسان عاقل" (Homo sapiens) قهرمان این تحول است. این دوران تاکنون ادامه دارد و چند دهه‌ها رسال را در بر میگیرد.

البته چنانکه یاد کردیم، خود پیدایش انسان عاقل دوسه میلیون سال پیش رخ داده، ولی جدائی گله‌های این انسان از طبیعت هنگامی تسریع شده که وی توانسته است مراحل سنگ کهن و میان‌هنو را طی کند و به گوزه‌گری و کشت و کار دست زند و فلز را بکند، ستور را م‌کند. نخستین گذار از فلز تنها در بیست هزار سال پیش (بطور تقریب) انجام میگیرد و نتیجه همه اینها تحول بنیادی در نظامات دودمانی و پیدایش انبوه‌های اقوام و کشورهای غول‌آسای برده‌داری در بین‌النهرین و مصر و دیرتر در چین و هند و ایران و سپس در یونان نورم و برافراشته شدن ابنیه‌ای از هرم کوه مانند خنثو پس گرفته تا باغهای آویخته سمیرا میس و برج بابل و فوروم بزرگ و هرم و ظهور امری سراسرنود زیر گنبد لاژوردین آسمانی است بنام تمدن انسانی که امروز "ناز بر فلک و حکم بر ستاره‌کند".

کلاسیک‌های مارکسیست بویژه این دوران تاریخی را تحلیل کردند و آنرا تنها دل‌نظامات یا فورم‌اسیونهای اقتصادی - اجتماعی معین دانسته‌اند. بنظر نگارنده محبت و ملامت علمی

ومطفي اس نظريه در دوران ما تكان نخورده است، جز آنكه بر رسيهاي وسيع تاريخي جيا معمول شدن بزوهش تاريخي، باستان شناسي وكشف متون عظيم بسيار بسيار ركهين، بقدری مصالح تازه متراكم ساخته كه بايد توضيح ما از حامين معبدوی نخستين ونظام مدودمانی، حامين برده سالاری، حامين معزمن سالاری، حامين سرما به سالاری ومختصات وویژگيهاي آن واشكال تحول آنها وشيوه هاي تبدل آنها بهم وابتنكه در كجا حكونه برخی مراحل به طفره بر كزار شده وغيره وغيره، غنی شود. اين درست توصيه مكررد مكرر كلاسيك هاست كه بايد انجام كيرد. در حارجوب تكامل فورما سيونها، بنظر اينجانب بايده تكامل اتنيك (زكله و طایفه گرفته تا بين الملل بهم پيوسته) و تكامل ارگانيك يا تمدني (مقومدم تكامل تمدن مادی ومعنوی يك قوم يا ملت است، صرف نظر از آنكه در آن کدام فورما سيون حكمرواست) نیز توجه خاص شود. اين دونوع تكامل، تابع تكامل اقتصادي - اجتماعي است وجيزي مستقل از آنها يا عامتر از آنها نيست، ولي بررسي جداگانه آنها (بررسي واحدهاي اتنيك و تكامل ونظاذهاي آنها وبررسي تمدن ها وفرهنگ ها وسير آنها)، ديده ما را از نسج زنده تاريخ، دقيقتر ميكند واستنباط تاريخي را از كلي گویی وشما سازی بيروي می آورد.

۳- واينك ما در آستان (تنها در آستان) يك دوران كفي تازه اي هستيم كه آنرا ميتوان وبابيد دوران تكوين اجتماعي - زيستی (سوسيوبیوژنر) ناميد. در اين دوران به تدريج وشايد طی چند سده آينده با ايراد تحولات آگاهانه در ساختمان جسمي وروحي انسان خواهيم توانست نوع تازه اي از Homo كه ديگر تنها محصول حرکت خود بخودي طبيعي نيست، بلكه محصول تحول آگاهانه اجتماع نيز هست، پديد آوريدم كه با نوع موحو (Homo sapiens) تفاوتهاي اساسي خواهد داشت. بعلاوه تحولات اجتماعي مانند پيداييش نظام اجتماعي با اقتصاد فرهنگ نو و ظهور ملت واحدهاي كه با پيروي سوسيا ليم وكمونيسم پيوند دارد، موجب تحولات عظيمي در دوران انسان ميگردد. مجموعه اين تحولات، انساني زجهت كفي بكلي نو و در سطح بسي عاليترا زانسانتي كه ما ميشناسيم موجود می آورد. از آن گذشته خود تحولات دروني بيولوژيك نوع انسان نيز، اگر چه بسيار بسيار كند شده، ولي قطع نشده است. چنانكه مثلاً "در دوران ما در اشرافيه و عمومي شرايط زيبست بصورت تسريع رشد و طول عمر وغيره در آمده است، چيزي كه آنرا "اكسلراسيون" مينامند.

تقسيم بندي پيشنهاي ما وظيفه ما ترياليم تاريخي را در ابعاد گذشته وآينده بسط ميدهد، از آنجا كه تحولات اجتماعي، ولودر اشكال جنيني وبسيار ابتدائي آن، از همان دوران بيوژنر آغاز ميگردد وبان در آميختگي دارد، لذا ميتوان اين دوران را ماقبل تاريخ انسان دانست. واما آنچه كه به دوران آغاز شونده مربوط است، براي احتراز از آينده نگريهاي محدود و خيال با فانه، ما نيازي نداريم كه در باره جزئيات آن ازمه كنون حدسياتي را مطرح كنيم. ولي اين سخن لنين را بيايد داشته باشيم كه گفت، زمان حال را از سگوي آينده بهتر ميتوانديد.

درباره ضرورت يا عدم ضرورت مداخله دانش زيست شناسي در ساختمان انسان هم اكنون بحثهايي است كه آنرا فقط بايد محافل صالحه علمي واجتماعي حل كنند. بنظر ما حدمعین ومشروطي از اين مداخله ناگزير است وطبيعي است كه در اين امر نهايت دقت وآينده نگري وهمه سويه انديشي شرط است.

نمونه هاي كه در مورد تعريف فلسفي زندگي وماده، مسئله آنتي نومي محدود و نامحدود

و مسئله تقسیم تاریخ تکامل مدنیت انسانی ارائه دادیم، شاید نشان دهد که چگونه گسترش طوفانی دانش زمان ما، مرزهای جهان بینی ما تریالیسم دیالکتیک را گسترش میدهد و نوسازی مقولات و احکام آنرا ضرور میسازد.

چیرگی ناپذیر بودن جهان بینی ما رکیستی در آنحاست که از سوئی با علوم طبیعی و اجتماعی و رشد مستمر و دائمی آنها پیوند دارد و دیدن ترتیب مقولات و احکام خود را غنی میکند و از سوئی دیگر با پراتیک اجتماعی و اشکال عمده آن تولید و مبارزه اجتماعی وابسته است و بوسیله آن از زندگی مشخص سرشار و از بلای انتزاع با فی مضمون میماند. جوهر دیالکتیکی این آموزش مرز هر گونه تملب جزم گرایانه را می شکنند و این شط زلال معرفت فلسفی را به پیش میراند. جهان بینی ارسطویی چنین نبود. بسیاری از علوم طبیعی و اجتماعی هنگامی مبداء پیشش حتی در چنین نبودند. رابطه اش با پراتیک سیاسی - دینی کلیسیا آنرا بیشتر ربط - صرف جزئیات راند. دعویش به کشف حقایق ازلی آنرا به سوی انقراض برد. لذا با وثوق و اطمینان میتوان گفت سرنوشت تاریخی بکلی دیگری در انتظار جهان بینی علمی و انقلابی ما رکیسم بعنوان یک فلسفه اصیل علمی است: سرنوشت رستاخیز مستمر و نوزایشی دائمی تا هر جا که دانش و پراتیک ضرور کند، سرنوشت آنکه پیوسته افزا رنیرومندی برای شناخت جهان و اداره روندهای اجتماعی باقی بماند.

روشن است که این نمونه ها تنها مسائلی نیست که میتوان مطرح کرد. تمام نکته اینجا است که با پدیده اسلوب جسورانه، اصولی و انقلابی لنینی (ونه با اسلوب با زبیب گرایان و رویزیونیست ها که علیه خود سرشت ما تریالیسم دیالکتیک توطئه میکنند) هر جای که ضرور شود مرزهای تنگ شده را دورتر و دورتر برد. بینش ما تریالیسم دیالکتیک، برخلاف بینش ارسطویی، بر بنیاد علم و تعمیم دستاوردهای علم است، لذا میتواند با نوسازی دائمی خویش خود را از روند فرسایش - تلاشی دورنگاه دار و چنین نیز خواهد بود. این آموزشی است همیشه جوان که از کار پاره جنبش دیالکتیکی واقعیت فیض میگیرد. لنین میگوید:

" ما هرگز بر این نیستیم که آئین مارکس چیزی تمام شده، دست نخوردنی است. برعکس ما مطمئن هستیم که این آئین تنها سنگ بنای علمی را نهاده است که سوسیالیست ها با پید آنرا در همه جهات گسترش دهند، اگر نخواهند از زندگی واپس بمانند."

ما این بررسی را که در آن کوشیده ایم از دیدگاه مستقل خود برخی مسائل مربوط به فلسفه ما تریالیسم دیالکتیک و ما تریالیسم تاریخی را به اقتضای رشد معرفت علمی گسترش داده یا غنی تر سازیم، بهمین جا خاتمه میدهیم، در این امید که برای افراد ذی علاقه ای با این مباحث سودمند باشد و به اهمیت مباحث مطروحه توجه کنند.



بازرگانی خارجی ایران باید دگرگون شود

دکتر کامیار

بازرگانی خارجی هر کشور نه تنها منعکس‌کننده نوع کالاهای وارده و صادره این کشور است، بلکه نشان دهنده سطح رشد اقتصادی، مقام آن در تقسیم کار بین‌المللی و سیاست اقتصادی حاکم بر آن در یک دوره معین نیز می‌باشد. در جهان غیرسوسیالیستی با مطالعه ترکیب بازرگانی خارجی میتوان کشورهای صنعتی را از کشورهای در حال رشد باز شناخت و در میان کشورهای اخیر، آنهایی را که با درپیش گرفتن سیاست اقتصادی مستقل در راه صنعتی شدن قدم گذارده‌اند، از گروه دیگری که با اعمال سیاست اقتصادی وابسته همچنان بصورت تامین‌کننده مواد اولیه مورد نیاز کشورهای امپریالیستی باقی مانده‌اند، تمیز داد.

علاوه بر این با توجه به بازرگانی خارجی هر کشور میتوان تشخیص داد که موازنه بازرگانی آن متعادل، منفی و یا مثبت است و چه موقعیتی در موازنه پرداخت‌های آن کشور دارد. بعبارت دیگر آیا این قلم اساسی از موازنه پرداختها در درجه اول به متعادل شدن و در مرحله بعدی به مثبت بودن آن کمک میکند، یا برعکس از اقلام دیگر موازنه پرداختها یاری میگیرد.

لازم به یادآوری است که اگر بازرگانی خارجی یک کشور هدف صنعتی شدن را تعقیب کند و برپایه ورود کالاهای کاملاً ضرور مورد نیاز صنایع طرح ریزی شده باشد، در اینصورت تا زمان حل مشکل صنعتی شدن، منفی بودن موازنه بازرگانی خالی از اشکال بنظر میرسد.

تلاش همه کشورهای صنعتی در جهان سرمایه داری این است که با استفاده از تکنیک پیش‌افتاده موقعیت خود را در بازارهای فروش حفظ کرده و میزان صادرات خود را افزایش دهند. آن گروه از کشورهای در حال رشد نیز که از سیاست اقتصادی غیر وابسته تبعیت میکنند، تلاش خود را متوجه این هدف کرده‌اند که با غلبه بر مشکلات صنعتی شدن در کمیت و کیفیت واردات و صادرات خود تغییرات جدی بوجود آورند.

در رژیم شاه مخلوع، ایران بعنوان یک کشور وابسته به جهان غرب همیشه بازار خوبی برای انواع فرآورده‌های این کشورها بود و با توجه به این خصوصیت هیچگاه تلاش جدی در جهت صنعتی شدن کشور بعمل نیامد. نتیجه آنکه در پنجاه سال اخیر (جز چندسال استثنائی، آنهم نه بدلیل افزایش صادرات، بلکه تنها بعـلـت

محدود شدن واردات) با استفاده از درآمد نفت (بخصوص در سالهای اخیر) سیل انواع کالاهای غربی به ایران سرازیر میشد و چون صادرات ایران رقم ناچیزی را تشکیل میداد، موازنه بازرگانی ایران با تفاوت فاحش بین ارقام واردات و صادرات منفی بود و بدیگر سخن، تامین ارز مورد نیاز واردات از منابع دیگری جز ارز حاصل شده از صادرات ممکن میشد. حال به بررسی مشخص تر بازرگانی خارجی ایران میپردازیم.

حجم و ترکیب بازرگانی خارجی ایران

بررسی ارقام مربوط به واردات و صادرات ایران طی سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۱ نشان میدهد که میزان واردات گمرکی از بیش از ۵ میلیون تن و به ارزش حدود ۱۹۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ به بیش از ۱۷ میلیون تن و به ارزش ۱۰۲۹/۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ بالغ شده است، حال آنکه در همین مدت میزان صادرات (بدون نفت) از ۲/۳ میلیون تن و به ارزش ۳۳/۹ میلیارد ریال به میزان ۱/۱ میلیون تن و به ارزش ۴۷/۲ میلیارد ریال رسیده است. (رجوع به جدول شماره ۱)

جدول شماره ۱ *

(وزن به میلیون تن، ارزش به میلیارد ریال)

موازنه	صادرات		واردات		سال
	ارزش	وزن	ارزش	وزن	
- ۱۵۹/۸	۳۳/۹	۲/۳	۱۹۳/۷	۵/۱	۱۳۵۱
- ۲۱۰/۳	۴۲/۸	۱/۹	۲۵۳/۲	۶/۷	۱۳۵۲
- ۴۰۸/۸	۳۹/۲	۱/۵	۴۴۸/۱	۹/۴	۱۳۵۳
- ۷۶۰/۱	۴۰/۷	۱/۲	۸۰۰/۸	۱۳/۳	۱۳۵۴
- ۸۶۳/۸	۳۸/۰	۰/۸	۹۰۱/۸	۱۳/۸	۱۳۵۵
- ۹۸۲/۰	۴۷/۲	۱/۱	۱۰۲۹/۲	۱۷/۲	۱۳۵۶

بطوریکه ملاحظه میشود در مدت مورد اشاره واردات هم از لحاظ وزن و هم از نظر ارزش افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته، ولی وزن صادرات کشور از رقم ناچیز ۲ میلیون تن در سال ۱۳۵۱ به ۱/۱ میلیون تن در سال ۱۳۵۶ کاهش یافته و افزایش ارزش آن نیز بطور عمده ناشی از تورم جهانی بوده است.

برای روشن شدن بیشتر موضوع باید توجه کنیم که در سال ۱۳۵۱ واردات نسبت به صادرات مبلغ ۱۵۹/۸ میلیارد ریال و در سال ۱۳۵۶ مبلغ ۹۸۲ میلیارد ریال کسری داشته یعنی عدم تعادل بیش از ۵ برابر شده است. ترکیب کالاهای وارده به کشور در دوره مورد مطالعه نیز اسفانگیز است،

برابر قسمت اعظم آنها را کالاهای مصرفی که در میان آن کالاهای لوکس و غیر ضروری کم بود، و کالاهای واسطه که در صنایع مونتاژ از آنها استفاده میشد، تشکیل میداد. حجم این کالاها از ۷۰ تا ۷۹ درصد کالاهای وارداتی بود. در این ارتباط باید توجه داشت که در مورد طبقه بندی کالاهای وارده رژیم سابق مرتکب تقلب میگردد و برای کم نشان دادن ارزش کالاهای مصرفی قسمتی از آنها را بعنوان کالاهای واسطه اعلام میکرد تا بدین ترتیب بتواند ادعای واهی جهش بسوی صنعتی شدن را به ثبوت برساند و جهره‌ای غیرواقعی از ترکیب کالاهای وارده به نمایش گذارد. حجم کالاهای سرمایه ای فقط ۲۱ تا ۳۰ درصد کل واردات را تشکیل میداد و تازه این نوع کالاها نیز برای ایجاد صنایع کلیدی و مستقل نبود (رجوع به جدول شماره ۲)

جدول شماره ۲*

(میلیاردریال)

ترکیب کالاهای وارداتی	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
کالاهای واسطه	۱۱۱/۹	۱۶۳/۸	۲۹۵/۲	۴۲۷/۱	۴۷۴/۲
کالاهای سرمایه داری	۵۸/۹	۶۰/۱	۹۳/۰	۲۵۴/۱	۲۶۸/۲
کالاهای مصرفی	۲۲/۵	۲۹/۰	۵۷/۶	۱۱۰/۰	۱۵۹/۰

* سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۵۵ و آمار بازرگانی ایران، سال ۱۳۵۵

مهمترین اقلام کالاهای وارداتی در این دوره عبارت بود از فرآورده‌های کشاورزی، روغن حیوانی و نباتی، محصولات معدنی، نوشیدنی‌ها، لوازم آرایش، فرآورده‌های صنایع شیمیایی، فلزات، ماشین آلات و دستگاه‌های مکانیکی برقی.

ترکیب کالاهای صادره از این بابت قابل توجه است که مهمترین آن را در این دوره نیز مانند دهها سال پیش همان پنبه و فرش و خشکبار تشکیل میداد. چون صادرات این نوع کالاها نیز هم از حیث وزن و هم از نظر ارزش ناچیز است، ایران را باید از لحاظ صادرات بعنوان یک کشور تک محصولی که عبارت از نفت خام باشد، شناخت. تمام این واقعیت‌ها نشان میدهد که رژیم شاه مخلوع بعلت وابستگی کامل به جهان غرب و متعهد بودن به حفظ منافع امپریالیستی، اقدام اساسی در جهت صنعتی شدن کشور بعمل نیاورد و هدف آنچه که در سالهای اخیر در ایران انجام شد، در درجه اول ایجاد صنایع مونتاژ و کمک به صنایع کشورهای سرمایه داری بود.

توزیع جغرافیایی بازرگانی خارجی

رژیم گذشته بجای توجه به لزوم همه جانبه بودن مبادلات بازرگانی و استفاده از همه امکانات برای توسعه این مبادلات، بعلت وابستگی به جهان غرب از همکاری با کشورهای سوسیالیستی، تا آنجا که ممکن بود، امتناع داشت و در نتیجه فرصتهای بازرگانی که میتوانست در جهت صنعتی شدن کشور مورد استفاده قرار گیرد، از دست رفت. یکسویه بودن بازرگانی خارجی ایران در رژیم شاه مخلوع را ارقام جدول

شماره ۳ بخوبی نشان میدهد.

جدول شماره ۳ *

توزیع جغرافیایی واردات ایران در سال ۱۳۵۵
(میلیون دلار)

کشور	ارزش	درصد
آلمان غربی	۲۲۳۶/۳	۱۷/۸
ژاپن	۲۱۹۲/۸	۱۷/۴
ایالات متحده	۱۹۶۲/۸	۱۵/۶
انگلستان	۸۵۸/۹	۶/۸
ایتالیا	۷۲۸/۲	۵/۸
فرانسه	۶۹۶/۹	۵/۵
سوئیس	۴۷۳/۳	۳/۸
هلند	۴۳۹/۷	۳/۵
بلژیک	۳۰۲/۴	۲/۴
کشورهای سوسیالیستی	۵۶۱/۱	۴/۵
از جمله شوروی	۱۱۰/۸	۰/۹

(* گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۵ بانک
مرکزی ایران)

چنانکه دیده میشود در سال ۱۳۵۵ سه کشور سرمایه داری پیشرفته جهان ۷۸/۶ درصد کل واردات ایران را در انحصار خود داشتند و سهم کشورهای سوسیالیستی فقط ۴/۵ درصد بود. حتی کشور کوچکی نظیر سوئیس بیش از چهار برابر اتحاد شوروی با ایران کالا صادر میکرد. جالب آنکه سهم کشورهای سوسیالیستی در سالهای اخیر حتی رو به کاهش بود. چنانکه سهم این کشورها از ۶/۷ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۴/۵ درصد در سال ۱۳۵۵ کاهش یافت.

در مورد صادرات ایران به کشورهای خارج با وضع کاملاً متضادی روبرو هستیم. صادرات ایران به اتحاد شوروی در سال ۱۳۵۵ حدود ۱۳/۳ درصد کل صادرات ایران را تشکیل میداد و حال آنکه سهم واردات ایران از این کشور حتی به ۱ درصد نمیرسید. این کشور که از لحاظ واردات ایران مقام شانزدهم را داشت، از لحاظ صادرات مقام دوم را اشغال میکرد!

عدم استفاده از امکانات وسیع کشورهای سوسیالیستی برای صنعتی کردن کشور یکی از خیانت‌های عظیم رژیم شاه مخلوع بود.

ضرورت تحول بنیادی در بازرگانی خارجی

با توجه به این واقعیت که بازرگانی خارجی هر کشور نمایشگر سیاست اقتصادی

آن است ، با سرنگون شدن رژیم شاه مخلوع ، شروع دوره جدیدی در بازرگانی خارجی کشور ضرورت دارد . سیاست جدید بازرگانی کشور باید منطبق با نیازهای عصر انقلاب باشد و هدف صنعتی شدن کشور را با جدیت تعقیب کند . بمنظور دستیابی به این هدف باید سیاست اقتصادی کشور هرچه زودتر تعیین شود و بر مبنای آن سیاست بازرگانی خارجی تنظیم گردد . سیاست جدید باید دارای این خلصت باشد که از همه امکانات بمنظور توسعه بازرگانی خارجی استفاده شود و روابط بازرگانی ایران با کشورهای دیگر که بدون قید و شرط سیاسی حاضر به همکاری در زمینه تامین کالاهای مورد نیاز کشور هستند ، گسترش یابد و از سیاست بازرگانی گسترده و همه جانبه تبعیت شود . خطوط اساسی این سیاست باید چنین باشد :

الف . اجتناب از تعقیب سیاست وابستگی به جهان غرب در بازرگانی خارجی .

توضیحات قبلی نشان داد که رژیم شاه مخلوع تا چه حد در بازرگانی خارجی وابسته به کشورهای غربی بود و در نتیجه قسمت عمده کالاهای از این گروه کشورها وارد میشد ، بدون اینکه بهترین شرایط را ارائه نمایند . این ترتیب باعث شد که در غالب موارد کالاهای خریداری شده فاقد کیفیت خوب بوده و قیمت آنها از کالاهای مشابه در بازارهای جهانی بیشتر باشد . علاوه بر این کشورهای فروشنده برای اینکه ایران را همیشه بعنوان بازار فروش فرآورده های خود در اختیار داشته باشند ، کمتر بفروش کالاهای سرمایه ای بنیادی رغبت نشان میدادند و با استفاده از انواع تمهیدات کوشش داشتند کالاهای مصرفی و واسطه را در اختیار ایران بگذارند . بدنبال ورود این کالاهای خدمات وابسته نیز با شرایط سنگین وارد ایران میشد و در نتیجه قیمت کالاهای گران فروخته شده را با زهم افزایش میداد و بدین ترتیب تورم کشور - های غربی وارد ایران میشد و با اثر گذاردن روی قیمت کالاهای دیگر ، اقتصاد کشور را زیر فشار قرار میداد . نتیجه دیگر آنکه بعلت این وابستگی نارسائیهای اقتصاد سرمایه داری (بحرانهای ادواری اقتصادی و ارزی و غیره) دامنگیر اقتصاد ایران نیز میشد و موجب بروز عدم تعادل در رشته های مختلف فعالیتهای اقتصادی میگردد . چند کشور معین غربی که تامین کننده قسمت عمده کالاهای وارده به ایران هستند با توجه به منافع خود خرید کالاهای معینی را به ایران تحمیل میکردند . خاطره فروش سی هزار دستگاه اتومبیل هیلمن بوسیله دولت انگلستان به دولت ایران که انگیزه آن تنها کمک به جلوگیری از توقف کارخانه سازنده اتومبیل های مزبور بود هنوز فراموش نشده است . نمونه های بسیاری از این طرز عمل را میتوان در خریدهای دیگر دولت ایران ، بخصوص در خرید کالاهای جنگی بدست آورد .

وظیفه دولت انقلابی این است که به سیاست یکجانبه در بازرگانی خارجی ایران که کشور را به چند کشور معین امپریالیستی دارای هدفهای سودجویانه وابسته میکند ، پایان دهد و در مبادلات بازرگانی ، با کشورهای دیگر که حاضر به همکاری دوستانه با ایران هستند ، ارتباط نزدیک برقرار نماید .

ب . لزوم تجدید نظر در ترکیب بازرگانی خارجی . همانطور که توضیح داده شد ، کالاهای سرمایه ای که ورود آنها به کشور برای صنعتی شدن اهمیت اساسی دارد ، رقم ناچیزی را در کل واردات ایران تشکیل میدهد و درصد قابل توجهی از واردات را کالاهای مصرفی (که قسمتی از آن کالاهای لوکس و تجملی است) و کالاهای واسطه تشکیل

داده است. بدون تردید ترکیب واردات ایران باید دستخوش تغییر اساسی شود و از ورود کالاهای تجملی کاملاً" جلوگیری بعمل آید و باکاستن از میزان کالاهای واسطه‌ای و محدود کردن خریدهای نظامی به حداقل مورد نیاز برای دفاع از مرزهای کشور، و افزودن به واردات کالاهای سرمایه‌ای بنیادی، راه را برای صنعتی کردن کشور هموار گردد. بدیهی است با ایجاد واحدهای تولیدی جدید در ترکیب واردات ایران تغییرات بازهم بیشتری بوجود خواهد آمد. و به میزان وتنوع صادرات ایران افزوده خواهد شد. باید به این حقیقت توجه داشت که ذخائر نفتی ایران نامحدود نیست و قبل از اتمام آن باید با استفاده صحیح از درآمد نفت، کشور را هرچه سریعتر صنعتی نمود.

ج - کوشش در جهت ایجاد تعادل در بازرگانی خارجی. با اعمال نظارت جدی بر کالاهای وارده و اقدام در جهت افزایش تولید فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی، هدف دیگر بازرگانی خارجی که عبارت از ایجاد تعادل در موازنه پرداختهاست، باید تامین گردد.

د - ملی کردن واردات. بازرگانی خارجی یکی از ابزار اساسی وابستگی ایران به کشورهای امپریالیستی است و واردکنندگان کالاهای خارجی بمانند بورژوازی کمپرادور یکی از عوامل عمده این وابستگی و از پایگاههای اصلی رژیم گذشته بود. این گروه از سرمایه داری اکنون نیز پس از انقلاب یکی از عوامل عمده آشفته‌گی اقتصادی، تشدید گرانی، خروج ارز از کشور و بالاخره ایجاد بیعدالتی در جامعه هستند. دولت انقلابی باید واردات را خود در دست گیرد و با تنظیم یک برنامه جامع و سنجیده اقتصادی، بازرگانی خارجی و بخصوص بخش واردات آن را در خدمت رشد اقتصادی و پیشرفت جامعه قرار دهد.

بوزش

با وجود کوششی که از طرف " دنیا " بعمل می‌آید، متأسفانه، هنوز اغلاط چاپی و نارسائی‌های دیگر درمجله کم نیست. برخی از خوانندگان و دوستان نیز، چه کتبا " وجه شفاها "، موارد مشخص این نارسائی‌ها را متذکر شده‌اند. ضمن تشکر از این دوستان و نیز بوزش از خوانندگان عزیز، امیدواریم در آینده این قبیل نارسائی‌ها را بحد اقل ممکن برسانیم.

شعر امروز و راه و رسم آن

گفتگویی پرسش گونه میان دو شاعر

سیاوش کسرائی و احسان طبری به گفتگو نشستند. مسائل راسیاوش کسرائی نه تنها مطرح ساخت، بلکه پاسخ خود را نیز بر آن مزید کرد و احسان طبری نظر خود را در زمینه های طرح شده بیان داشت. از آنجا که ممکن است این گفتگو با آنکه بدون سیر و سفرهای محققان باشد و روشن فکران نه انجام گرفته، برای خوانندگان "دنیا" جالب باشد، لذا بدرج آن میپردازیم.

سیاوش کسرائی:

میخواهم خواهش کنم کمی درباره شعر فارسی از گذشته دور و بویژه درباره کاربردهای اجتماعی و سیاسی آن صحبت بفرمائید. آیا بنظر شما شعر در ملت ما اثر خاصی دارد، آیا میتوان خصیصه ای از جهت تاثیر پذیری در برابر شعر در میان سایر ملل برای ما قائل شد. بردوکاربردهای شعر در زندگی ما، احترام به شاعران، میل به شاعری که اینهمه روبغزونی است پناه بردن به شعر در موارد شادی و غم های بزرگ پدیده ایست که مراباین سؤال و امیدارد.

احسان طبری:

شعر را در کشور ما میتوان یک ("فرهنگواره" Subculture) نامید که تمدن ایرانی را در تمام جهاتش منعکس میکند. در این فرهنگواره نه تنها فلسفه و عرفان و سیاست حتی طبخ یا خیاطی نیز اسناد منظوم خود را بوجود آورده است کار برد اجتماعی و سیاسی شعر در ایران همیشه فوق العاده جدی بوده است برای اسمعیلیه و صوفیه و دیرتر برای جنبش حروفیه شعرا فزار عمده تبلیغ و ترویج بود. شیعیه از شعر بحدا علا استفاده کرد و با آن مخالفان عقیدتی خود را نکوهید و پیشوایان مذهبی خود را ستود. درباره های

پادشاهان و امیران از شعر سوجوئی فراوان کردند که از سویی که بنام "مله" به شاهان ایران میرساندند دنیا نمی‌رساندند بسی بیشتر است، مقصد آنست که حتی اگر تنها جهت صرفاً "مادی" این سود را هم در نظر بگیریم. در دوران معاصر، جنبش مشروطیت با حربه شعر کاربزرگی انجام داد. افشاء گری استبداد در زبان حدیاطن در شعر فارسی دوران مشروطه و پس از آن قوی است همین اشارات کوتاه و پراکنده‌ها منسوخ کار برد اجتماعی و سیاسی شعر فارسی را در تاریخ گذشته کشورمان نشان می‌دهد.

اما اینکه آیا شعر برای مردم سرزمین ما جاذبه‌ای و تاثیر خاصی دارد حقیقتی است که در آن محل تردید نیست والا مقام شعر در تمدن ایرانی به چنین اوجی نمی‌رسید و اینکه این خصیصه ویژه مردم ما با شدوای نوعی تاثیر پذیری یگانه نزد ایرانیان حکایت کند، در پاسخ باید بسی تأمل ورزید، زیرا شعر در همه تمدنها تجلی نیرومندی دارد و تنها مقایسه تاریخی-ادبی می‌تواند نشان دهد که آیا این تجلی در کشور ما از همه جای دیگر پرتر و فشان تر است یا نه، اما با اطمینان می‌توان گفت که ایران در ردیف کشورهای نادری است که در آن شعر از چهار چوب عادی خود خارج شده و نقش مدنی و تاریخی عظیمی ایفا کرده است و چنانکه یاد کردیم بنوعی فرهنگواره بدل شده است.

اینکه در کشور ما شعر گوئی و شاعری چنین رایج است، نه تنها عامل پیدایش "پدیده شعر" در ایران است، بلکه محصول آن نیز هست. چون شعر در ایران زیاده‌بوسیله ادبیات و فرهنگ دیرینه‌اش "تبلیغ شد" لذا ناچار میدان بیشتری باز میکند، این از نوع تاثیر علت و معلول در یکدیگر است و آنچه که در اصطلاح سیرنیتیک معاصر آنرا "پیوند معکوس" مینامند.

تمایل به قافیه بافی و آنچه که به شوخی "متروما نی" یا "جنون وزن" نام گرفته تا آنجا که من میدانم در بین آلمانها نیز قوی است و ما ننمادما برای هر چیز شعری دارند. رومن رولان در رمان "ژان کریستف" به این اشعار "بندتنبانی" آلمانها اشاره میکند که با خط زیبای گوتیک نوشته شده و مرقع و اردر خانه‌ها و مغازه‌ها آویخته است.

از زمانیکه شعر "دمکراتیزه" شد و با استیل وزن و قافیه را با اصطلاح ویکتور هوگو در هم کوبید شعرا را ز قید و بند عروض کلاسیک رست و آسان ترشد، شعر به آنجیزی مبدل شد که قدما در حکمت آنرا به بیان خواه نصیر "کلام مخیل" میخواندند این امر از سویی و نهار دپرشور و عاطفی خلق ما (لا اقل در این دوران از تاریخ) از سوی دیگر، فورانی از شعر گوئی پدید آورده است. شعرا کسیری برای رنج‌ها، عسای تعادل برای مردرسن باز و وسیله‌ای برای جبران خلاءها و کمبودها شده‌گانه نوعی افیون است، گاه نوعی شیپور نبرد، عملکردهای مختلف، آنرا داداها "به صحنه می‌آورد و مورد دنیا زانسان میسازد. خلقهای دیگر نیز برای شعرازی زیادی باز کرده اند و شعر به همراه موسیقی زندگی آنها را انباشته است.

باری شعر نعمتی است که بقول یک ترانه معروف روسی "بشر را در زندگیش یا ریوم مدکاری می‌دهد" تا جاده دشوار را آسانتر بپیما یدولی در استفاده زهر نعمتی با یداندا زه شناخت.

سیاوش کسرائی:

آیا بنظر نمی‌رسد که در دوران اخیر بویژه در بنجاه و چند سال گذشته کوشش شده که پیوند ما با فرهنگ و ادب کلاسیک یا قطع شود یا درک و دریا فتها می‌خدوشی از آن داشته باشیم!؟

هرملتی میتواند فرهنگ کلاسیک خود فرهنگ فولکلوریک خود و فرهنگ جهانی بهره برداری کند، ملاحظه میکنید که استفا ده صحیح از این سه گستره را در کشور ما تبا کرده اند لطفاً " در این زمینه ها نظر خود را بیان دارید .

احسان طبری:

اینکه در دوران سلسله پهلوی خشت های تمدن معاصر در کشور ما عمداً "سپوا" کسج نهاده شده مورد تردید نیست. بخشی شمره نقشه های سنجیده استعمارگران بود و بخشی شمره عقب ماندگیها، عوامی ها و ندانم کاریها، لذا نه تنها در زمینه ادب کلاسیک، بلکه در همه زمینه های تمدن امروزی کارها ئی شده که غالباً "میتوان، بدون بیم از غلویا غرض، آنها را " خرابکاری" نامید.

فرهنگ کلاسیک ما را، هم از جهت شناخت وقایع وهم از جهت تعبیر این وقایع، بخلط یا بشکل تحریف شده عرضه کرده اند. آنرا بسودمقا صد اشرافی و اربابی خود مورد تفسیر قرار داده اند. فن تفسیریا " هورستیک" در ادب و فرهنگ فن حساسی است. تاریخ گذشته را نمیتوان و نباید زبیا تر ساخت و نه زشت تر، ولی با بد مضمون و معنای واقعی زمان و مکان و تداوم و خلاقیت آنرا جست و یافت و عرضه داشت. کاری که ابداً " ساده نیست. آیا فردوسی تنها مداح نهاد شاهنشاهی است؟ آیا عرفان ایرانی تنها قلندری اوباشانه و ایدالیسم منحط است؟ آیا بهترین نمونه ادب منظوم و منثور فارسی همانهاست که ما میشتا سیم و بما عرضه شده؟ آیا در شناخت گویندگان این ادب هزار ساله نباید تجدید نظرهای جدی کرد؟ و از این نوع پرسش ها باز هم میتوان مطرح ساخت، در یک کلمه به کار انجام شده با یساز دیدگاه بازخوانی و بازشناسی برخورد کرد. اما در عرصه اخذ فرهنگ جهانی و در زمینه بررسی فرهنگ فولکلوریک ما و دیگران نیز نقائص و نارسائیها زیاد است. البته طی قریب شصت سال، ملتی که تمدنی کهنه دارد، دست روی دست ننشسته است و کار زیا دوگانه کارهای بسیار با ارزشی انجام گرفته و زمان چنان به عبث نگذشته است، ولی با اطمینان میتوان گفت اگر یک سلطنت استبدادی دست نشا نده استعمار بر سر نوشت ما ایرانیان مسلط نبود و بویژه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خرابکاری و انحراف در مسیر شد و تر مزکردن حرکت طبیعی جا مع با این حرارت موزیانه انجام نمی گرفت کار انجام شده، هم بیشتر وهم بهتر بود. لذا من فقط میتوانم اظهارات آن دوست ارجمند را در این زمینه تا ئیدکنم، و آرزو کنم که این برخورد مجدد و فعلاً نه به فرهنگ ادبی ایران، که هم اکنون آغاز شده بسط یابد. در این زمینه کاری که با یساز انجام گیرد بی عراق الوند گونه است و کاریک نفرو دونفر، حتی کاریک نسل و دونسل نیست. ما از جهت فرهنگ کلاسیک و فولکلوریک خود، بدون میهن پرستی کا ذب، غنسی هستیم. کاریکه با یساز در عرصه کسب فرهنگ هنری و ادبی جهان انجام بدیم نیز هنوز در آغاز است و تا کنون در حکم گلگشتی که ما پیش نا منظم بوده است. در کشورهای رشد یافته ای که من میشتا سم زبان و ادبیات کشورهای همه جهان کا رشناس درجه اول دار و در مورد جغرافیا، تاریخ، زبان و ادب هر کشوری گاه پژوهشهای گرانقدری انجام گرفته که خود ما حیسان اصلی آن ادب و زبان، نیاز مند بهره گیری از آن هستیم. چنانکه ما از ایران شناسان خارجی چه بهره ها که نبردیم. ایران هنوز از آن مزدور است و کارش در حدود نوآموزی " دیله تانتیم" است نه پژوهشگری استادانه، ولی ما لیاقت رسیدن بدان مرز را داریم، بشرط آنکه منظم و سیستم وار عمل کنیم نه بصورت گلچینی های پراکنده. روشن است که همه اینها بسته به آنست که چه نظام اجتماعی، با چه اسلوب فکر و عمل در کشور ما پا بگیرد.

سیاوش کسرائی:

چنین بنظر میرسد که در قبال دگرگونیهای اخیر کشورمان، هنرمندان مابطورا عم وشعرا بالاخص نوعی سکوت اختیار کرده اند، بگمان شما کدما میک از موجبات ذیل ممکن است علت آن باشد:

این دگرگونی را بدرستی نشناخته اند؟ برای عکس العمل زوداست؟ درکارپی ریزی بنای جدیدی هستند؟ حرفی درخورد برای گفتن ندارند؟ بسبب داشتن تعهدات و مسئولیتهای دیگر به امور دیگری اشتغال دارند؟ بنظر شما وظیفه هنرمندان ما در قبال این دگرگونی چیست؟

احسان طبری:

به علت غیبت طولانی در جامعه ایرانی، قادر نیستم که علت " سکوت " هنرمندان را در این شخص کنم. اگر در واقع چنین " سکوتی " وجود داشته باشد همه عللی که ذکر گردیدحتس میتوانند در عین حال صادق باشد و به اصطلاح همبودگی این علل " مانع الجمع " نیست. تصور میکنم مسئله " زودبودن عکس العملها " و " درکارپی ریزی بنای جدیدبودن " که ضمن عوامل بیان داشته اید، عوامل جدی تری برای توضیح آن پدیده است.

اما در این که هنرمندان در قبال انقلاب ایران مسئولیت سنگینی دارند محل حرفی نیست. این انقلاب، مثل همه انقلابها، برای آنکه حرف آخرش را بزنند هنوز با پدیده درازی راطی کند. وظیفه هنرمندان در این " راه پیمائی انقلابی جامعه " سکوت نیست. بلکه همگامی با آن است که معمولا " در نوع اثر هنری پدید میشود: آثار " طی راه " و آثار " پس از رسیدن به منزلگاه "، یعنی وقتی که به هدف میرسد میتوانند راه طی شده را از آغاز تا پایان ببینند و بشناسند و بشناسانند. البته آثار " طی راه " میتوانند متضمن برخی تعمیم های هنری نارس و خام و شتاب زده باشند ولی با این همه ضرورت دو کم میکنند. سکوت نمیتوان کرد. باید به تحریک انقلابی جامعه و بشمرنشینی آن در سمت سالم و طبیعی زهر با راه یاری رساند.

شعرا فراموشی، با آن همه هیمنه فرهنگی خود، در اینجا وظیفه روشنی دارد که ذکر آن از طرف من زبان درازی است، زیرا اشعاران ما خود نیک واقفند، البته وضع نو به شناخت سیاسی و هنری نیازمند است و شاعر باید موضوعها و ابزارهای مناسب با محیط و سودمند برای هدف را بیابد و این امر نوعی " مکث " و " آن تراکت " را ناگزیر میسازد، همانکه آندوست ارجمند " درکارپی ریزی جدیدبودن " نامیده اند.

سیاوش کسرائی:

رستاخیز اخیر ایران که با شرکت قشرها و گروهها و طبقات گوناگون اجتماع برپا شد افراد میلیونی تازه ای را به مسائل اجتماعی و سیاسی و از آن طریق بخواندن و شنیدن راغب کرده و ولع عجیبی بسوی نشریات و کتب در آنها مشاهده میشود که بخشی از این میل شامل مطالب ادبی و هنری و شعور و در آنرا نه است و غالب آنکه همه مطالب موجود قبلی را نیز مردود می شمارند که علل آن البته معلوم است زیرا:

- یا فرمایشی بود و در جهت تأیید و تحکیم حکومت.
- یا طبق تجویز و اشارت استعمار بود و اشاعه دهنده اندیشه های کاذب و زیان بخش.
- یا متون دور از ذهن عامه بود.
- یا ضرورتا " بسبب حال و هوای اختناق حاکم، سمبولیک و استعماری و تمثیلی، لذا گاه

مبهم ، ناروشن و پیچیده .

برای نزدیک شدن به این توده پراشته‌ها چه راه‌هایی را تحویز میکنید؟

احسان طبری:

توجه آن دوست ارجمند به پیدایش یک نوع تحول کیفی در میدان تجلی هنر و تنوع هنرپذیران و به اصطلاح " فوروم " هنری درست است :

بدین معنی که هنر از سال‌های بورژواشی دوران پهلوی ، با تمام ویژگی‌هایش که بیان داشتید و همه خوب میشناسیم ، از زاویه خاموش روشن‌فکر و کما بیش هنرمند منفرد که با خشم سرگرفته و غم‌ناشناخته خود میزیسته ، خارج شده و میشو و وعطش میداند و خیا با نهایی شهر و روستا برای گوارش هنردرکار فزونی است .

هنرمیخواه‌ها از هنر " زندگیان " یا " الیت " به هنرمیلیون‌ها بدل گردد . بعلاوه هنر از زیر فشار سانسورسا و اکی تن رها میکنند و میتوانند در فضای ، ولو بطور نسبی ، آزادتری پریشاید . این تحول هم از جهت نوع هنرپذیران و هم از جهت امکانات آفرینش هنری یک تحول کیفی است . فعلی‌نودرتا ریخ جا معما ولذا درتاریخ هنرگشوده شده و شکل میگیرد . هنرمندان ماناچاربا پیدایش تحول کیفی را در نظرگیرند . اگر به صحبت قبل برگردیم یک علت سکوت چنانکه یاد کردیم ، سکوت در مقابل " تازه ایست " که هنوز هنرمندان را نمیشناسد . " گفته‌ها " کهنه شده و تکرار پذیر نیست و حال آنکه " چه یادگفت ؟ " هنوز کاملاً روشن نشده و لذا شخص ناچار منتظر فرصت گفتن میماند ، بویژه آنکه خود مسئله هنر را ایدئولوژی های متداول امروز زیر علامت سؤال قرار میدهند و در جستجوی دریافت و بیژهای از آن هستند . وضع نوتا شیرمتناقضی در هنر خواهد داشت ، از سوئی آنرا خلقی تر و سرزنده تر و بسیجنده تر میکنند و از سوئی شایدمیدان جستجوگریهای انتزاعی و پیچیده گیهای روشنفکرانه و نوع آوری شکل گرایانه را بر آن تنگتر سازد . این پدیده دوم همیشه مثبت نیست . جستجوها و نوآوری ها ، ژرفکاویها - که بدون آنها کار هنر به ابتدال میگردد - برای تکامل هنر ضرور است . سرنوشت آینده‌ها معما نیز هنوز زیر علامت سؤال است ، ولی اگر واقعاً " انقلاب به گل بنشیند و میوه بدهد و محیط آزاد را اجتماعی پدید آید ، باید از هم اکنون درباره سیاست تکامل هنری درجا معما بدرستی اندیشید و تا شکوفایی هنر بیدون تنزل احتمالی سطح آن انجام پذیرد . درعین حال باید در مقابل گرایشهای ضد هنری که از تعبیر غلط و قشری ایدئولوژی مذهبی ناشی میشود ، خردمندان و هوشیاران را به توسل به استدلالهای قوی ایستادگی کرد . تکرار میکنم : این وضع کاملاً نوری برای هنرمندان ماست دفاع از هنر ، نه بشکل عاطفی که به وحدت مردم زیان رساند ، بلکه بشکل تعقلی ، هم در گفتار و هم در کردار ، به یک ضرورت بدل شده است . من تصور میکنم که انقلاب بزرگ ما به هنر از انواع : شعر ، نثر ، موسیقی ، نقاشی ، معماری ، تئاتر ، سینما ، رادیو و تلویزیون و غیره دنیا زحیاتی دارد و هنر در عرصه نبرد فکری با گرایشهای غلط قشری مسلماً " پیروز خواهد بود . جزاین راهی نیست . این وضع متناقض در انقلاب مانا بیدما به دل سردی هنرمندان شود تا ریخ از نابوسیده‌ها ، گاه مطبوع و گاه نامطبوع ، سرشار است . نباید از مبارزه درست و تلاش منطقی و از " راهش " تن زد ، کرخت شد ، تسلیم شد ، از عرصه گریخت یا به واکنشهای خشمگین پرداخت ، که بکار کمیک نمیکند . زیرا هنرمندان زمان ماحق ندارد فقط عاطفی باشد ، با آنکه این حق اوست که عاطفی هم باشد ، زیرا هنرمندان است و هنرمند تهنی از شور نیرومند ، هنرمند نیست . پس از نخستین سکوت نسبی وقت آنست که هنرمند محیط

تا زه پس از انقلاب را سیاب و شراع بکشد و کشتی خود را در اقیانوس بی‌پایان تاریخ در مسیر نوبحرکت درآورد. این وظیفه مقدس شهروندی اوست و هنرمند قبل از همه یک شهروند است. در نبرد عظیمی که برای نوسازی جامعه در گرفته‌ها فزاهنرولذا افزا ر شعر نمیتوانند و حق ندارد شرکت نداشته باشد. ما شعرا ما نندشا عرغنا شی روس بدسین تنها "طنبوری برای شاعر" نمی‌دانیم بلکه آنرا حربه و سلاحی در پیکار بزرگ تاریخ می‌شماریم با ایداز این سلاح در راه درستش و در کنار مردم و بسود مردم با شور تمام استفاده کرد.

اینها حقایقی است عیان ولی درست و همیشه حقایق عیان و بدیهی، مبتذل نیست و تکرار و تاکیدش واجب است بویژه اگر چنین وجوبی احساس شود.

سیاوش کسرائی:

با توجه به سالهای طولانی مهاجرت و اقامت در کشورهای خارج انعکاس هنر و ادب ایران را در آن صفحات چگونه یافتید و آیا اصولاً زمینه‌ای برای بسط و گسترش آن هست اگر ممکن است اندکی درباره تلقی دیگران از هنر امروز ایران صحبت بفرمائید.

و اما آخرین پرسشم بکدامیک از زمینه‌های گشوده شده در هنر و ادبیات ما امیدوارترید؟

احسان طبری:

در مورد بخش نخست سؤال شما، اگر نمونه‌ها تعدادش را (که در آن نه سال از سی سال مهاجرت اینجا تب گذشته) برداریم، آنگاه با بدگفت که بدون تردید شوروی از جهت پژوهش درباره تاریخ و ادب کلاسیک و معاصر ایران و زبان فارسی و صرف و نحو و تجوید آن، در چنان دامنه وسیع و در چنان حدی از کیفیت بالای علمی کار می‌کند، که بنظر من همتا نمی‌تواند. دهه‌ها تن از شاعران و نویسندگان امروزی به زبانهای متداول در شوروی ترجمه و چاپ شده‌اند. انعکاس هنر ادبی ایران در این کشور انعکاس مثبتی است. پس از ادبیات فیلم فارسی نیز در شوروی با زتاب جالبی دارد. در این زمینه میتوان مطالب مشخص بسیاری گفت که جای بیش در این گفتگوی کوتاه نیست.

در مورد بخش دوم سؤال، برای دادن پاسخی سنجیده، من خود را نیا ز مندر حس میکنم که با جریانات مختلف هنری امروزی ایران در ادبیات، هنر نمایشی، هنر تصویری و پلاستیک، موسیقی و غیره بیشتر آشنا شوم. بدون شک پیشرفت نسبت به دورانیکه در میهن خود زندگی میکردم، نظرگیر است ولی نابهنجاریهای عمومی‌رشد (که علل آن روشن است) در اینجا نیز اثر خود را باقی گذاشته است. امید است در صورتیکه خود را برای انجام داوری آماده تر حس کنم، در این زمینه‌ها مطالبی در میان بگذارم.



جهانی که در آن زندگی می کنیم

فراهرز حظیری

جهان دستخوش تحولات و تغییرات عظیمی است. رویدادهای کشورهای گوناگون نشان میدهد که این تحولات و تغییرات با دوران ماکه دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است هماهنگی دارد. این دوران از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه تزاری آغاز شد. انقلابهای سوسیالیستی در کشورهای اروپا، آسیا و آمریکای لاتین و همچنین انتخاب راه رشد غیر سرمایه داری از جانب تعدادی از کشورهای صحت تحلیل مارکسیستی-لنینیستی از خصلت دوران کنونی را به اثبات رسانده است.

تناسب نیروها در مقیاس جهانی به زیان امپریالیسم و بسود سوسیالیسم تغییر کرده و در آینده نیز تغییر خواهد کرد. اکنون مبارزه میان سیستم جهانی سرمایه داری از یک سو و سیستم جهانی سوسیالیستی از سوی دیگر، محور عمده مبارزه طبقاتی دوران ما را تشکیل میدهد. تضاد بین این دو سیستم که تضاد اصلی دوران ما است، سمت حرکت تکاملی جامعه بشری را معین میکند. تضاد بین سوسیالیسم و امپریالیسم در تمام زمینههای اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی و در همه رویدادهای عصر ما انعکاس می یابد. در جهان مبارزکنندگان اصلی تضادهای پراهمیت دیگری نظیر تضاد بین کشورهای امپریالیستی و جنبشهای آزادیبخش ملی، تضاد کارگر سرمایه در کشورهای سرمایه داری و تضاد بین خودکشورهای امپریالیستی وجود دارد ولی در آخرین تحلیل حل این تضادها در گرو حل تضاد اصلی است.

امپریالیسم در تنظیم سیاست خود در زمینههای استراتژی و تاکتیک ناگزیر است گرایش اصلی دوران ما را در نظر بگیرد و در تمام رویدادهای جهان از زاویه تضاد با سوسیالیسم وارد عمل شود. امپریالیست ها موجودیت نظام سرمایه داری جهانی را بنا بر انجام مبارزه با سوسیالیسم در ارتباط مستقیم می بینند. بخاطر همین است که سوسیالیسم با وجود تمام تضادهای درونی خود، می کوشند اقدامات خود را در مقیاس جهانی هماهنگ سازند. توسل به مسابقه تسلیحاتی، ایجاد پیمانهای نظامی و پویا یگانه های

تجارتی، تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی و غیره همگی برای مقابله یکپارچه امپریالیست‌ها با جهان سوسیالیسم و جنبش‌های آزادیبخش ملی و طبقه کارگر و زحمتکشان همه‌کشورها انجام میگیرد.

در دوران معاصر سه نیروی عمده انقلابی، یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی، جنبش جهانی - کارگری و جنبش آزادیبخش ملی‌مبدا به اجزاء روند و احداث انقلابی علیه امپریالیسم بمبارزه برخاسته اند و در این مبارزه علیه دشمن مشترک هر روز به هم نزدیک‌تر میشوند و پیوندهای محکمی بین آنها برقرار میگردد.

حاکم کشورهای سوسیالیستی عظیم‌ترین دست‌آورد طبقه کارگر و عمده‌ترین تکیه‌گاه وی در مبارزه علیه مجموعه نظام سرمایه‌داری است. سوسیالیسم اینک به نیرومندترین جریان انقلابی عصر ما تبدیل شده است. جاذبه سوسیالیسم اینک چنان پرتوان است که نیروهای اجتماعی و سیاسی عظیمی را در جهان بسوی خود میکشاند.

از سال ۱۹۱۷ که طبقه کارگر روسیه در جریان انقلاب کبیرا کتیر به پیروزی رسید تا نیمه دوم سالهای ۴۰ سوسیالیسم بصورت جزیره‌ای و محدود در محاصره امپریالیسم و در شرایط دشوار از موجودیت خود به تنهایی دفاع میکرد. جنگ‌های داخلی علیه ضدانقلاب و اشغالگران خارجی، سپس تهاجم بربرمنشانه فاشیست‌های هیتلری با وجود فلاکت‌های بیشمار که بیارآورد، هیچکدام نتوانست ارکان قدرت سوسیالیسم را متزلزل سازد. سوسیالیسم ثابت کرد که نیروی شکست‌ناپذیری است که در سخت‌ترین شرایط و در اوضاع واحوال گوناگون میتواند از دست‌آوردهای خود دفاع کند و بر استحکام آن بیفزاید.

با پیروزی طبقه کارگر در برخی از کشورهای آغاز ساختمان سوسیالیسم در آنها سیستم جهانی سوسیالیستی بوجود آمد. علیرغم خرابی‌های عظیم ناشی از جنگ جهانی دوم و اوضاع نامساعد بین‌المللی، سوسیالیسم توانست با گام‌های بلند، خرابی‌ها را ترمیم کند و اقتصاد شکوفان را بنا سازد. اتحاد شوروی که پیش از انقلاب اکتبر دهها سال از کشورهای پیشرفته غربی عقب بود، اینک بیش از تمام کشورهای اروپای غربی محصول تولید می‌کند و در تولید بسیاری از محصولات حیاتی نخست را در جهان بدست آورده است. کشورهای سوسیالیستی امروزه ۴۰ درصد تولید صنعتی جهان را در اختیار دارند. آهنگ رشد صنعتی کشورهای سوسیالیستی بیش از ۱۰ درصد در سال است که تقریباً "دو برابر آهنگ رشد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است. با این ترتیب کشورهای سوسیالیستی در آینده خواهند توانست برتری مطلق خود را در تولید صنعتی تا مین کنند.

افزایش قدرت اقتصادی و پیشرفت‌های علمی و فنی سوسیالیسم در تناسبات نیروهای نظامی نیز در عرصه جهانی، تغییرات جدی پدید آورد. امپریالیست‌ها اکنون برتری خود را در زمینه نظامی از دست داده‌اند.

سوسیالیسم اینک مجموعه‌ای از کشورهای اروپا، آسیا، آمریکا و آفریقا را در بر گرفته است که آینده جامعه بشری را پی‌ریزی می‌کنند. سوسیالیسم در سیاست جهانی ابتکار تاریخی را بدست گرفته و مناسبات بین‌المللی طرازی نوینی ایجاد کرده است. کشورهای سوسیالیستی از استقلال کشورهای در مقابل دسیسه‌ها و یورش‌های امپریالیسم دفاع می‌کنند. سوسیالیسم پشتیبان واقعی و اصلی جنبش‌های آزادیبخش ملی است. وجود جامعه کشورهای سوسیالیستی، امکانات امپریالیسم را در صورت ضدانقلاب بسیار محدود کرده است. تازه‌ترین

نمونه آن انقلاب ایران است که امپریالیست‌ها با تهدیدهای مکرر و فرستادن ناوگان ویژه و با توسل به انواع فتنه‌گری‌ها میخواستند آن را در نطفه خفه کنند. فقط هشدارهای مکرر رهبران اتحاد شوروی به امپریالیست‌ها بود که آنان را از مداخله مستقیم در امور داخلی ایران بازداشت.

طبقه‌کارگر در بخش بزرگی از جهان غیرسوسیالیستی، بخصوص در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مواضع نیرومندی بدست آورده و به نیروی عمده مبارزه در راه پیشرفت اجتماعی تبدیل شده است. امروز در این بخش از جهان هیچ یک از مشکلات و مسائل اجتماعی را بدون شرکت این طبقه نمیتوان حل کرد. مبارزات سیاسی و اقتصادی طبقه‌کارگر هر روز گسترده‌تر و پرمنازات‌تر می‌شود. احزاب طبقه‌کارگر از نفوذ و اقتدار بزرگی برخوردارند. در برخی از کشورهای اتحادیه مستقیم این احزاب در دولت به موضوع روز و ضرورت زندگی اجتماعی تبدیل شده است. تمام مساعی بورژوازی انحصارگر برای منفرد کردن این احزاب به شکست انجامیده است. بورژوازی دیگر قادر نیست این احزاب را به حساب نیاورد. گرایش به اندیشه‌های سوسیالیستی از جانب طبقه‌کارگر و نیروهای مترقی و دمکرات کشورهای سرمایه‌داری افزایش مییابد. هرچه کامیابی‌های طبقه‌کارگر در آن دسته از کشورهای که قدرت را در اختیار دارند چشم‌گیرتر می‌شود، جاذبه سوسیالیسم قوی‌تر میگردد.

جنبش آزادی بخش ملی یکی از سه جریان انقلابی عصر ما است که ضربات کوبنده‌ای بر امپریالیسم و ارتجاع وارد می‌آورد.

پیروزی اتحاد شوروی برفاشیسم شرایط لازم را برای تلاش سیستم مستعمراتی امپریالیسم فراهم ساخت. بدین ترتیب جنبش آزادیبخش ملی به نخستین پیروزی خود در برانداختن امپراطوری استعماری دست یافت. بسیاری از مستعمرات به استقلال سیاسی رسیدند. یادرم شکستن فاشیسم در پرتغال که خلقهای مستعمرات و طبقه‌کارگر پرتغال نقش اساسی در آن داشتند، آخرین امپراطوری استعماری اروپا شید و روند تلاش اشکال کهنه استعمار عملاً" بنیای خود نزدیک گردید.

مسأله عمده‌ای که در مقابل کشورهای نواستقلال و عقب مانده قرار دارد مسأله‌های رشد است. این کشورها کدام راه‌ها را باید در پیش گیرند تا بتوانند به عقب مانندگی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاتمه داده و استقلال کامل سیاسی و اقتصادی خود را تضمین نمایند؟ آیا راه‌های رشد سرمایه‌داری می‌تواند پیشرفت سریع و استقلال واقعی این کشورها را تأمین کند؟ طبیعی است که سرمایه‌داری جهانی به این سوالات پاسخ مثبت میدهد و تمام نیروی خود را برای سوق دادن این کشورها براه رشد سرمایه‌داری بکار میگیرد. ولی راه‌های سرمایه‌داری چیزی جز وابستگی، نابسامانی و فقر ببار نمی‌آورد. در میان کشورهای در حال رشد برای نمونه نمیتوان کشوری را یافت که از طریق سرمایه‌داری مشکلات بی‌شمار خود را حل کرده باشد.

تحولات سالهای اخیر نشان میدهد که سوسیالیسم در اندیشه رهبران جنبش‌های آزادیبخش ملی‌گرای برجسته‌ای را اشغال کرده است. عده‌ای از کشورهای نواستقلال راه‌های سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند.

از مهمترین مشخصات راه‌های سرمایه‌داری در عصر ما اقتصادی وجود بخشهای دولتی و تعاونی است که در جریان تکامل خود نمیتوانند به اشکال سوسیالیستی تبدیل شوند. از خصوصیات سیاسی راه‌های سرمایه‌داری مبارزه فاسد امپریالیستی در این کشورها است. در کشورهای در حال رشد طبقه‌کارگر با مجهز شدن به اندیشه‌های مارکسیستی و ایجاد پیوند با

سایر زحمتکشان میتوانند نقش قاطعی در تامین پیشرفت آتی این کشورها داشته باشند .
 بدیهی است که راه رشد غیر سرمایه داری یا دشواریهای فراوان همراه است . بویژه
 امپریالیسم و ارتجاع داخلی در برابر کشورهای بیگانه این راهش را برگزیده اند بیستی مقام و
 نشان میدهند و از هیچ توطئه ای علیه آنها روی گردان نیستند .

میان سه جریان عمده انقلابی جهان که در باره آنها به اجمال سخن گفتم . بیوند نزدیک
 وجود دارد . پیروزی یا ناکامی هر یک از این سه جریان در این یا آن عرصه یا مرحله بامثال به
 پیروزی یا ناکامی دو جریان دیگر است . این سه جریان متحدین طبیعی یکدیگرند و با دشمن
 مشترکی در حال مبارزه هستند . اتحاد این سه جریان ، کمک و پشتیبانی و همبستگی متقابل
 آنها ، ضامن پیروزیشان بر دشمن مشترک ، یعنی امپریالیسم جهان است .

از دیدگرویزگیهای جهان معاصر بحران عمیقی است که سرپای نظام سرمایه داری را در
 بر گرفته است . بحران های فرساینده اقتصادی ، تورم و بیکاری فزاینده ، بحران ارزی ،
 بحران انرژی ، زیکسو و بحران ایدئولوژیک و انحطاط اخلاقی و معنوی جامعه بورژوازی ،
 زندگی مردم این کشورها را دچار ناامنی ساخته است . واقعیت های جامعه بورژوازی
 نشان میدهد که بحران را نمیتوان از راه رفورم و یا نشست و برخاست های سران دولتها
 سطحی و موقتی از بین برد . این بحران ها ناشی از سرنوشت نظام سرمایه داری است و تا
 وقتی این نظام باقی است این بحران ها نیز وجود خواهد داشت .

پیروزی خلق های ویتنام ، لائوس و کامبوج و کامیابی های خلق های آفریقا ، انقلاب
 افغانستان ، انقلاب در ایران و حوادث آمریکای لاتین ، امپریالیست ها را در تنگنا
 قرار داده است . فردای امپریالیسم بسیار تاریک است . با این همه امپریالیسم هنوز
 دشمن نیرومند و حلیه گری است . طبیعت تجا و زگرا امپریالیسم تغییر نکرده است . مجتمع
 های نظامی - صنعتی به آسانی حاضر نخواهند شد مواضع خود را از دست بدهند . آنها در لحظات
 مناسب به تعرض متقابل دست میزنند . امپریالیسم سپاه عظیمی از آرایشگران نظام
 سرمایه داری و شبکه گسترده ای از سازمان های جاسوسی ، اشکال گوناگونی از پیما نه های
 نظامی و سیاسی در اختیار دارد . امپریالیسم بیش از پیش مسابقه تسلیحاتی را تشدید
 میکند و به میلیتاریزه کردن نهادهای اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی میپردازد .

هدف امپریالیسم از مسابقه تسلیحاتی دست یابی به برتری نظامی و اعمال فشار نظامی
 و سیاسی به کشورهای سوسیالیستی است . امپریالیسم همچنین میکوشد با دامن زدن به مسابقه
 تسلیحاتی به رشد اقتصادی این کشورها لطمه بزند ، زیرا واضح است که کشورهای سوسیالیستی
 نمیتوانند دست روی دست بگذارند و شاهد تقویت روزافزون نیروهای نظامی کشورهای
 امپریالیستی باشند ، آنان ناچارند برای دفاع از خود مبلغ هنگفتی صرف هزینه های
 نظامی نمایند .

مسابقه تسلیحاتی و تشنج افزایشی مهمترین معضل جهان معاصر است که در صورت ادامه
 میتواند جهان را به پرتگاه جنگ عالم گیر بکشاند .

از اسناد سری پنتاگون که اخیراً افشاء گردید ، چنین برمی آید که امپریالیستها
 مدت ها پیش در نظر داشتند که جنگ " سرد " را به جنگ " گرم " بدل کنند . فقط قدرت
 اقتصادی و نظامی کشورهای سوسیالیستی ، بخصوص اتحاد شوروی است که امپریالیسم را از
 تحقق این نقشه های جنایتکارانه باز میدارد .

" ورق چین " حربه جدیدی است که امپریالیست ها از آن برای مبارزه علیه کشورهای

سوسیالیستی و جنبش‌های آزادیبخش ملی استفاده می‌کنند. امپریالیسم اکنون در محاسبات بین‌المللی خود ما ثوئیست‌های یکن را از متحدین خود می‌داند.

حوادث آنگولا، زئیر، ظفار، یمن دموکراتیک، افغانستان و انقلاب ایران نشان داد که ما ثوئیسم در وحدت کامل با امپریالیسم عمل می‌کند و حتی در فرستادن مزدور و سلاح‌های نظامی برای درهم کوبیدن میهن پرستان و آزادیخواهان بر امپریالیسم پیشدستی می‌جوید. امپریالیسم در قبال این خوش خدمتی رهبران یکن نیروهای نظامی چین را با تحویل سلاح‌های مدرن جنگی و تکنولوژی غربی مجهز می‌کند. ما ثوئیست‌ها کار را بجای کشانده اند که حتی حاضرند در خاک خود پایگاه جاسوسی علیه اتحاد شوروی در اختیار امپریالیسم آمریکا بگذارند.

امپریالیسم میکوشد در قبال تحولات انقلابی در کشورها، خود را با اوضاع جدید مساز کند. بهمین جهت اکنون برای تسلط بر کشورهای در حال رشد از سیاست‌ها و شیوه‌های ظریف و حیل‌گرا نه تربیروی می‌کند که بصورت استعمار نو که در واقع استعمار رکنه‌استار شده است، تجلی می‌کند. امپریالیسم با وعده کمک‌های اقتصادی و فنی و جنگال درباره "خطر شوروی" و "خطر کمونیسم" می‌کوشد مبارزه خلق‌ها را از مسیر واقعی منحرف سازد و آنها را در شناخت دوست و دشمن دچار گمراهی کند و خود را از زیر ضربت مستقیم نیروهای انقلابی در امان دارد.

امپریالیسم بمثابه‌کانون تجا و زوجنگ و غارت منابع کشورهای در حال رشد و خالق رژیم‌های فاشیستی و دیکتاتوری، بزرگترین خطر را برای تمام خلق‌های جهان بوجود آورده است. این واقعیتی است که بیش از پیش برای بسیاری از کشورها و خلق‌ها آشکار و آشکارتر می‌شود.

ایدئولوگ‌های بورژوازی و همراه آنان ما ثوئیست‌ها با طرح انواع "تئوری‌های" کاذب میکوشند، افکار عمومی را گمراه سازند. یا وه‌هایی نظیر "دوا بر قدرت"، "سوسیال امپریالیسم"، "کشورهای غنی و فقیر"، "جهان صنعتی و غیرصنعتی" و تئوری "سه‌جهان" شمال و جنوب"، "امپریالیسم سرخ" و غیره در خدمت این هدف پلید امپریالیسم جهانی و یاران ما ثوئیست‌ها است.

ضمن جدی گرفتن امپریالیسم و خرابکاری‌های نوکران بومی‌اش، به آئینده بشری باید خوش بین بود. خوش بینی ما از تحلیل درست وضع جهان، درک قوانین عینی و روند تکاملی آن که بسوی سوسیالیسم است و ایمان به نیروی مبارز عام خلق‌ها ناشی می‌شود.

جنبش انقلابی جهان و گردان پیشاهنگ آن، سوسیالیسم با گام‌های بلند و استوار به پیش می‌رود. ناگامی‌های موقت و شکست‌های موضعی این یا آن بخش در جنبش انقلابی خلق‌ها هیچگونه تزلزلی در اراده ما ایجاد نکرده است.

در عرصه تاریخ پیروزی از آن خلق‌ها است.



انسان نو و جامعه نو

یکی از پژوهندگان معاصر در رشته " شیوه زندگی و رفتار جانوران " یا "تولوژی (رفتارشناسی) بنام لورنتس (LORENZ) که از دانشمندان معتبر جهان سرمایه داری در این گستره از دانش بشماراست ، میگوید: " بیهوده در جستجوی " حلقه گمشده " بین جانوران انسان نباشیم ، آن " حلقه گمشده ، خود ما هستیم ". عینا مانند مضمون این شعر شاعر ایرانی که گفت :

آدمیزاده - طرفه معجونی است ا

از فرشته سرشته و ز حیوان .

روشن است که هیچ عاقلی وجود جنبه های " جانورانه " را در آدمیزاد منکر نشده است . ارسطو انسان را " حیوان ناطق " یا جانور سخنگو میخواند . برخی مانند هابس ، فیلسوف انگلیسی حتی جنبه جانورانه را در انسان فزونتر از جنبه انسانی یافتند و گفتند: " HOMO HOMINI LUPUS ، یعنی " انسان گرگ انسان است ". رفتارشناسان (تولوژی) معاصر از این هم پیشتر رفتند و گفتند: درست است که گرگ! ز آن جانوران کمیاب است که با نوع خود جنگ میکند ، ولی همینکه حریف مغلوب سر خود را به علامت تسلیم فرود می آورد ، طرف ظفر مند " بزرگوارانه " از ستیزه دست میکشد و حریف را رها میکند و خود بر اه خویش می رود ، ولی انسان ، تازه وقتی حریف را به تسلیم واداشت و اسیر کرد ، درصد کین تیزی و انتقام ستانی است و حتی برای این کین تیزی تشریفات مفصلی بنام قان و قاضی و دادگاه و زندان و اعدام براه می اندازد و پیشرفتهای مدنی و تنها به آنجا انجام میدهد است که سا طور سیاف و میر غضب دوران کهن به صندلی الکتریکی و گا زبدل شده است ! لذا انسان برای انسان گرگ نیست بدتر از گرگ است .

درواقع نیز نمیتوان وجوه شباهت فراوان انسان اجتماعیه شده و جانوران را ندید و از جنبه های جانور خوبانه در روحیات و عواطف انسان (BETE HUMAINE) سخن گفت . غریزه حفظ نفس بصورت طعمه جوشی و ترس از خطر ، غریزه حفظ نسل بصورت جفت طلبی با تمام شرار و هوس و ولعش ، درآمدی بروز میکند و به همین جهت شیلر میگفت: " عشق و گرسنگی جهان را اداره میکند ". هیجان غرایز ، آدمیان حتی قوی و خوددرا روم تمدن را گاه به زنجیر گسلی و تجاوزگری و امیدارد ،

خشم و شهوت مرد را احوال کند ز استقامت روح را مُبَدَل کند

جانب مردی دوانم کوبه کوی وقت خشم و وقت شهوت ، مرد کوی ؟

تمام این سخنان فلسفه با فانه، بحث بی‌آزاری بود، اگر از آن اندیشه ارتجاعی عصر ما سوء استفاده مهمی نمی‌کرد و آن اینکه: از آنجا که غرائز بیولوژیک در آدمی نیرومند است، پس تلاش جامعه‌گرایان کمونیست برای ایجاد یک انسان اجتماعی‌شده (سوسیال)، عملی است ضدطبیعی و لذا بی‌سرانجام، زیرا برخودخواهی و حرص و شهوت و خشم و حسد و ستیزه‌گری انسانها غلبه‌نشان کرد و آنها بر اساس این صفات خودنهادها و آئین‌های متناسبی در تاریخ همیشه آفریده‌اند و در هر کارکام و شکل‌نوی هم که باشد، بار دیگر خواهند آفرید. آری افرادها دیگرگون می‌شود و لذا چهره تمدن‌ها تنوع می‌یابد، ولی رسوم و آداب و آیین‌ها، دارائی و ننداری، سطره جوئی قومی و زمره‌ای و فردی، جستجوی ابدی تکیه‌گاه ما و آراء طبیعی، تنوع طلبی در عشق، تمایل به نقض موازین بسود خود، ترس از مرگ و همه‌بی‌آمدن‌های آن و غیره همیشه بوده و خواهد بود. خواه در با بل یا مصر قدیم باشد، یا در اروپای قرون وسطائی، یا آمریکای سرمایه‌داری یا در کشورهای سوسیالیستی، جریان همین است و اینکه ما رکیست‌ها بر و این روحيات را در جوامع خود "بقایا و بازمانده‌های گذشته" مینامند، بظلمت می‌روند.

جان فیتزجرالد کندی، رئیس جمهور سابق آمریکا به این اندیشه "ضدطبیعیست" بودن فلسفه جامعه‌گرایان معاصر سخت خود را دل‌بسته نشان میداد و معتقد بود که تلاش کمونیست‌ها برای ایجاد جهان مبتنی بر جمع‌گرایی (کلکتیویسم) و جهان‌نگارائی (انترناسیونالیسم)، بعلمت سرشت فردگرا (ان‌دیویدوالیست) و ملت‌گرا (ناسیونالیست) انسان، تلاشی عبث و بی‌سرانجام است و سرانجام طبیعت ثابت انسان را بر ترقی‌ها "ضد طبیعی" کمونیست‌ها غلبه خواهد کرد و همه چیز به همانجا نماند که بود برخواهد گذشت. این وعده ایست که امپریالیسم بخود میدهد.

درواقع در اینجا مسئله مهمی مطرح است. این حقیقت است که آدمی یک موجود بکلی‌نیو و مطلقاً "غیر از اسلاف حیوانی خود نیست و نوعی حیوان است. این حقیقت است که آدمی در شرایط اقتصادی - اجتماعی کمبود نعمات مادی و آفریده‌های معنوی و در نتیجه تقسیم جامعه به طبقات دارا و ندار و از جمله بسبب همین مختصات کم‌رشدانسانی خود، نهادها و موازینی مانند "مالکیت خصوصی"، "سروری و بندگی"، "زندگی قومی محدود در درون مرزها"، "طبقات ممتاز و محروم"، "دولت‌های متکی به طبقات ممتاز"، "جهان بینی‌های تخیلی خرافی و جادویی"، "تجاوزات جنگی مبتنی به تعصب قومی، منافع طبقاتی، تعصبات مذهبی" و غیره و غیره بوجود آورده و طی چنددهه‌ها رسالت تاریخ‌نویس شده، بین راقم‌مشها، آسوربانی‌پال‌ها، خشایارشاها، اسکندر‌ها، آتیلاها، ژان‌سریک‌ها، چنگیزها، تیمور‌ها، نادرشاه‌ها، ناپلئون‌ها، هیتلرها یا میان دوران‌ها و تمدن‌ها درخا و اروپا ختر، جنوب و شمال میتوان وجود شهابت بسیار یافت. ولی از آنچه که گفتیم زهمان آغاز زندگی و نتیجه حاصل میشود:

الف) نهاد‌های نامبرده تنها نتیجه مختصات نازل رشد موجود بشر بعنوان "انسان اجتماعی‌شده" نیست، بلکه، هم در درجه اول نتیجه شرایط اقتصادی - اجتماعی خاص است که ما آنرا دوران "کمبود" نعمات مادی و آفریده‌های معنوی برای تامین نیاز کلیه افراد جامعه (یا سطح بسیار نازل رشد نیروهای مولده و معرفت‌طبیعی و اجتماعی) میدانیم و این امر خود منجر به پیدایش جوامع طبقاتی شد.

ب) شهابت بین ادوار تاریخی و رجال تاریخی شهابتی است سطحی، درست است که همه

حاجک نوع واحد که علما " HOMO SAPIENS " یا " انسان " نام دارند یا زیرگروهی است، ولی اگر در کیفیت این عمل باریک شویم و حوه تفاوت فراوانی می بینیم که تفاوتها اصل آن شایهت ها نیست، بلکه این تفاوتها است. درست است که هم را مسن سوم، هم ناپلئون اول و هم محمدرضا پهلوی " زور میگفتند " یا " به زرع علاقه داشتند " یا زنان را وسیله اطفاء شهوت یا اجراء سیاست خود میساختند، ولی یکی فرعون جا معه باستانی بردگی و نما ینده قشرفوقا نی برده داران و زمینداران بزرگ و گاهنان بود و دیگری امپراطور جا معه نوین سرمایه داری و نما ینده بورژوازی نوخاسته پس از انقلاب و سومی شاه مستبد دست نشاندۀ امپریالیسم دریک جا معه کم رشد " جهان سوم " . وظایف اجتماعی، وسایل کار، سمت تاریخی، عواقب عمل، همه و همه بشدت با هم متفاوت است. اگر ما بخواهم شایهت بین غرائز را شرط قرار دهیم در آن صورت بین کرم و ماهی و پرنده و پستانداران نیز که همه در این غرائز شریکند فرقی نیست. حتی در جهان گیاهان نیز " عشق و گرسنگی " اداره کننده جهان آنهاست. این کلی با فی ابدأ " چیزی را حل نمیکنند. مشخص (کنکرت) اساس است نه مجرد (ابستراکت).

ولی مطلب بر سر آنست که آیا رؤیای جا معه گرایان، تلاش کمونیستها برای اجتماعی کردن کامل انسان یعنی پرورش انسانی که نوعی بیابندیشدونه فردی، به اصطلاح علمی موجود " SUI GENERIS " باشد امری شدنی است؟ آیا تجارب عملی از دوران انقلاب اکتبر مشوق نیل به مقصود است یا برعکس یا سانگیز؟

در اینجا یک وضع متناقض (آنتی نومیگ) مطرح است: بنظر میرسد که جا معه نو را نمیتوان ساخت تا همه انسانها پاک، فداکار، اصولی، با انضباط، امین، عاقل، مدبر، متواضع و غیره نباشند. ولی آخرین نوع انسانها را برای برپا داشتن جا معه نو از کجایا بیاورند؟ جوامع طبقاتی که دهها هزار سال است در تاریخ خود ام آورده برای ما بقول لورنتس مثنی " حلقه گمشده " تدارک دیده است! لنین با رها بصراحت گفته است که طبقات ممتاز توده های زحمتکش را در اثر گرفتار ساختنشان به فقر و جهل و بیماری تا سرحد بهیمیت تنزل میدهند. بهمین جهت ما رکتس با بصارت ویژه خود میگفت که انسان در جریان تحول انقلابی بتدریج خود جا معه های چرکین گذشته خود را بدور می افکند. یا به بیان دیگر پیدایش جا معه نو و انسان نو هم روند است. پایه پیدایش جا معه نو، ایجاد موازین و نهاد های اقتصادی- اجتماعی است. پایه پیدایش انسان نو ایجاد موازین و نهاد های فرهنگی- تربیتی نوین است. عمل مقدم عبارتست از اجراء انقلاب برای ایجاد محمل های عینی اجتماعی- اقتصادی و سیاسی رشد انسان و سپس گام بگام و گاه بسیار خسته کننده (پرتلاو کم شمر) به پیش! تجربه نشان داده است که چنین حرکت به پیشی وجود دارد و در این زمینه معجزه خاصی نمیتوان کرد.

ما رکتس عمل متعکس و درهم تاثیر " نوسازی جامعه " از سوئی و " نوسازی روحی انسان " از سوی دیگر را کلاما " متوجه بود و تصریح میکنند که " هر گاه کارتها تلاش معاش نباشد، بلکه خود به نخستین نیاز زندگی بدل گردد، زمانیکه همروند با رشد همه جا نبه فرود نیروهای مولده رشد یا بند و همه منابع ثروت جا معه با سیلان کامل بجریان در آیند " فا ز عالی جا معه سوسیالیستی یعنی کمونیسم فرارسیده است. این عبارت " همروند با رشد همه جا نبه فرد، نیروهای مولده رشد می یابند "، این درهم تاثیر نظام اقتصادی و ساخت روحی انسانی، یا به بیان دیگر عامل سوسیولوژیک و عامل انتروپولوژیک را نشان میدهد.

ما رکن در عین حال وسیله‌ای دگرگونی روح انسان را نیز تصریح میکند. وی میگوید که خود "پراتیک انقلابی" (خواه در جریان ایجاد تحول بنیادی در جامعه کهن و خواه در جریان ساختن جامعه نو) بزرگترین اهرم این دگرگونی است. طبیعی است که این پراتیک انقلابی منجر به پیدایش آنچنان زمینهای اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی نوینی میشود که بنوبه خود دگرسانی انسانی را تسریع میکند. یعنی ما با فرمول پراتیک انقلابی - نظام نوین اجتماعی - مختصات نوین روحی و بروهستیم و در درون این فرمولدائما عمل متعکس اجزاء آن را باید از خاطر نزد خود.

ولی نکته مهمی که در اینجا باید هرگز از نظر دور نماند، آنست که روند ایجاد جامعه نو و انسان نورا نظام اجتماعی سرمایه‌داری تا امروز که قدرتمند است، بشدت کند و گاه معوج و مسموخ (کژدین) ساخته و سپس خود فریاد میزند: "ببینید! کمونیستها از عهده اجزاء و عده‌های خود بر نمی‌آیند". برای یک لحظه تصور کنید که قدرت مادی و معنوی زدست امپریالیسم خارج شود، در آن صورت هر دور و نند ایجاد دجا معنو و انسان نو واقعاً چه سرعت سرگیجه‌آوری بخود خواهد گرفت؟ سطح اخلاقیات اجتماعی انسان با سرعت ارتقاء خواهد یافت، زیرا وقتی دیگر دروغ، دزدی، تجاوز، سفسله، فریب، جعل، فرار از کار و غیره سودی نرساند، بلکه مایه رسانائی بود و حما بیت‌گری هم در وجودها سا زمان سالوس سرمایه‌داری نداشت، خود بخود این روشها "دیده" میشود. امروز، دروغ میگویند، زیرا با دروغ به همه چیز می‌رسند و آنکه دروغ نگفت حتی از آن حیثیتی که قاعدتاً "شخص راستگویی" از آن برخوردار شود، محروم است و، عجیباً، آن حیثیت را در نزد مردم دروغمویی یا بد! با مشاهده این منظره زشت، هر خودخواهی نزد خود می‌اندیشد: پس جامعه اخلاقی (آمورال) است. پس مراعات فضیلت اخلاقی و حقیقت منطقی نکبت می‌آورد. پس زنده با درذالت و دروغ! در این شرایط تنها کسانی در حظیره وجدان و بشر دوستی و حقیقت پرستی و اصولیت پیگیری باقی میمانند که بدلائل مشخص اجتماعی یا فردی نمیتوانند به این انبوه شوم بپیوندند و گاه به نکبت انفرادی نیز بهمین سبب دچار میگردند.

ما رکن در "سرمایه" شرح دقیق و جذابی ز نیروی معجزگر پول در سرمایه‌داری میدهد که حتی نیروی دافعه زشتی را به نیروی جا‌دیده بدل میکند. شاه‌عربزرگ خاقانی با رنج‌درون به این نتیجه میرسد که تنها رذالت و فحاشی و وقاحت میتواند شخص را به بنان برساند و شاه‌عربزرگ دیگر نظامی به این نتیجه میرسد که تنها با خستن و دریدن دیگران میتوان هم‌آغوش‌گشت. اولی میگوید: تا تنور آتشین دهان نشود: نانش البته در دهان نینهد و دومی می‌سراید:

میباش چو خاخر حربه بردوش تا خرمن گل کشی در آغوش

سرمایه‌داری معاصراً اتفاقاً از همین مختصات جانورخوشی و "حلقه‌گمشده" بودن انسان از حمله برای برانگیختن شورهای ضد اجتماعی و ایجاد ضد انقلاب در کشورهای سوسیالیستی و مترقی و تفرقه آنها بر اساس تمایلات ملت‌گرایانه و خودخواها ته هم‌اکنون استفادها می‌فرایان کرده و میکند. به خطراین بازی امپریالیستی هرگز نباید کم بها داد. کمونیست‌ها در شرایطی که برای ایجاد جامعه نو انسان نوهنوز نخستین گامها را بر میدارند، با بی‌حساسیت این دوران مهم انتقالی عدم تعادل درونی آنرا، ولو که موقت هم باشد، خوب ادراک کنند و دچار این توهم نباشند که حقیقت علمی نظریات آنها و عدالت تاریخی رفتار آنها بخودی خود همیشه برای ایجاد این تعادل کافی است. در اینجا مطلب تاریک‌تر آنست

که چنین ناشیانه تلقی شود. جریان برخی ضداقلابها در تاریخ معاصر نشان میدهد که چگونه دروغ و فریب میتواند به اتکاء نیروی عادت مایه گمراهی و فتنه شود.

اگر بخواهیم بدون خوش بینی زاندا ز این بحث نتیجه بگیریم، باید بگوئیم: دستاورد های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و دفاعی و فرهنگی- تربیتی و سوسیالیسم طی دوران پس از انقلاب اکتبر و مشکلات روز افزون نظام کهن که مبتنی بر بهره کشی فردا ز فرد و ملت از ملت است چندانست که میتوان بدترین ادوار این نوع خطر را در پشت سر انگاشت. بشرط آنکه سیاست آتی دقت، احتیاط، پیش بینی، بررسی جامع، نرمش، زیرکی و ابتکار را همسراه داشته و از غرورها و تعبیرات ناشیانه نسج تاریخ عاری باشد.

برای انقلاب ایران عامل انسانی بنوبه خود میتواند خطرات بزرگی بجا دکند. ایدئولوژی مترقی اسلامی بر آنست که "ایمان مذهبی" خله اخلاقی ناشی از سرمایه داری را بسرعت پرمی کند و نخواهد گذاشت تعادل بزیان انقلاب برهم خورد. در اینکه ایمان (و از آن حملیه ایمان مذهبی) و شور و شوق انقلابی نقش مهمی در تاریخ انقلابات دارد، کمترین تردیدی نیست، ولی ما بر آنیم که خود این عامل (ایمان و شور و شوق) در دوران انقلاب و پس از پیروزی آن دچار تحول میشود و انقلاب تنها زمانی میتواند آنرا حفظ کند و دست نخورده نگاه دارد که تحقق هدفها و خواستها و آرمانهای شورا نگیز را نشان دهد و از گسترش سایه "پاس" و "شک" جلوگیری کند. ا.ط



"آقای کارتر
ما را از مبارزه
نترسانید، ما
اهل مبارزه
هستیم."
امام خمینی

پاسخ مردم به سمپا شیهای
امپریالیسم آمریکا



آموزگار و راهنمای سیاسی نداشته و یادآور میشود که: " یکی از ویژگیهای دوران اختناق وجود کتابهای تحریف شده و قلبی و نبودن کتابهای مفید بود که خوانندگان را به گمراهی میکشاند. " او در ادامه نامه خود مینویسد: " اکنون به برکت انقلاب ملی و دمکراتیک ایران و به برکت انتشارات حزب توده ایران، آثار مارکسیستی بوفور یافت میشوند و مطمئناً " جوانانی که از طریق این کتب اصولی و مفید خود را تقویت میکنند، دیگر مانند جوانان هم‌نسل من در گرداب سفسطه‌های جورا جور دشمنان نمی‌افتند. " او سپس توصیه میکند که ما هنگامه " دنیا " اندیشمندان حزب و بخصوص مسئولان " دنیا " با پاسخ دادن به پرسشهای بفرنج سیاسی امروز " به گشودن کلاف سردرگم‌کنونی کمک کنند. " ماضن سپاس از توجه این دوست، همانطور که تاکنون وظیفه خود دانسته‌ایم، در راه‌اشاعه مارکسیسم و بالابردن سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی زحمتکشان ایران کوشا خواهیم بود.

● دوست گرامی ب. ا. . از اینکه

پس از انتشار نخستین شماره از دوره چهارم " دنیا " نامه‌های فراوانی از خوانندگان و دوستان " دنیا " دریافت کردیم. نویسندگان بسیاری از این نامه‌های مهر آمیز، همراه با همدلیهای فراوان با نویسندگان " دنیا " آرزوی موفقیت‌های بیشتر برای " دنیا " نموده‌اند و برخی نیز پرسشهایی طرح کرده‌اند.

دست‌لطفی که دوستان بر شانه ما میکوبند دلگرمان میکنند و مهربانیهایشان را با اشتیاق میپذیریم. و اینک پاسخها:

● دوستی از اصفهان بنام حبیب‌اله دلجو برای " دنیا " نامه‌ای فرستاده که ضمن معرفی خود " بعنوان کسی که بارها سلاح ایمان به حزب توده ایران را با پیدایش تردید نسبت به آن از دست گذاشته و بارها شرمنده در پیش خود به راه حزب بازگشته است " یادآور میشود که دو عمو و یک دایی و چندتن از فامیلش همگی از کارگران قدیمی و پرسابقه شرکت ملی نفت هستند و نخستین بار از طریق آنها با نام حزب توده ایران آشنا شده است. این دوست مینویسد:

در دوران اختناق ورژیم طاغوت

میکوشند تا اذهان کسانی را که از تاریخ مبارزات حزب توده ایران آگاهی دقیق ندارند، آشفته سازند و آنها را نسبت به حزب توده ایران بدبین‌کنند. بدیهی است که از دشمن انتظار دوستی نمیتوان داشت، و خطاست اگر جز این بخواهیم. اما انتظار ما از دوستان حزب توده ایران آنستکه دست‌کم نشریات حزب را دقیقاً " بخوانند و با بالا بردن سطح آگاهی سیاسی خود سدی در برابر خرابکاریهای دشمنان بوجود آورند. ما تا آنجا که ضروری تشخیص داده‌ایم اتهامات و دروغ‌زنی‌های دشمنان حزب را در نشریات خود افشاء کرده‌ایم. بعنوان نمونه میتوانیم شما را به چند نشریه حزبی مراجعه دهیم: " افسانه طلاهای شوروی"، "حزب توده ایران و جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲"، (که ۱۲ خرداد ۱۳۵۸ بضمیمه مردم تجدید چاپ شده است)، حل مسئله کشاورزی در پیوند با حل مسئله دهقانی میسر است " (دنیا شماره اول سال ۱۳۵۸)، " نظری به جنبش کارگری ایران " (عبدالصمد کامبخش). با خواندن این منابع شما پاسخ‌های جامعی برای پرسشهای خود دریافت خواهید داشت.

اما نکته مهمی که باید حتماً در نظر داشته باشید اینستکه دشمن، چه در ایران، و چه در عرصه بین‌المللی، از روز پیدایش مارکسیسم تا کنون پیوسته کوشیده است تا با طرح مسائل تحریک‌آمیز، دروغین و جعلی احزاب کارگری را به پاسخ‌گوئی دائمی باین‌نوع " مسائل " سرگرم و مجبور سازد، تا این احزاب نتوانند نیروی خود را برای مبارزه با دشمن اصلی

با گروههای مخالف حزب توده ایران بریده‌اید و در اعتقاداتان نسبت به حزب ما دگرگونی مثبت پدید آمده است و بویژه از اینکه شعار عمده حزب یعنی: " تشکیل جبهه متحد خلق " و نیز راه حل پیشنهادی ما را برای مسئله کردستان تأیید میکنید، خرسندیم. و اما در پاسخ پرسشهای شما:

۱- برخلاف شایعات دشمنان، خروشچف نه در تبعید بسر میبرد و نه در انزوا. از طرف حزب کمونیست شوروی نیز برخلاف آنچه که شما نوشته‌اید " آنها ماتی " به استالین وارد نشده، بلکه برخی اشتباهاتی که در دوره او صورت پذیرفته بود، مورد انتقاد حزبی قرار گرفت. به برخی از این اشتباهات در همین شماره در مقاله " درباره دو بینش بزرگ خردگرایانه در تاریخ " اشاره شده است.

۲- درباره اریتره بمثابة یک مسئله ملی، مارکسیست‌ها معتقد به " حق تعیین سرنوشت خویش " و " خود-مختاری " یا " خودگردانی " در چهار-چوب تمامیت ارضی اتیوپی هستند. و با تجزیه طلبی که به زیان خلقهای اتیوپی استه مخالفند:

۳- درباره فروش اسلحه به ایران، موضع حزب ما بموقع خود اعلام شده است. در نامه شما روشن نیست که آیا با این موضعگیری موافق هستید یا نه.

● دوست عزیز جمال م. ضمن تشکر از لطف شما یادآور میشویم که مخالفین و دشمنان حزب توده ایران سال‌هاست که با ایراد تهمت، افترا، دروغ‌زنی جعل فاکتهای تاریخی و طرح غلط مسائل

یعنی مپریالیسم و ارتجاع متمرکز کنندو با طرح مسائل اساسی جامعه ، این دشمن را با تمام نیرو به زیر آتشبارهای سنگین خود بگیرند . فکر نکنید اگر بتمام مسائل مطروحه از قبیل "طلاهای ایران" ، "نظر حزب نسبت به آیت اله خمینی در ۱۴ خرداد ۱۳۴۲" ، "مسئله ارضی" و دیگر مسائل که پاسخ آنها صدار داده شده است ، یکبار دیگرهم گفته شود ، طراحان این پرسشها (منظور ما کسانی هستند که آگاهانه و طبق نقشه دست به این کار میزنند) قانع خواهند شد ، به سر عقل خواهند آمد و دیگر این پرسشها را مطرح

نخواهند ساخت . به منابعی که نام بردیم ، مراجعه کنید ، آنوقت خواهید دید که سالهاست باین پرسشها پاسخهای مستند ، مستدل و منطقی داده شده است و با وجود این بازهم ، هر روز این پرسشها از طرف افراد و گروههای خاصی مطرح میگردند ! بنا بر این نباید در دام دشمن افتاد و نیروئی که باید صرف مبارزه مستقیم با امپریالیسم و ارتجاع کرد ، بیهوده بهدر داد . نباید پای در عرصه ای نهاد که دشمن میخواهد . حزب طبقه کارگر باید صحنه مبارزه خود را خود تعیین کند و میکند . به امید موفقیت شما .

از " برنامه حداقل حزب کمونیست ایران " در ۶۰ سال پیش

- در امور سیاسی: حزب پس از سرنگون کردن حکومت شاه و مالکین اقدامات زیرین را انجام خواهد داد:
- ۱- ایجاد فوری دولت موقت انقلابی در مرکز مرکب از اشخاصی که احزاب و تشکیلات انقلابی نامزد کنند- بهمین ترتیب ایجاد انجمن ها در محل ها .
 - ۲- دعوت مجلس موسسان در کوتاهترین مدت براساس رای مخفی ، مستقیم ، مساوی و همگانی که بلافاصله تمام قدرت حاکمه را در دست خواهد گرفت . تا دعوت مجلس موسسان دولت موقت انقلابی موظف است :
 - ۳- بدون تاخیر فرمان آزادی نطق ، وجدان ، مطبوعات ، اجتماعات و اتحادیه هارا صادر کند .
 - ۴- ایران را جمهوری توده ای مستقل و واحد غیر قابل تقسیم اعلام کند .
 - ۵- دهقانان را از اسارت مالکین آزاد کند و وضع اقتصادی آنان را بحساب مالکین بهبود بخشد .
 - ۶- برای مبارزه علیه راهزنان خارجی و دفاع از جمهوری ایران قشون ملی تحویل فرمادهی ایرانیان تشکیل دهد . (نقل از مجله "دنیا" ، سال ۱۳۵۴ ، شماره ۵)





نقد و معرفی کتاب

از سطرهای اول مطرح میشود تا آخر کتاب به سوی اوج میرود. در واقع شاه موضوع کتاب عشق این زن است به شوهر گمشده .

درباره اشخاص کتاب مانند سلوچ، زرش مرگان، پسرانش ابراوو عباس، اهالی زمینچ مانند کربلائی صفی، مسلمه، حاج سالم، کدخدا نوروز، نصر-اله، کربلائی دوشنبه، ذبیح‌اله، سالار، هاجر، رقیه، مولا مان، علی‌گنا و بسیاری دیگر، میتوان کلی صحبت کرد. روان و رفتار آنها از خلال پویه داستان شکل میگیرد و نویسنده ما را با مردمی آشنا میکند که باشندگان دنیای ویژه دولت‌آبادی هستند و این اوست که آنها را به ما شناسانده است. زیرا درهمهٔ قصه‌های بلندو کوتاه این نویسنده، در میان نگارستان رنگین قهرمانها، نوعی خویشاوندی است که آنها میتوان به همگونی روانی و ریشه‌های خاطراتی نویسنده بازگرداند: سرنوشت روستا، سرنوشت زن، کوبه‌های بی‌امان بلبله - های طبیعی و اجتماعی، نظام آشفته، غافل، دغل‌ویی احساس‌پیرامون، طبیعت و تمدنی فقر زده و نامهربان، مانند گردباد غبار آلودی از میان انبوه

جای خالی سلوچ
نوشتا: محمود دولت‌آبادی

صفحه ۴۹۷

"جای خالی سلوچ" دومین داستان بلند محمود دولت‌آبادی است پس از "کلیدر" که در این نخستین سال انقلاب تولد یافته است. بحساب یک‌قصه بلند در ۴۹۷ صفحه، نمی‌توان طی یکی دو ستون بررسی اجمالی، واری کرد. فقط میتوان از اینجا و آنجا گپی زد و تاشری نشان داد.

با آنکه جای سلوچ از همان اول قصه خالی مینماید، ولی و عملاً همه حجم قصه را انباشته است. سلوچ مظهر کار عرق ریز و سماج روستائی در دهکده "زمینچ" بود: تنورمال، لاروب، مقنی، دروگر، تفاق زن، پشته کش، نعلبید... زرش مرگان، پس از گم شدن شوهرش به عشق حیرت‌آورش به سلوچ، به وجود مشکل گشا و کیمیا وار او، با تمام درد پی می‌برد. جای خالیش پر نکردنی، تا ابد پر نکردنی است. فاجعه‌ای که

قصه های دولت آبادی می گذرد. کلنچار کریز ناپذیر مثنی آدمهای شوربخت، که دولت و دستکاه تضحیفی او، تــــــدن ماشینی، پول لامذهب، حقه بازبانی ازهرقماش، زمین و مزرعه، آنها را با علت و بی علت بجان هم میاندازد. در این قصه ها طنینی مکرر دارد سما گاه با وحشت از خود می پرسید: " آیا در واقع این ما هستیم؟" بنظر میرسد که نویسنده در افشاکری بی رحم است ولی نه شما اجازه نمی دهد که در صداقتش تردید کنید. تمام نکته اینجاست. همه قوت نویسندگی محمود درایتجاست.

دولت آبادی در جای خالی سلوچ، از طبیعت، زمین، رودخانه، قنات، کاو، بزغاله، شتر، خانه، حسینیه، از واکنش آدمها، عشقهاشان و دعواها-شان. با خبرگی و چیرگی سخن میگوید. بنظر میرسد که مطلب بحد یک سند جامعه شناسی محکم است. زندگی انسانی مانند سنگواره از اعصار گذشته تاریخ دور و عجیب ولی در عین حال مشخص و معاصر است. چیزی غیر قابل لمس در اینجا ملموس میشود و آن چیزی است که در روستاهای گمنام ما میگذرد و تخیل و مشاهده دولت آبادی آنها را صید کرده و پیش چشم ما میگسترده. او توانسته است به هنرمند نامدار روستاهای خاور ایران بسدل شود.

شیوه داستان نویسی دولت آبادی در "جای خالی سلوچ" بیان واقع گرا و منظم حادثه ایست که در زمین سلوچ میگذرد: از گمشدن ناگهانی و بی نشان سلوچ تا پیدا شدن جسد غرق بخونش در کنار قنات. قصه گاه شعر است. گاه وهم و رویا ولی همه جا بافتش

قرص و مرغوب است. خانوار سلوچ محور مرکزی است ولی دور این محور ما فروریخن نظام اربابی و جان گرفتن وضعی تازه ولی درهم برهم، سست، مضاد و بی دورنما را درده دوران " اصلاحات ارضی " رژیم گذشته می بینیم، یعنی موقعی که ارباب می رود و دولت می آید. موقعی که مآثرات سنتی زراعت می رود و تراکتور " و مکینه " می آید. موقعی که خورده مالک می خواهد از وضع نو بسود فربه شدن خود استفاده کند. دهها و دهها مسئله و منازعه مشخص و با اسم و رسم مطرح می کردد. من نمیدانم اینها تاجه حدی برای ده در این دوران نمونه وار است ولی احساس میشود که نویسنده مسائلی را مطرح میکند که خوب می شناسد. قلمش محکم و جا افتاده است و از خلال گفتگوهای محلی رنگ دارد، حوادث گوناگونی گسترش می یابند که اصالت آنها بی گفتگو است.

دولت آبادی درهمه آثارش، علاوه بر بنای جالب و گیرائی که از قصه میسازد، بنای دیگری دارد بهمان اندازه جالب و گیرا بنام زبان. میتوان درباره واژه ها، جفت و بست جمله ها، استعاره ها و تعبیرهای نابهنگام و بکرش حرفهای زیادی زد. این زبان یک زبان سنتی نیست. لذا ایرادگیریهای سنتی نیز بر آن وارد نمی شود. تصور میکنم این سبک سری و تقلید بردار هم نیست. خودبودگی عجیبی در آنست. گیاهی است دیرزا و نایاب که در آب و هوای ولایتی روئیده و خارها و گلها و برگهای غبار آلود و کرکها و کلپهای رنگارنگی دارد. زبان دولت آبادی به قصه های نویسنده جلای یکتا و نظرگیری زده و حتما " از سرچشمه های تغذیه مرتفع

این متن سرشار از اسامی و وقایع را از عربی به فارسی سلیس ترجمه کرده و برآن مقدمه‌ای و توضیحاتی بسیار وسیع درباره اعلام کتاب افزوده و سودمندی کتاب را بسی بیشتر کرده است. اهمیت کار مترجم از کار مولف ابداً کمتر نیست. مجموعه کتاب قریب ۶۷۰ صفحه است.

وقتی شخص این کتاب را درباره کشورهای همسایه نزدیک بخود، درباره وقایعی که در آبخور اعتلا دولت تجا و زکار اسرائیل قرارداد، میخواند و با کالری طولانی رجال سیاسی از ملوک و امیران و نخست وزیران و وزیران و وکلاء مجلس و سفیران خارجی و جاسوس ها و عمال امپریالیسم فرتوت انگلیس آشنا میشود در اندوه و اندیشه ژرف فرو میرود: امپریالیسم با سرنوشت مردم این ناحیه چه خیره سرانه و چه خودبسندانه و چه قساوتکارانه رفتار کرد! و این تراژدی هنوز هم بی پایان خود نرسیده است.

در این کتاب شما با چهاره " لارنس عربستان " که سازمانگر " انقلاب عربی " بود و پس از جنگ اول جهانی نفوذ انگلیس را جانشین عثمانی ساخت، با چهره عبداللہ فیلیپی (هاری سینت بریجر)، افسر جاسوس انگلیسی و ازدوستان نزدیک آل مسعود و آل هاشم و مشاور و دوست شریف حسین و ابن سعود (سران این دو سلسله سلطنتی) آشنائی می یابید . عبداللہ (؟) فیلیپی بعنوان " دانشمند عرب شناس " و کسی که عاشق صحرا و " ربع خالی " است (۱) مدت چهل سال در " خلا " مشغول اجراء دستور های " اینتلیجنس سرویس " بسود .

فراخ زبان بزرگ ما خواهد بود. این زبان با سرریز واژه‌ها، اصطلاح‌ها و صرف و نحو محلی فعلی در تکامل نشر امروزی است.

با " جای خالی سلوج " دولت آبادی بار دیگر جای خالی قصه بلند خوب و واقعا " هنری را در ادبیات معاصر ما پر میکند. مگر در این تعجبی است؟ ما با یک قریحه نیرومند شناخته شده‌ای سروکار داریم که باید از آن انتظارها داشت. دولت آبادی از کاوازه بان و با یاسبحان تا کلیدر و سلوج درکار اوج گیری و گسترش است و چهره خاص خود را در ادبیات ما بوجود آورده است. ا. ط.

در خاورمیانه چه گذشت؟

نوشته: ناصرالدین ناشیبی

ترجمه: م. ح. روحانی

۶۷۰ صفحه

اخیراً " نگارنده این سطور با کتاب جالب " درخاورمیانه — گذشت؟ " آشنائی یافت. متن این کتاب نگاشته ناصرالدین ناشیبی یکی از روزنامه نگاران سرشناس عرب و از نویسندگان روزنامه " اخبار الیوم " و مجله هفتگی " آخر الساعه " چاپ مصر است و مجموعه بررسیهای روزنامه نگارانه اش و نتیجه برخورد عاطفی — منطقی او به اشخاص و حوادث و متضمن اطلاعات جالب و دست اولی است که در نتیجه دیدارها و مصاحبه ها با سیاستمداران عراق و اردن و سوریه در سالهای ۴۰ و ۵۰ قرن کنونی بدست آورده است. آقای م. ح. روحانی

پادشاهان و سیاست‌بازان دلچک پیشه و خائن را با جاروی آهنین به زیاله‌دان بریزد. انقلاب بزرگ کشور مان‌شان داد که "محکمترین" آنها را مردم، هرگاه واقعا "اراده کنند، میتوانند به آسانی سرنگون سازند.

امپریالیستهای انگلوساکسون، پسر عموهای لندن و واشنگتن، با عیوض کردن نقاب، هرروز به شیوه تازه‌ای نیات خود را پیش‌برند و تا امروز امیدوارند که بتوانند از نفاق و خودخواهی شخصی و گروهی در خاور میانه سود جویند، و این ناحیه غنی از جهت نفت و گاز و اورانیوم، حساس از جهت استراتژیک را کماکان قرقگاه خودنگاه دارند. کار آنها نسبت به گذشته حلی دشوار تر شده ولی این راه‌زنان از تقلائی شوم خود خسته نشده‌اند. راه‌زن‌ها که اگر برای گردنه‌گیری خود تلاش نکنند؟ توصیف‌نشایی و حواشی آقای روحانی انسان را بی اختیار بیاد سرنوشت وطن خود می‌اندازد. آنچه که بدست‌های هاشمی‌ها و سعودی‌ها در عربستان شده و میشود، بدست‌پهلوی‌ها مدت شصت سال تمام در ایران صورت و وقوع یافت. روح یک میهن پرست شاد میشود، وقتی بیاد می‌آورد که انقلاب بایستی داستان غم، وحشت و رسوائی، پایان نهاد.

تصور می‌رود مورخان ژرف‌گاو و روزنامه‌نگاران لایق ما بتوانند در عرصه افشاء امپریالیسم در تاریخ معاصر ایران، آثار جالبی بوجود آورند. خیانتها و جنایتهای خاندان پهلوی که همتای ایرانی خانواده‌های آل سعود و آل هاشم است و داستان چاکران چکمه‌بوس دربار پهلوی خودخوهران‌سازانده‌ایست، هیچ چیز جانشین

همچنین در این کتاب شما آقای "کلوب پاشا" (سرجان به کوت)، افسر انگلیسی را می‌شناسید که با استخدام ملک عبدالله شاه هاشمی اردن درآمد و او نیز مدت ۳۶ سال بانام عربی "ابو حنیک" با پنهان داشتن هویت انگلیسی خود و دم زدن از "مغربها"، بر راس کشور قراردادش و دهها نقشه خائنه ضد عربی و بسود امپریالیسم و صیونیسم بدست‌او شکل گرفت. در کنار این عمال مستقیم بیگانه شما باقی‌افسه "اعراب" دست‌نشانده، مانند ملک عبدالله، پادشاه اردن و جانشینانش نایف و طلال وحسین و ملک فیصل پادشاه عراق و جانشینانش فیصل دوم و عبدالله (عموی فیصل) و سیاستمداران فاسد و خائن و بی‌وجدانی مانند نوری سعید پاشا در عراق و توفیق ابولهیدی در اردن، که هر دوی آنها بر راس بیش از ده کابینه در کشور خود قرار داشتند، آشنائی می‌یابید.

تمام صحنه‌های دردآوری که در کشور ما گذشته است: تحکم سفیر، اطاعت پادشاه، ردالت و تملق وزیر و وکیل، انتریکهای پس‌برده، انتخابات قلبی، تیراندازی بنمایش دهندگان، حبس و شکنجه آزادیخواهان و میهن‌پرستان در مقابل شما جان‌میگیرد و بی اختیار از خود می‌پرسید: به چه حق خرپولهای انگلوساکسون با سرنوشت اینهمه خلقهای شیفته استقلال با چنین بی‌رحمی جانورانه رفتار کرده‌اند؟

یک ریشه این خفت عظیم را باید در بی‌خبری و روحیه انفعالی خود ما اهالی "خاورمیانه" جست. بدون شک جنبش و نبرد مردم در سراسر خاورمیانه کم نبود، ولی باندازه کافی نیرومند و آگاهانه نبود که جاسوسها و

حزب در انقلاب ، نقش طبقه کارگر ، دهقانان ، دموکراتیسم انقلابی ، بورژوازی لیبرال ، ارتش و عملکرد ارتجاع را بنحو گویایی بازگو میکند و سرانجام به درسهایی که از شکست انقلاب بدست آمده میبردازد .

کتاب که در دهه هفتاد برشته تحریر کشیده شده ، هر جا که مسایل مطروحه ، فراتر از عوامل موثر در مقطع تاریخی انقلاب ۱۹۰۵ را ایجاب کند (بویژه در رابطه با تحولات عظیم تاریخی پس از آن ، وجود جامعه پرتوان کشور های سوسیالیستی ، تغییر تناسب قوا به سود نیروهای طح و ترقی و سوسیالیسم ، تاثیر احزاب کمونیست بر سرنوشت انقلابها) ، از اصول لنینی جاتانه به دفاع برمیخیزد بگونه ای که برای خواننده کمترین شبهه ای باقی نمیماند که خط مشی کنونی احزاب کمونیستی و کارگری در فضایی دیگر ادامه خلاق میراث لنینی است . از خود کتاب مدد میگیریم :

" وظیفه حزب انقلابی مارکسیست افشای تزلزل وعدم پیگیری بورژوازی لیبرال وسد کردن راه رسیدن اوبه رهبری نیروهای انقلابی وگردآوردن این نیروهای انقلابی پیرامون پرولتاریا - ست ."

" موقع بورژوازی ملی را با اتخاذ نگرشی علمی میتوان ارزیابی کرد . قبل از هرچیز باید دید عملکرد بورژوازی ملی در چه مرحله ای است ، چه وظایف تاریخی در برابر جامعه قرار گرفته ، کشور به چه سطحی از رشد اقتصادی - اجتماعی دست یافت و طبقات مختلف و مردم به چیز میزانی از فعالیت و شکل رسیده اند . به این ترتیب داوری ما در مورد اینکه بورژوازی ملی تا

وصف مشخص صحنه های تاریخی نمیشود . نباید گذاشت آنهمه اشک و رخشه و خون درظلمات فراموشی کم شود . باید این داستان سیاه شصت ساله را زنده کرد وخادم و خائن را شناساند .

قریب ۳۰۰ صفحه توضیحات تاریخی حالب آقای م . ح . روحانی برمقالات نشائینی یک دانشرالمعارف واقعی خاورمیانه عربی بوجود آورده است . شاید خود ایشان با همین پشتکار و جنین دانشرالمعارفی از اعلام سیاسی تاریخ دوره پهلوی بوجود آورند . این کار خدمتی است به آگاهی روزافزون مردم ما . باید به کمک اسناد ومدارک نشان داد که محتوای آن لفظ کوچکی که " امپریالیسم " است چه دریائینی است از اشک و خون ، چه دنیائی است از تحریک وتوطئه ، چه بازارآشفته ایست از دزدی و چپاول . ا . ط .

حزب بلشویک و انقلاب دمکراتیک در روسیه

نوشته : یوری کلمیوف

ترجمه : جعفر جهانبخش

۱۱۵ صفحه

کتاب در چهار فصل تدوین شده و چنانکه از نامش برمی آید پیرامون انقلاب ۱۹۰۵-۷ روسیه ، در پیوند با حزب کبیر لنین ونقش آن در رهبری وسیع طبقه کارگر روسیه است .

نویسنده جریان انقلاب را درابعاد گوناگونش بنمویر میکند ، و با تشریح نیروی محرکه و سرشت این انقلاب ، از جمله با نشان دادن موقعیت تاریخی- جهانی محیط برآن ، استراتژی و تاکتیک حزب بلشویک ، تاثیر این

چه اندازه انقلابی یا ضد انقلابی است، معتبر خواهد بود" (صفحات ۲۶ و ۲۷)

در شرایط کنونی ایجاد جنبه متحد ملی در کشورهای کد غلبه نیروهای امپریالیسم و برای استقلال ملی خود و ترقی اجتماعی نرسد میکنند، یک مساله اسرازیگ و لازمه تحقق تحولات انقلابی بعدی است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در زمینه بقوی اقتصاد و قدرت سیاسی کارهای بسیاری انجام شده است ولی نیروهای دموکراتیک هنوز نقش قابل توجهی در حکومت ندارند. جست و جو، و یافتن شیوه‌های متحد کردن همه نیروهای دموکراتیک، و بحساب آوردن جنبه‌های ویژه فردی هر یک از کشورهای در حال توسعه، از اهمیت نامی برخوردار است. " (صفحه ۳۳)

" کمونیستها، طرفدار دموکراتیک ترین شیوه‌های تدارک و تحقق وحدت عمل با تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست و صلح پرست چه در چهارچوب یک کشور، و چه در مقیاس یک منطقه و یا سراسر جهان هستند. کمونیستها هرچه از دستشان برآید، برای ایجاد تفاهم کامل میان جریانات و جنبش‌های عدیده و متنوع ضد امپریالیستی انجام خواهد داد. این کار در عین حال با در نظر گرفتن خصوصیات این جریانات و جنبشها و احترام به استقلال آنها انجام خواهد گرفت. انتخاب داوطلبانه اشکال همکاری برپایه توافق مشترک امکان میدهد مبارزه علیه امپریالیسم را متناسب با مقتضیات شرایط کنونی، به سطح نویینی ارتقاء داد. " (صفحه ۳۴ کتاب به نقل از کنفرانس احزاب کمونیست ۱۹۶۹.)

وفسی سخن از تصفیه صفوف حزب از عناصر ناستوار و منززل و بویژه ارتقاء انقلابیون رزم دیده، به مقام رهبری حزب میرود: "حزب ۱۰۰ انقلابیون سرخنی را به مقام رهبری ارتقاء داد که هیچ کاری را آنجا که منافع انقلاب ایجاب میکرد چندان دسوار نمی‌دانستند. بسیاری از آنان بعدها (در دوران حکومت شوروی) در پرسشنامه‌های حزبی زیر ستون پایه تحصیلی می‌نوشتند: دوره عالی زندان را بپایان رسانیده ام. " ص ۹۶ کتاب. اعجاب انگیز است؟ به اطراف خودمان بنگریم مانیز با متجاوز ازدو قرن زندان در صفوف رهبری حزب بوده‌ای خود مواجهیم!

و سرانجام از مجموع تحریکات بلشویک‌ها در کتاب جمع بندی بعمل می‌آید و اضافه میشود که: همه این درسها را میتوان برویهم در گفته‌های لئونید برژنف ... دید: ما بخوبی آگاهیم که در برابر ما مبارزه شدیدی در متنوع ترین جبهه‌ها جریان دارد. نقش طبقه کارگر این است که بگونه‌ای مطمئن ارتباط با شرایط واقعی این مبارزه را از دست ندهد... و مردم را به مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه نظر احزاب کمونیستی و کارگری مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه برای اهداف نهایی ما، برای دست یافتن طبقه کارگر به قدرت سیاسی در اتحاد با همه دیگر اقشار زحمتکش و در راه سوسیالیسم جدائی ناپذیر است. ما معتقدیم که وحدت کمونیستهای جهان و تقویت اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی جهان کلید پیروزی است. " (صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵) نویسنده در کمال روانی و سادگی جوهر اندیشه لنینی انقلاب دموکراتیک بطور کلی، و نخستین انقلاب روسیه را

بطور اخص آشکار میکند و کتاب بویژه برای جوانان از ارزش آموزشی بسزایی برخوردار است .

در پایان کتاب برای توضیح بارف ای اصطلاحات و مواردی که در متن آمده از طرف مترجم توضیحاتی داده شده است .



شراره منرور شراره‌ای از خرمی آتش جستن کرد و با خود گفت : بجای دیگر میروم و شعله ای بکام خویش می‌افروزم . از قضا بر توده‌ای شن افتاد . هر چند کوشید شعله‌ای از آن برنخاست . در آن دم که فرو می‌مرد گفت : " عجبا ، هزار بار این کار از من ساخته شد و این بار نشد . " گذرنده‌ای بشنید و گفت : نادان ندانست که سوزش او بی سزاش محیط عیب است .

کنیدو خورشید کنیدی پر نگار نزد تماشاگر خود شکوه سر کرد و گفت : " ایمن خورشید هرزه گرد برفراز سر من آنچنان گستاخ میدرخشد که نمیگذارد ستایندگان بشمار نقشهای دلاویزم را بفراغ خاطر بنگرند . " گذرنده در پاسخ گفت : " ای کاش میدانستی که اگر او نمی‌تافت ، تو جز سایه‌ای سرد و غمگین نبودی ؟ ! "

کوه و دود دودی بالا افراخت تا قله کوهی و او را گفت : " با آنکه از تو تیره تر و انبوه ترم ، چنان سبکسارم که در هوا معلق ایستاده‌ام ! " کوه گفت : نسیمی که از توسکسارتر است پاسخت را خواهد داد .

آینه آینه ای چشمه ای دید درخشنده . گفت : " اگر این آژنگها را بر چهره نمیداشت ، او نیز آینه بدی نبود . "

کژدم کژدمی را پرسیدند : " آدمیان از بهر چه پدید شدند ؟ " گفت : " از بهر آنکه آنها را نیشزنم . "





رویدادهای ایران

۱ اول آبان

● دانشجویان چندهتلی و ساختمان تهران را برای تامین خواکاه اشغال کردند.

● سه وزیر مسئول امورکردستان شدند. هیئت دولت در جلسه خودتصویب کرد اختیارات دولت درباره کردستان به هاشم صباغیان وزیرکشور، دکتر چمران وزیر دفاع ومهندس سحابی وزیر وزیر مشاور تفویض شود.

۲ آبان

۵ آبان ● میلیونها نفر بعنوان همبستگی با امام به راه پیمائی پرداختند. شوراهاى شهر ۲۵ شهرمنحل شد. ماجرای نفوذ ساواک در وزارت بازرگانی فاش شد.

● اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره کردستان منتشر شد. در این اعلامیه گفته شده: آتش بس در کردستان شرط حتمی و ضروری برای موفقیت در مذاکرات است. ● " مردم " ارگان مرکزی حزب توده ایران به زبان کردی منتشر شد. فروهر گزارش کردستان را تسلیم امام کرد.

۳ آبان

۶ آبان ● بدنبال توطئه پذیرش شاه در آمریکا، حزب توده ایران از دولت خواست استرداد شاه سابق را رسماً از دولت آمریکا بخواهد. ● برنامه رفع بحران کردستان به تصویب امام رسید و داریوش فروهر به هیئت سه نفری دولت برای رفع بحران در کردستان پیوست. ● مخفیکاه بزرگ گروه فرقان در کرج کشف شد.

● حزب توده ایران بار دیگر همبستگی خود را با امام خمینی رهبرانقلاب ایران اعلام کرد.

۷ آبان

● دکتر کاظم سامی، وزیربهداری و عضو جنبش مردم مسلمان ایران

● مهندس سحابی عضو هیئت سه نفره منتخب دولت اعلام کرد: در کردستان آتش بس میدهیم.

" سفارت آمریکا ، این لانه جاسوسان تعطیل باید گردد . "

۱۲ آبان

- آیت‌اله قاضی طباطبائی نماینده امام در تبریز توسط گروه فرقان ترور شد .
- هیئت حسن نیت دولت با استقبال گرم کردها روبرو شد .
- امام ، دانش‌آموزان ، دانشگاهیان و طلاب علوم دینی رابه حمله شدید علیه آمریکا و اسرائیل دعوت کرد .
- ۲۸ نفر در درگیریهای بانه و سردشت کشته شدند .

● مهندس بازرگان که برای شرکت در جشن انقلاب الجزایر باین کشور رفته بود . یکساعت ونیم همراهدکتر چمران وزیر دفاع ودکتربزدی وزیر امور خارجه با برژینسکی مشاور ریاست جمهوری آمریکا در امورامنیت آمریکا گفت وگو کرد

۱۳ آبان

● میلیونها نفر در بزرگداشت روز دانش‌آموز شرکت کردند . در بایان مراسم ۴۰۰ دانشجو به سفارت آمریکا رفتند و آنجا را اشغال کردند . دانشجویان در اعلامیه‌هایی که منتشر کردند ، خود را پیرو خط امام معرفی کردند . عصر همین روز مجلس خیرکان و آیت‌اله منتظری اشغال سفارت آمریکا را که لانه جاسوسی خوانده شد ، تائید کردند .

۱۴ آبان

● کمیته مرکزی حزب توده ایران ، اشغال سفارت آمریکا را تائید و مذاکرات هیئت نمایندگی دولت موقت

(حاما) استعفا داد . سامی در نامه هائی برای امام و مهندس بازرگان دلایل استعفاى خود را عدم مقابله فاطعانه با امپریالیسم و نبودن یک سیاست مشخص سیاسى ، اقتصادى ، اجتماعى وفرهنگى ذکر کرد .

● امام به امپریالیسم آمریکایا حمله کرد و گفت : تمام گرفتاری ما و مسلمین از آمریکا است .

● دولت دستور توقف عملیات نظامی در کردستان را صادر کرد .

۸ آبان

● در تظاهرات دانش‌آموزان تهران ۶ نفر مجروح شدند .

● دانشجویان ، حمله کنندگان به دانشگاه تهران رادستگیر ومحاكمه کردند .

● امام طی سخنانی گفت : از دانشکاهیان ومحصلان خواهش میکنم آلت دست واقع نشوند .

۹ آبان

● نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به شورای انقلاب منتشر شد . در این نامه گفته شده است : برای تبادل نظر سازنده بخاطر تحقق وحدت واقعی نیروها وتدوین برنامه های انقلابی ، آماده ایم .

۱۱ آبان

● به دنبال سخنان امام ، مردم سراسرایران دست به یک راه پیمائی عظیم ضد آمریکائی وضدانگلیسی زدند . مردم شعار میدادند : مرگ بر آمریکا ، ننگ بر انگلیس . مردم خشمگین پرچم آمریکا را در برابر سفارت این کشور آتش زدند . مردم شعار میدادند :

۳- یاک سازی " دستگاه اداری و رفاه حال طبقات مستضعف "

۱۷ آبان

● امام در سخنانی گفت: آمریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند.
● حزب توده ایران برنامه کار شورای انقلاب را تأیید کرد.
● دستگاههای عظیم مخابرات، شبکه وسیع وسایل جاسوسی، صدها سم کار اشک آور و سلاحهای دیگر در سفارت آمریکا کشف شد.

۱۹ آبان

● بدنبال اعلام حرکت فرستادگان کارتر برای مذاکره با امام، رهبر انقلاب این ملاقات را رد و اعلام کرد: هیچکس حق ندارد با آمریکا مذاکره کند. امام اعلام کردند مذاکره با آمریکا، آنهم در حد منافع ایران، وقتی ممکن است که شاه خائن را مسترد کنند.

● آمریکا دهها سازمان و شخصیت جهانی را نزد امام واسطه کرد.
● ابوالحسن بنی صدر وزیر امور خارجه شد.

۲۰ آبان

● امام در ملاقات با نماینده پاپ تقاضای آزادی بدون قید و شرط گروگانها را رد کرد.
● دکتر باهنر، عضو شورای انقلاب اعلام کرد: زمینداری بزرگ در ایران از بین خواهد رفت.

۲۱ آبان

● گروهها و سازمانهای وسیعی از مردم بعنوان همگامی باروزه ضد

را با برزینسکی محکوم کرد.

● کمیته مرکزی حزب توده ایران در اعلامیه خود خواهان استرداد شاه خائن به ایران شد.
● ۶۰ آمریکائی در سفارت به کروگان گرفتند و اسناد دخالت آمریکا در کردستان و خوزستان بدست آمد. موج نظرات بی سابقه ضد آمریکائی در ایران آغاز شد.

۱۵ آبان

● بازرگان استعفا کرد.
● تظاهرات ضد آمریکائی اوج بیشتری گرفت.

● امام در سخنانی به آمریکا و انگلیس اظهار کرد و گفت: باید شاه خائن و بختیار خائن را به ایران باز گردانند. در ایران باز انقلاب است انقلاب بزرگتر از اول.

● لایحه تقلیل اجاره بهای واحدهای مسکونی از اول آذرماه به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد. براین اساس اجاره بهای کلیه خانههای استیجاری ۲۰ درصد تقلیل داده میشود.

۱۶ آبان

● امام شورای انقلاب را تا پایان انتخابات مجلس مامور اداره کشور کرد
● شورای انقلاب طرح ضربتی خود را برای اداره کشور اعلام کرد.

● کمیته مرکزی حزب توده ایران در اعلامیه ای وظایف بزرگی را که در مقابل شورای انقلاب قرار دارد برشمرد.

● امام وظایف شورای انقلاب را به این صورت تعیین کرد: ۱- تهیه مقدمات همه پرسی قانون اساسی، ۲- تهیه مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی و مقدمات تعیین رئیس جمهوری و

● کارتر بیسپاد استرداد شاه مخلوع را رد کرد.

● درباری بوسله معین فر وزیر نفت ایران خواهان بستنیانی " اوپک " شد.

● صاغبان وزیر پیشین کشور دیروز در یک گفتگو اظهار داشت ، دکتر بهشتی میتواند یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری باشد .

۲۴ آبان

● مجلس خبرگان متن کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در ۱۷۵ ماده با مقدمه و موخره تصویب کرد .

● قطب زاده گفت : رسماً " ازسوی آمریکا اعلام شد که ذخائر ارزی جمهوری اسلامی ایران در بانکهای آمریکا مسدود و بلوکه شده است .

● استرالیا عدم خرید نفت ایران را تکذیب کرد .

● ویتنام حمایت خود را از درخواست ایران از ایالات متحده دایر بر استرداد شاه مخلوع اعلام داشت .

● دولت مکزیک حاضر شد مجدداً " به شاه مخلوع اجازه اقامت بدهد . پزشکان هم گفتند شاه مخلوع میتواند از آمریکا سفر کند .

● سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد تا وقتی که گروهانهای آمریکائی در تهران آزاد نشوند ایالات متحده با درخواست ایران برای تشکیل جلسه شورای امنیت موافقت نخواهد کرد .

۲۶ آبان

● امام خمینی طی پیامی به خلق کردستان اعلام کرد که " درپناه اسلام و جمهوری اسلامی حق اداره امور داخلی و محلی و رفع هرگونه تبعیض فرهنگی و اقتصادی و سیاسی متعلق به تمام قشرهای ملت است که دولت جمهوری اسلامی

ضد امپریالیستی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ، اعلام روزه سیاسی کردند .

● بنی صدر ، سرپرست وزارت امور خارجه اعلام کرد که شاه مخلوع در دادگاه علنی با حضور ساظران جهانی محاکمه خواهد شد

● صاغبان مذاکرات دوره اول کردستان را خوشحال کننده اعلام کرد .

● اعلام شد که بدنبال اشغال لانه جاسوسی آمریکا ، مدیران ۲۰۰ شرکت آمریکائی از ایران رفتند .

۲۲ آبان

● شورای انقلاب جمهوری اسلامی دیشب تصمیم گرفت که صدور نفت به آمریکا را قطع کند .

● ابوالحسن بنی صدر سرپرست وزارت امور خارجه در گفتگویی با خبرنگار خبرگزاری پارس گفت که برخی از شخصیت های آمریکائی برای حل مشکل استرداد شاه مخلوع سه پیشنهاد ارائه داده اند: اخراج شاه از آمریکا ، استرداد اموال او ، محاکمه شاه در یک دادگاه بین المللی . وی افزود که ایران این پیشنهاد را نپذیرفته است زیرا شاه مخلوع باید در ایران محاکمه شود .

۲۳ آبان

● طبق اظهارات آقای رفسنجانی : با تصویب شورای انقلاب حریم فضائی و دریائی ایران بروی هواپیماها و کشتیهای آمریکا بسته میشود .

● در نامه بنی صدر به والد هائیم : ایران خواستار تشکیل جلسه شورای امنیت شد . وی در این نامه در بازه فراهم آوردن شرایط جنگ روانی ازسوی آمریکا به دبیر کل سازمان ملل متحد هشدار داد .

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحده جمهوری دموکراتیک آلمان مآرازت مردم ایران را علیه امیرالایسم آمریکا از حمله اشغال سفارت آمریکا واقدامات بعدی را موکدا " مورد حمایت قرار داد.

● بدنبال دیدار نماینده قذافی - ریاست جمهوری لیبی - با ابوالحسن بنی صدر، بین ایران و لیبی روابط سیاسی برقرار گشت.

● با اعلام ترکیب جدید هیات وزیران، ۱۱ وزیر کابینه بازرگان در پست خود ابقاء شدند. ۶ وزیر و سرپرست جدید برای ۶ وزارتخانه معرفی شدند. هیات وزراء برنامه های خود را اعلام کردند.

● زلزله ۱۶ روستای خراسان را ویران کرد و بیش از ۳۸۵ کشته بر جای نهاد. وزارت خارجه ایران اعلام کرد نیازی به کمهای خارجی نیست.

موظف و متعهد به نامین آن در اسرع وقت میباشد

● در سنای آمریکا قطع رابطه سیاسی ایران و آمریکا پیشنهاد شد.

● در پارلمان اروپا کمونیستها به قطعنامه ای که گروگان گیری و اشغال سفارت آمریکا را در تهران محکوم میکرد، رای مخالف دادند. موریس مارتن عضو حزب کمونیست فرانسه باین قطعنامه اعتراض کرد و گفت این عمل بدون اینکه جنایات شاه مخلوع از طرف پارلمان اروپائی محکوم شده شود، عملی نادرست خواهد بود.

● شوروی ضمن تکذیب خبر خبرگزاری ها درباره مخالفت این کشور با پیشنهاد ایران برای تشکیل جلسه شورای امنیت اعلام کرد که از درخواست ایران برای تشکیل این جلسه پشتیبانی میکند.

● روزنامه " نویس دویجلند " ارگان

غول

دراثری از ویلیام شکسپیر بنام " طوفان " چهره ایست، مظهر همزهشتیهای ظاهرو باطن، دیوی است بنام " کالیبان "، وحشی، بدهبیت، خشن، فاقد ذره ای وجدان، بدمست، جانوری خطرناک ولی آدمی روی.

نویسنده و فیلسوف معروف روس. گرتسن در نامه ای که در سال ۱۸۳۷ بیکی از دوستان خود نگاشته، این چهره را به مظهر و تعبیری بلیغ برای قدرتهای مستبد و فاسد بدل کرده است. او مینویسد: " بدرود! ای شهری که سالها عمر من در تو سپری شد. در اینجا نه تنها تحقیر شدم، بلکه وادارم کردند ستایشگر " کالیبان " باشم، یعنی همان غول پلیدی که مجموعه ایست از عنکبوت و کفتار. " انقلاب ایران به این غول نام " طاغوت " داده است. محمدرضا پهلوی یک مظهر آن و امیرالایسم بسرکردگی امریکا مظهر بزرگتر آنست.

در این شماره: ساعت های ستاره گون، کژدم، آینه، کوه و دود، شراره مغرور، گنبد و خورشید و غول (از: ا. ط.)



رویدادهای دنیا

نا توانی این رژیم در مقابله با موج تظاهرات مردم باعث شد تا گروه دیگری از نظامیان با شعار "آزادیخواهی" بطور حساب شده قدرت را در دست گیرند. رژیم نظامی تازه وعده آزادی زندانیان سیاسی و احترام به آزادیها را پیشکشید، بدون آنکه سخنی از غارتگری انحصارات امپریالیستی بمیان آورد. وعدههای رژیم نظامی تازه السالوادور تاکنون نتوانسته است مبارزه مردم را فرو نشاند و تظاهرات علیه حاکمان نظامی تازه کشور همچنان ادامه دارد.

● بولیوی نیز شاهد یک کودتا بود رژیم غیر نظامی این کشور بوسیله عوامل نظامی دست راستی برهبری سرهنگ ناتوش بوش سرتگون شد. اما رژیم کودتا تاکنون نتوانسته است خود را بر مردم تحمیل کند. مبارزه مردم هنوز ادامه دارد و تاکنون بیش از هزار تن در جریان تظاهرات علیه کودتاگران کشته شده اند. اتحادیه های کارگری بولیوی و نیروهای ترقیخواه و همچنین کنگره این کشور اعلام کردند همچنان دولت غیر نظامی این کشور را بعنوان دولت قانونی برسمیت

بر طبق روال دوره جدید " دنیا " تحولات جهان در هفته های گذشته بر حسب محل وقوع و اهمیت آنها بررسی میشود.

امریکا

● مہسیر رویدادهای چند هفته گذشته در قاره آمریکا عبارتند از کودتای السالوادور و بولیوی، شکست غوغای تبلیغاتی ایالات متحده در مورد باصلاح حضور نظامی اتحاد شوروی در کوبا، ادامه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، جنایت نژادپرستان در کارولینای شمالی و گزارش منتشر شده در مورد اوضاع اقتصادی آمریکا.

الف - امریکای لاتین

● رژیم نظامی السالوادور که در پی قیام پیروزمندان خلق نیکاراگوئه با موج گسترده تظاهرات مردم روبرو بود، تلاش کرد با سودجستن از روشهای سرکوب و اختناق قیام توده ها را فرو نشاند، اما در این مورد موفق نشد.

● اجلاس مجمع عمومی: مجمع عمومی سازمان ملل همچنان به کار خود ادامه میدهد. در چند هفته گذشته رهبران بسیاری از کشورها از جمله فیدل کاسترو رهبر کوبای انقلابی در این اجلاس سخنرانی کردند. فیدل کاسترو در سخنرانی خود به مبارزه کشورهای غیر

متعهد علیه امپریالیسم و تلاش برای برقراری نظام اقتصادی تازه بین‌المللی اشاره کرد و یادآور شد باید به غارت ثروتهای خلقهای محروم بوسیله امپریا-لیستها پایان داده شود. کمیته‌های مختلف مجمع عمومی نیز تاکنون مسائل مهمی مانند جنایات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی اعراب، آپارتاید مبارزه با تبعیض نژادی، خلع سلاح، برقراری نظام اقتصادی تازه بین‌المللی و حق خلقها در مورد تعیین آزادانه سرنوشت خود را مورد بررسی قرار داده‌اند. یک کمیته ویژه بحث درباره پیشنهاد آندره گرومیکو، وزیر خارجه اتحاد شوروی را در مورد مبارزه با هرگونه برتری طلبی آغاز کرده است. اتحاد شوروی پیشنهاد کرده است سازمان ملل با هرگونه برتری طلبی مخالفت کند. بسیاری از کشورهای جهان در برابر این پیشنهاد واکنش مثبت نشان داده‌اند، اما نمایندگان چین که از واکنش مثبت کشورهای جهان در برابر این پیشنهاد در محظور قرار گرفته‌اند تلاش دارند با ارائه پیشنهادی مابین "مبارزه با برتری طلبی دو ابرقدرت" "سدراه" تصویب این طرح شوند. هدف زمامداران چین این است که نیات برتری طلبانه خود را به ویژه در جنوب شرقی آسیا از انظار پنهان سازند.

● اوضاع اقتصادی ایالات متحده: گزارش‌ها نگرانی‌های مهم آمریکا در مورد

می‌شناسد. سرهنگ ناتوش بوش که قافیه را باخته است اعلام کرد یک هیات سه نفری برای اداره کشور تشکیل میدهد. کنفدراسیون کارگری بولیوی و کنگره تاکید کردند که در این هیات سه نفری شرکت نمی‌کنند. جالب توجه است که کودتای بولیوی ده روز بعد از دیدار ساویروس و نس، وزیر خارجه آمریکا از این کشور صورت گرفته است.

ب- ایالات متحده آمریکا

● غوغای تبلیغاتی: هیاهوی تبلیغاتی زمامداران آمریکا در مورد باصلاح حضور نظامی اتحاد شوروی در کوبا با شکستی مفتضحانه روپرو شد. محافل حاکمه آمریکا که در آغاز کنفرانس کشورهای غیرمتعهد برای انحراف افذهان جهانیان از خصومت ضد امپریالیستی جنبش عدم تعهد غوغای تبلیغاتی درباره حضور نظامی اتحاد شوروی در کوبا برافراشته بودند، ناچار شدند به شکست مفتضحانه خود در این کارزار تبلیغاتی اعتراف کنند. سخنگویان کاخ سفید اعلام کردند در واقع اعضای "تیپ زرهی اتحاد شوروی" را کارشناسانی تشکیل میدهند که از سال ۱۹۶۲ تاکنون در کوبا بسربرده و وظیفه آنها کمک به توسعه صنعتی و اقتصادی کوبا و آموزش نیروهای کوبایی در مورد طرز کار با سلاحهای ساخت اتحاد شوروی است. علیرغم این شکست، هنوز هر چند وقت یکبار نغمه‌هایی در این مورد بگوش میرسد و این بار مخالفان معاهده "سالت-۲" میخواهند با این دست آویز، بودجه بیشتری برای مخارج نظامی آمریکا تصویب شود.

بخش اروپائی این کشور —ودداری خواهد کرد، بشرط آنکه ناتو نیز از استقرار موشکهای جدیدهسته‌ای در اروپا امتناع ورزد. پیشنهاد اتحاد شوروی از سوی محافل ترقیخواه اروپا و جهان گامی مهم بسوی کاهش تشنج در اروپا تلقی شد. رهبران ناتو هرچند ناچار شدند به "عوامل مثبت" در پیشنهاد اتحاد شوروی اشاره کنند، با این همه اعلام کردند طرح استقرار موشکهای جدید هسته‌ای در اروپای غربی را اجرا خواهند

کرد. اجرای طرح ناتو میتواند اروپا را به کانون تازه تشنج تبدیل کند. هلند که یکی از کشورهای عضو ناتو است آشکارا با استقرار موشکهای جدید هسته‌ای در خاک خود مخالفت کرده است.

● سفر هواکوفن: دیدار هواکوفن، صدر حزب کمونیست چین از اروپای غربی یکی دیگر از رویدادهای مهم قاره اروپا بود. صدر حزب کمونیست چین در سفر به فرانسه، آلمان فدرال، انگلیس و ایتالیا هم آواز با محافل دست راستی این کشورها به تلاشی گسترده دست زد تا این چهار کشور را به افزایش بودجه نظامی خود وادار کند. هواکوفن در سخنرانیهای خود در اروپای غربی قویا "با تشنج زدائی مخالفت کرد و از اصطلاح "تهدید شوروی" سخن گفت و اروپای غربی را به مقابله با اتحاد شوروی ترغیب کرد. اما هواکوفن در این مورد نتوانست موفق شود. رهبران فرانسه و آلمان فدرال یادآور شدند که همچنان به سیاست تشنج زدائی ادامه خواهند داد. هواکوفن با رهبران اروپای غربی مذاکراتی در مورد خرید اسلحه انجام داد. به نوشته روزنامه‌های انگلیسی، دولت تاجرواقت کرده است هواپیماهای جنگی "هاریر" به چین بفروشد.

اوضاع اقتصادی این کشور در سال آینده نشان داد بزرگترین قدرت سرمایه داری با چشم انداز بسیار تیره‌ای روبرو است. بموجب این گزارش که بوسیله گزارش "سازمان همکاری اقتصادی و توسعه" نیز تأیید شده است، رشد اقتصادی آمریکا در سال آینده منفی خواهد بود. این رشد منفی به بیکاری هرچه بیشتر کارگران منجر خواهد شد. رشد منفی آمریکا در عین حال با افزایش تورم همراه است.

● جنایت نژادپرستان: حادثه خونین در "گرنینزبورو" در کارولینای شمالی همچنان مورد بحث محافل اجتماعی آمریکا و جهان است. عوامل فرقه فاشیستی و ارتجاعی کولکوس کلان راه پیمائی یک گروه مترقی کارگری را در این شهر به خون کشیدند. در جریان حمله جنایتکاران کولکوس کلان به راه پیمایان ۵ تن از جمله یک زن باردار سفید پوست کشته شدند. به گفته شهود عینی، پلیس از چند ساعت قبل از تدارک این توطئه با اطلاع بسوده است.

اروپا

● پیشنهاد لئونید برژنف، رهبر اتحاد شوروی در مورد کاهش شمار نیروها و تانکهای این کشور در جمهوری دمکراتیک آلمان مهمترین رویداد اروپا در چند هفته گذشته بود. لئونید برژنف اعلام کرد اتحاد شوروی یک جانبه بیست هزار سرباز و هزار تانک خود را ظرف ۱۲ ماه از جمهوری دمکراتیک آلمان خارج میکند. برژنف اضافه کرد اتحاد شوروی همچنین از استقرار موشکهای جدید هسته‌ای

های هرچه بیشتر رژیم سرسپرده سادات با دارودسته صهیونیست تل آویو در اجرای توافقیهای کمپ دیوید بود. وزیران مصری و اسرائیلی در ارتباط با این مسئله چندبار با یکدیگر ملاقات کردند. مقامهای مصری اعلام کرده اند که اوایل سال آینده سفارت مصر در اسرائیل رسماً "گشایش خواهد یافت".

● استعفای موشه دایان وزیر خارجه اسرائیل نیز از دیگر وقایع مهم خاور میانه بود. دایان که خود از صهیونیست های دوآتشه است، اعلام کرد بخاطر آنکه سیاست دولت بگین در مورد اعراب از انعطاف پذیری لازم برخوردار نیست، از کار کناره گیری میکند. ناظران عرب در بیروت گفتند دایان با تمام اصول اساسی سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه رهبران تل آویو موافق است و به آنها اعتقاد دارد، اما معتقد است که با "انعطاف پذیری بیشتر" میتوان این سیاست را موثرتر اجرا کرد.

● سفر معاون وزارت خارجه چین به خاور میانه: سفر معاون وزارت خارجه چین به عمان و مصر که چند هفته پیش صورت گرفت بار دیگر نقاب از چهره مائوئیست های پکن برداشت. وزیر خارجه چین در حالی از عمان دیدن کرد که رژیم دست نشانده قابوس طرحی در مورد حراست از منطقه با کمک کشورهای امپریالیستی آمریکا، انگلستان و آلمان فدرال ارائه داده بود. این طرح هرچند تلویحاً "مورد حمایت رژیم ارتجاعی عربستان سعودی قرار گرفت، اما دیگر کشورهای منطقه شدیداً با آن به مخالفت برخاستند. در ارتباط با این طرح روزنامه های بیروت اعلام کردند دهها کارشناس نظامی آمریکا

با توجه به سیاست تعرضی چین در آسیای جنوب شرقی، بویژه حملات مکرر نظامیان چینی به خاک ویتنام، خرید سلاحهای جنگی از غرب میتواند بخوبی نشان دهنده حمایت غرب از این سیاست چین باشد.

● کنفرانس قانون اساسی زیمبابوه (رودزیا): این کنفرانس همچنان به کار خود در لندن ادامه میدهد اما سیاست انگلیس در مورد حمایت از رژیم سرسپرده اسقف موزوروا کار کنفرانس را به بن بست کشانده است. جبهه میهن پرستان اعلام کرده است اجازه نخواهد داد امتیازیکجانبه نژادپرستان در زیمبابوه مستقل حفظ شود. این جبهه تاکید کرده است هدف انگلیس آن است که با همکاری دارودسته موزوروا اسمیت کشتار داخلی در رودزیا براه اندازد.

● دیدار رهبران عرب از اتحاد شوروی: در چند هفته گذشته رهبران سوریه و جمهوری دمکراتیک خلق یمن از اتحاد شوروی دیدن کردند. رهبران اتحاد شوروی در مذاکرات بارهبران سوریه و یمن حمایت قاطع خود را در مبارزه اعراب علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع اعلام داشتند. رهبران سوریه و یمن دمکراتیک در سخنان خود درمسکو اعلام کردند در مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم اتحاد شوروی را متحد طبیعی اعراب می دانند.

آسیا

الف- خاور میانه

● مصرو اسرائیل: مهمترین رویداد در خاور میانه در چند هفته گذشته تماس

جمهوری سوسیالیستی ویتنام و دیگر کشورهای سوسیالیستی بیش از دو بیست هزار تن مواد غذایی در اختیار کامپوچیا قرار داده اند. این کمکها در کاهش بحرانی که ناشی از سیاست جنایتکارانه دارودسته "پول پوت - ینگ ساری" است نقش مهمی بازی کرده است.

● کره جنوبی: کشته شدن پارک چونگ هی، دیکتاتور کره جنوبی و تظاهرات ضد امپریالیستی مردم این کشور از دیگر وقایع مهم آسیا بود. در پی چند هفته تظاهرات مردم کره جنوبی که به برقراری حکومت نظامی در چند شهر مهم این کشور منجر شد، پارک چونگ هی دیکتاتور سرسپرده این کشور بقتل رسید. ابتدا تلاش شد این قتل "تصادفی" نشان داده شود اما اعلامیه های ضد و نقیض دولت کره جنوبی در این مورد نتوانست مردم را فریب دهد. محافل ترقیخواه در آسیای جنوب شرقی اظهار عقیده کردند امپریالیسم آمریکا با توجه به ناتوانی پارک چونگ هی در مهار تظاهرات ضد امپریالیستی مردم سعی کرده است بنحوی از "شرف" پارک راحت شود. کشته شدن دیکتاتور کره جنوبی اوضاع را بهیچ وجه تغییر نداده است. دیدار سائروس ونس، وزیر خارجه آمریکا از سئول که در پی کشته شدن "پاک" صورت گرفت، نشان داد آمریکا همچنان از رژیم سئول بعنوان یکی از پایگاههای اصلی خود در جنوب شرقی آسیا استفاده خواهد کرد.

ج- ژاپن

● انتخابات پارلمانی ژاپن که چند هفته پیش برگزار شد، شاهد شکست نسبی حزب حاکمه لیبرال دموکرات بود.

وارد عمان شده اند. معاون وزارت خارجه چین در عمان با قابوس و دیگر رهبران این کشور مذاکراتی پیرامون "اوضاع منطقه و گسترش روابط دو کشور" انجام داد و بدین ترتیب در حمایت از رژیم سرسپرده قابوس که با موج فزاینده بحران داخلی روبرو است، با امپریالیسم امپریالیسم آمریکا همدست شد. معاون وزیر خارجه چین از عمان راهی قاهره شد و بارهبران مصر نیز مذاکراتی پیرامون کمکهای تسلیحاتی به این کشور انجام داد. اکنون آمریکا و چین از تائید کنندگان سلاحهای مورد نیاز رژیم سادات هستند.

ب- آسیای جنوب شرقی

● اوضاع هندوچین: ادامه تحریکات چین در مرز ویتنام و توطئه علیه حکومت کامپوچیا از مهمترین رویدادهای چند هفته گذشته این منطقه بود. سربازان چینی بارها به خاک جمهوری سوسیالیستی ویتنام تجاوز کردند و هواپیماهای جنگی چین نیز حریتم هوایی ویتنام را نقض کردند. رهبران چین کماکان از لزوم دادن "درس تازه" به ویتنام یاد میکنند.

● از سوی دیگر تحریکات امپریالیسم آمریکا و رهبران چین علیه کامپوچیا ادامه یافت. این بار به بهانه کمک غذایی به کامپوچیا تلاش شد تا در امور داخلی این کشور مداخله شود. هدف آمریکا و چین آن است که با استفاده از این مسئله بقایای دارودسته جنایتکار "پول پوت - ینگ ساری" را که همچنان به خرابکاری مشغول اند، تقویت کنند. از سوی دیگر دولت کامپوچیا اعلام کرد اتحادش شوروی،

در این حملات نیروهای متجاوز رودزیاکی پل ها و مزارع را ویران کرده و غیر نظامیان را قتل عام کردند. نیروهای آفریقای جنوبی نیز چندبار به خاک آنگولا یورش بردند. در این حملات نیز نژاد پرستان آفریقای جنوبی مدارس و تاسیسات آبیاری را ویران ساختند.

● جشن انقلاب الجزایر: جشن بیست و پنجمین سالگرد آغاز انقلاب رهائی بخش الجزایر باشکوه فراوان برگزار شد. مردم الجزایر که در پی یک مبارزه طولانی استعمارگران فرانسوی را از کشور خود بیرون راندند، اعلام کرده اند قاطعانه از سیاست ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی پیروی خواهند کرد.

درخواست از خوانندگان عزیز

از خوانندگان عزیز خواهش داریم نظرات و انتقادات خود را با "دنیا" در میان بگذارند. "دنیا" از آن شماسست و برای رفع نارسائیها و بهبود کار خود، به یاری شما نیاز دارد. در انتظار شرکت هرچه فعالتر شما در این کار پراچ هستیم.

این حزب که وابسته به محافل مالی و صنعتی ژاپن است، نتوانست اکثریت مورد انتظار را بدست آورد. شکست نسبی این حزب به بحرانی در داخل آن منجر شد و جناح های مختلف برای کسب قدرت به مبارزه ای شدید دست زدند. حزب کمونیست ژاپن موفق شد شمار کرسیهای خود را به بیش از دو برابر افزایش دهد. کمونیستهای ژاپن توانستند با بدست آوردن ۳۹ کرسی بعنوان یکی از احزاب نیرومند ژاپن شناخته شوند.

افریقا

آزمایش هسته ای آفریقای جنوبی: نژاد پرستان آفریقای جنوبی، بنا به گزارش روزنامه ها و رادیوهای غربی موفق شدند یک بمب هسته ای منفجر کنند. دست یافتن نژاد پرستان به سلاح هسته ای با همکاری کشورهای امپریالیستی غرب و اسرائیل صورت گرفته است. کمیته مبارزه با آپارتاید سازمان ملل اعلام کرد انحصارات غربی و صهیونیستهای اسرائیلی تکنولوژی هسته ای در اختیار آفریقای جنوبی قرار داده اند. هدف نژاد پرستان از بدست آوردن بمب اتمی، افزایش فشار به سیاهان و ارباب کشورهای مستقل آفریقا است.

● تجا و زورودزیا به کشورهای همسایه: نیروهای داوودسته "موزوروا-اسمیت" در چند هفته گذشته بارها به موزامبیک و زامبیا حمله کردند.



انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۸

بها ۱۰۰ ریال